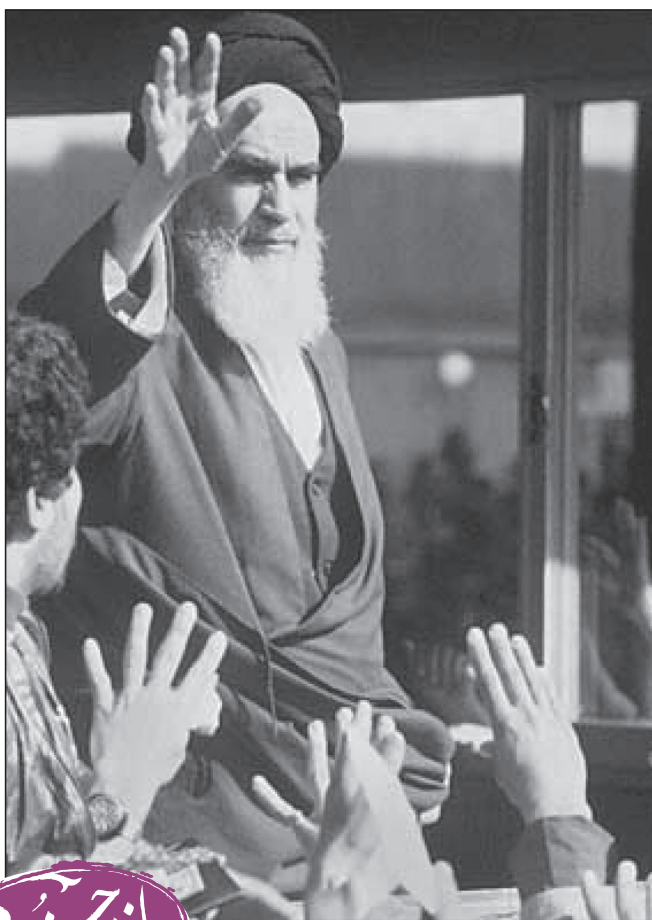




انتظار فرج از نیمه خرداد کشم





فصلنامه تخصصی

در حوزه تاریخ پژوهی ایران معاصر

شماره ۷۴ و ۷۳

دوره سوم - سال بیستم

پاییز و زمستان ۱۴۰۱



فصلنامه تخصصی در حوزه تاریخ پژوهی ایران معاصر
دوره سوم - سال بیستم - شماره ۷۴ و ۷۳ - پاییز و زمستان ۱۴۰۱

صاحب امتیاز و مدیر مسئول: دکتر سید حمید روحانی

سر دبیر: دکتر مظفر نامدار

دبیر سرویس فلسطین: علیرضا سلطانشاهی

مدیر داخلی: مهدیه مرادپور

هیئت تحریریه (به ترتیب حروف الفبا): دکتر بهادر امینیان، دکتر محسن خلیجی، دکتر علی ربانی خوراسگانی، حجت الاسلام و المسلمین دکتر سید حمید روحانی، دکتر مجتبی زارعی، علیرضا سلطانشاهی، دکتر محمد شفیعی فر، دکتر حسین قریب، دکتر رامین خانگی، دکتر حسین کلباسی اشتری، دکتر منوچهر محمدی، دکتر مظفر نامدار

مدیر اجرایی: مهندس سید محمود حق

صفحه آرا: آرام بدیعی دزفولی

ناشر: بنیاد تاریخ پژوهی و دانشنامه انقلاب اسلامی

پایگاه اطلاع رسانی: www.iranemoaser.com

پست الکترونیک: 15khordad.mag@gmail.com

قیمت: ۴۰۰۰ تومان

آدرس: تهران، خیابان دیباجی جنوبی، خیابان شهید تسلیمی، کوچه زاور، کوچه گل (دست راست)،

کوچه دادآفرین، کوچه صدر، پلاک ۶

تلفن: ۲۲۵۷۹۱۹۲-۵

نمبر: ۲۲۷۶۱۲۶۴

صندوق پستی: ۷۳۸۵-۱۹۳۹۵



۱. مقالات در نشریه دیگر به چاپ نرسیده باشد و یا همزمان برای نشریات دیگر ارسال نشده باشد.
۲. نویسندگان محترم مقالاتی را که جهت چاپ در فصلنامه پازنده خرداد می‌فرستند، حداکثر به مدت ۶ ماه از ارسال آن به نشریات دیگر خودداری نمایند.
۳. حجم مقالات ارسالی از ۲۵ صفحه تایپ‌شده تجاوز نکند. (هر صفحه ۲۵۰ کلمه)
۴. مقالات به صورت تایپ‌شده بر روی کاغذ A۴ و با واژه پرداز Word در دو نسخه ارایه شود.
۵. ارسال فایل مقالات در CD یا از طریق ایمیل الزامی است.
۶. مقالات به ترتیب ذیل تدوین شوند:
عنوان مقاله؛ نام و نام‌خانوادگی نویسنده(گان)، همچنین آوردن رتبه علمی؛ مربی، استادیار و...، سازمان وابسته، آدرس، شماره تلفن نویسنده و آدرس ایمیل نویسنده(گان) ضروری است؛ چکیده، در حدود ۱۰۰ کلمه به زبان فارسی و در صورت امکان به زبان انگلیسی؛ کلیدواژه‌ها(تا ده واژه)؛ مقدمه؛ متن اصلی مقاله؛ نتیجه؛ فهرست منابع.
۷. ارجاعات، اعم از منابع و یادداشت‌ها با شماره‌های پیاپی در متن مشخص و با همان شماره به صورت پانویست در پایان هر صفحه ذکر شود. (شیوه ارجاع برای کتاب؛ نام و نام‌خانوادگی نویسنده(گان)، نام کتاب (به صورت ایرانیک)، نام مترجم، محل نشر، نام ناشر، سال انتشار، شماره جلد، شماره صفحه و برای نشریات؛ نام و نام‌خانوادگی نویسنده(گان)، عنوان مقاله(داخل علامت گیومه)، نام نشریه(به صورت ایرانیک)، نام مترجم، سال نشریه، شماره نشریه، شماره صفحه می‌باشد).
۸. مقاله ترجمه‌شده باید حاوی موضوعات بدیع و متناسب با نیازهای علمی و فرهنگی کشور باشد و متن اصلی، ضمیمه ترجمه ارسال شود و در هر صفحه ترجمه، علاوه بر شماره صفحه‌های ترجمه، شماره صفحه متن اصلی نیز قید گردد.
۹. مسئولیت مقالات بر عهده نویسندگان است و نشریه پازنده خرداد پاسخگوی آرا و عقاید نویسندگان نیست. نشریه پازنده خرداد از بازگرداندن مطالب رسیده معذور است و حق چاپ مقالات پذیرفته‌شده برای مجله محفوظ است. نشریه پازنده خرداد در کوتاه‌کردن و ویرایش مطالب آزاد است.

نحوه ارزیابی مقاله

مقاله رسیده در صورتی که با اهداف مجله مطابقت داشته باشد، توسط دو نفر از صاحب‌نظران ارزیابی می‌شود و در صورت کسب امتیاز لازم و تصویب اعضای هیئت تحریریه امکان چاپ می‌یابد. ملاک‌های ارزیابی مقالات عبارت‌اند از: ابتکار و نوآوری، اتقان تحلیل‌ها و استدلال‌ها، بهره‌گیری از منابع معتبر، نظم و پیوستگی مطالب، روانی و رسایی مطالب و تناسب با نیازها.



• سخن سردیر ۹

• مقالات

تحریف‌ستیزی در سیره و اندیشه امام خمینی و مقام معظم رهبری / سهراب مقدمی
شهیدانی ۲۳

شهادت سید مصطفی خمینی و فروپاشی تلاش پنجاه‌ساله غرب علیه حجاب در ایران / دکتر
سید حمید روحانی ۴۷

روایت‌هایی از رواداری و مدارای امام خمینی در حوزه نجف (۱) / به روایت استاد سید
حمید روحانی ۸۵

جمهوری اسلامی ایران و دستاوردهای استانی آن (مطالعه موردی استان گلستان) /
غلامرضا خارکوهی ۹۳

• انقلاب اسلامی و مسئله فلسطین

روزهای تهران (بخش اول) / یعقوب نیمرودی ۱۳۹

• مناسبت‌ها

نکته‌ها و ناگفته‌هایی از جایگاه علمی و حیات حوزوی علامه مصباح یزدی / محمد ملایی و
محمد خاکپور نصرالله آبادی ۱۸۳

• از تاریخ

خروج پرویز ثابتی، دست‌پرورده امریکایی‌ها، صهیونیست‌ها و بهایی‌ها از مخفیگاه و
رخ‌نمایی در صحنه سراسر تزویر دفاع از آزادی در ایران!! ۲۰۳

نظم سکولار و باز تولید نظریه خیزش تاریخ از جهان مردگان!^۱

جستارهایی در فهم افراط گرایی های نظم سکولار در تاریخ معاصر ایران

دادم به چشم او، دل اندوه پیشه را
غافل که مست می شکند زود شیشه را
عرفی شیرازی

انقلاب اسلامی انقلاب علیه نظم سکولار

اگر از من خواسته شود مشخصه وضع دوران پهلوی را بیان کنم آن را دوران افراط در سرسپردگی و نوکری استعمار می نامم. دوران افراط در تاریخ ایران مقطعی بود که در آن پدیده ای به نام نظم سکولار، در قامت تجدد و ترقی یا به قول غربی ها و غرب پرستان، در قالب مدرنیته به ما هجوم آورد. دورانی که در آن آزادی از مذهب، اخلاق، عقل و تفکر در همه حوزه ها حاکم بود. آزادی جنسی، آزادی بی بند و باری، آزادی تقلید، آزادی وطن فروشی، آزادی بدن فروشی، آزادی در وابستگی، آزادی شکنجه، آزادی سرکوب مردم، آزادی

۱. نگارنده در این یادداشت از فضا و برخی تعابیر و اصطلاحات دو اثر زیر بهره گرفته است:

والتر بنیامین، خیابان یک طرفه، ترجمه حمید فرازنده، تهران، مرکز، ۱۳۸۰؛ ژان بودریار، شفافیت شیطانی، ترجمه پیروز ایزدی، تهران، ثالث، ۱۳۹۷.





اختناق، آزادی سانسور، آزادی در غارت منابع ملی و ثروت عمومی، آزادی تبعید انسان‌های مصلح و... این نهایت افراط در سرسپردگی و نوکری بود.

اگرچه این تهاجم از دوران قاجاریه آغاز شد، اما قاجارها با همه نام و ننگشان، به دلیل وابستگی به مناسبات درون فرهنگی ایلات ایران از یک طرف و ساختار ضعیف فرهنگی، نه خواستند و نه توانستند این مأموریت را انجام دهند. یکی از دلایل اصلی و اساسی کودتای سیاه انگلیسی‌ها و انگلوفیل‌ها علیه قاجارها و آوردن رضاخان و جابه‌جایی قدرت در ایران، همین بود. رضاخان و غرب پرستان برپادارنده سلطه وی، مأموریت داشتند این نظم را در ایران نهادینه کنند و به نام دیکتاتوری منور و تجدد آمرانه که شکلی از اشکال متنوع و متناقض مدرنیته در شیوه حکمرانی مخصوصاً در انقلاب فرانسه بود، ایران را یکی از اقمار نظم سکولار در جهان کنند. رژیم پهلوی از ابتدای کودتای سیاه در ۳ اسفند ۱۲۹۹ تا ساقط شدن به دست ملت ایران در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷، همه راه‌های سرکوب استقلال، آزادی انسانی، عدالت، معنویت و عقلانیت را در نوردید. انقلاب اسلامی پاسخی به تمام افراط‌گرایی‌های نظم سکولار در ایران بود. ما با انقلاب اسلامی وارد دوران «پساافراط» شدیم. اکنون مهمترین پرسش برای ما این است که آیا می‌توانیم با مفاهیم «دوران افراط» این دوره را تبیین کرده و عمیق و دقیق درک کنیم؟

اتفاقات گام اول انقلاب اسلامی نشان داده است که نباید پدیده نظم سکولار را که در ذات خود ماهیت تخریب و تهاجمی دارد، ساده انگاشت. اگرچه انقلاب اسلامی بسیاری از کمینگاه‌های این نظم در ایران را تخریب کرد اما نباید به این میزان بسنده کرد. ما نیاز به بازنگری مفاهیم داریم. ما ملزم به جراحی فرهنگی، سیاسی و تربیتی برای خارج کردن ویژگی‌های مخرب و منفی نظم سکولار در جامعه هستیم. اگر این جراحی انجام نگیرد باید منتظر بازگشت دوران افراط‌گرایی‌های نظم سکولار باشیم. اکنون صدای پای این افراط‌گرایی در حوزه تعلیم و تربیت، اقتصاد، سیاست و از همه مهم‌تر فرهنگ عمومی شنیده می‌شود. به عنوان نمونه هنگامی که آزادی جنسی که یکی از اهداف غیرانسانی نظم سکولار در جهان بود، در دستور کار رژیم منحوس پهلوی قرار داشت شعار این بود: رابطه جنسی را آزاد و به حداکثر و تولیدمثل و فرزندآوری را به حداقل برسانید. هنوز شعار «فرزند کمتر زندگی بهتر» از حافظه تاریخی ملت ایران پاک نشده است. اتفاقات اخیر نشان داده است که ما در جراحی غده‌های سرطانی نظم سکولار مخصوصاً در حوزه‌های فرهنگی و اقتصادی و حتی تعلیم و تربیت چندان موفق نبودیم. شاید یکی از دلایل اصلی این ناکامی آن باشد که ما هنوز نتوانستیم خودمان را از سیطره مفاهیم نظم سکولار رها کنیم. برای این که از سیطره این

نظم‌رهایی یابیم باید ارکان این نظم را بشناسیم. آنچه خطرناک است توهم جمعی پیروزی مطلق بر این نظم است. ما اکنون با پدیده به ظاهر جدیدی به نام «خیزش تاریخ از جهان مردگان» روبه‌رو هستیم. باید مراقب این پدیده بود و به دقت آن را تبیین کرد. نظم سکولار به خاطر شکست سنگینی که از انقلاب اسلامی خورد، از تمامی ابزار انسانی و غیر انسانی برای بازگشت مجدد به ایران بهره می‌گیرد.

نظم سکولار و خیزش تاریخ از جهان مردگان!

انقلاب اسلامی برای ملت ایران و حتی جهان رویداد بزرگی بود. همه ناگهان با ظهور این پدیده در ایرانی که زیر چرخ‌دنده‌های نظم سکولار در حال له شدن بود، نفس راحتی کشیدند. تاریخ ایران که اندک زمانی زیر فشار ایدئولوژی دیکتاتوری نظم سکولار، دچار خفقان شده بود با برداشتن دیواری که به دور استقلال و آزادی ملت کشیده شده بود، مسیر جدیدی را از سر گرفت. حوزه تاریخ سرانجام پس از یک قرن مبارزه بی‌امان با استبداد و استعمار به روی کنش اسلامی مردم مسلمان ایران برای آزادی و استقلال، گشوده شد. دو دهه پایانی قرن بیستم برای ما طلیعه حرکت درخشان زایش دوباره امید و بازگشت به کرامت انسانی بود. اما از همان ابتدا مشخص بود که گشودگی این فضای بسته و بهره‌گیری از رها شدن سرمایه‌ها و استعداد‌های ملت ایران چندان با مزاج مدافعان نظم سکولار سازگاری ندارد. انقلاب اسلامی از ابتدای پیروزی تا به امروز در میدان‌های وسیعی با سرسپردگان و حامیان نظم پوسیده سکولاریسم در عرصه‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی درگیر بود. با وجود استمرار این درگیری مزمن، ما هنوز همه ابعاد آشکار و پنهان این مقاومت را نمی‌شناسیم. شور و حرارت این رویارویی تا حدودی برای ما فریبنده بود و همین فریبندگی باعث شد که متوجه لایه‌های پنهان این تقابل نشویم. مثلاً یکی از روش‌های این نظم در تقابل با انقلاب اسلامی، روش خیزش تاریخ از جهان مردگان و بازتولید مفاهیم کهنه در قالب‌های جدید است. به عنوان مثال به بازتولید سطحی و صوری دموکراسی و حقوق بشر یا تقابل سنت و مدرنیته در ایران بعد از انقلاب اسلامی بنگرید. جنگ و دعوای بیهوده بر سر ابزار نخ‌نمای دموکراسی و حقوق بشر یا نزاع سنت و تجدد بعد از انقلاب اسلامی، به خودی خود فاقد اهمیت فلسفی و نشانه ضعف تفکر کسانی است که ناتوان از یافتن انگیزه‌های جدید، تلاش می‌کنند به نقاط ارجاع خود بازگردند. آنها با از دست دادن قدرت بازتولید اندیشه در عصر انقلاب اسلامی به شکلی دردناک و ساده‌لوحانه صحنه‌های دوران کودکی اندیشه در عصر قاجاری و پهلوی را احیاء می‌کنند و این نشان‌دهنده جنون جمعی جریان «جوشفکری»



برای احیای دوران جاهلیت است. اگر می‌بینیم که در بعضی از مراکز دانشگاهی کشور، ما شاهد علاقه مجدد بعضی از مدرسان دانشگاهی در تطهیر عنصری مثل رضاخان هستیم، این فریبکاری‌های واپس‌گرا و ارتجاعی نشان از آن دارد که قدرت تفکر و تخیل این افراد در وضعیت ضعیف و اسفناکی قرار دارد. برای این افراد ارایه مدرک و دلیل بی‌فایده است زیرا نوشته‌ها و گفته‌های آنها فاقد گفتمان تاریخی است. این افراد برای این که رضاخان را به اسطوره تبدیل کنند باید واقعیت تاریخی را ریشه کن کنند. حسرت برای دیکتاتور جنایتکاری مثل رضاخان خطرناک نیست. آنچه خطرناک است تکرار آسیب‌شناسانه گذشته‌ای است که اینها در آن نقش بازی کردند و به طور مؤثری در آن مشارکت داشتند و اکنون برای آن که این گذشته را توجیه کنند چاره‌ای جز تطهیر عنصری مثل رضاخان ندارند.

این نمونه بسیار کوچکی از استفاده از روش خیزش تاریخ از جهان مردگان است. نمونه دیگر این است که گفته‌اند: تقابل سوسیالیسم و سرمایه‌داری در دوران معاصر، تقابل «افسانه بازار» با «افسانه برنامه‌ریزی» بود. این دو افسانه، دو اسطوره «نظم سکولار» در جهان معاصر بودند که پشت سنگر آزادی، حقوق بشر و توسعه، موضع گرفته و از ملت‌های آزادی که نمی‌خواستند سلطه و سیطره این نظم را بپذیرند تا به امروز، تاوان سنگینی گرفتند. اکنون بعد از چهل سال این افسانه کهنه از جهان مردگان به میدان مبارزه آورده شده است و به یک گفتمان به‌ظاهر جدید در دیوانسالاری ایران تبدیل شده است.

این تقابل با خیزش تاریخ از جهان مردگان ما را به یاد یک حکمت قدیمی در ادبیات اسلامی ایران می‌اندازد. وقتی منصور دوانیقی خلیفه ظالم عباسی به قدرت رسید به یک اعرابی شامی گفت: بروید خدا را شکر کنید که پس از حکومت من، خداوند بلای طاعون را از شما دور کرد. اعرابی پاسخ داد: خداوند عادل‌تر از آن است که دو مصیبت و بلا را یک‌جا به بنده خود نازل کند. اما بشر معاصر، به خاطر پذیرش زندگی در زیر سلطه و سیطره نظم سکولار این «ذنب لایعفر» (گناه نابخشودنی) را مرتکب شده است! نمونه‌های زیادی برای تبیین شیوه‌های بازتولید خیزش تاریخ از جهان مردگان وجود دارد که نظم سکولار برای تداوم سلطه و سیطره خود از آن بهره می‌گیرد که ذکر همه آنها در این یادداشت ممکن نیست. آگاهی از این شیوه‌ها نیاز به تبیین دقیق ماهیت نظم سکولار و بنیادهای فکری آن دارد.

نگارنده قبلاً در مقاله «درس گفتارهای ولایت فقیه، منشوری (مانیفست) علیه نظم سکولار»،^۱ به بنیادهای فکری این نظم و تضاد آشتی‌ناپذیر آن با انقلاب اسلامی پرداخته



است. هدف این یادداشت آن است که نشان دهیم: اولاً، اگر به اهمیت فرآیندهای وضعیت استثنایی نظم سکولار در حیات سیاسی غرب توجه نکنیم و ثانیاً، تحول ریشه‌ای الگوی شناخته شده شیوه سیطره این نظم در دوران جدید را متوجه نشویم، نمی‌توانیم صف آرایی تمام‌عیار حافظان این نظم در خارج و داخل کشور را در تقابل با انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی درک کنیم و به خاطر همین غفلت در آینده دور و نزدیک با خیزش لشکری از جهان مردگان روبه‌رو خواهیم شد.

در این یادداشت فقط به ارکان نظم سکولار و تضاد آن با آرمان‌های انقلاب اسلامی به شکل اجمالی اشاره می‌شود و از همه پژوهشگرانی که دل در گرو آرمان‌های امام خمینی دارند انتظار می‌رود خارج از قالب‌های فرعی‌ای که سرسپردگان این نظم می‌تراسند تا ذهن ما را از ارکان و اهداف اصلی این نظم دور سازند، از جمله: تقابل مصنوعی سنت و مدرنیته، تجدد و ترقی، توسعه یافته و عقب مانده و غیره، به بنیاد اساسی این تقابل توجه داشته باشند. چارلز تیلور در کتاب عصر سکولار خمیرمایه این نظم را این گونه تعریف می‌کند:

در جوامع سکولار می‌توان درگیر سیاست بود بدون این که به خدا روبه‌رو شد... بنابراین یکی از درک‌ها از مفهوم سکولار بر مبنای فضاهای همگانی است. این فضاها از مفهوم خدا و هر ارجاعی به واقعیتی غائی تهی شده‌اند... چنانکه در حوزه‌های متفاوتی مانند اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، تحصیلی، حرفه‌ای و تفریحی فعالیت می‌کنیم، هنجارها و اصولی که از آنها پیروی می‌کنیم و سنجش‌هایی که درگیر آن می‌شویم، عموماً ما را به خدا یا هیچ یک از باورهای مذهبی ارجاع نمی‌دهد.^۱

این ساده‌ترین و در عین حال دقیق‌ترین تعریف از نظم سکولار و نقطه عزیمت تقابل ارکان این نظم با انقلاب اسلامی است. هر ارجاع دیگری، ارجاع به مسیرهای فرعی و انحرافی است. نظم سکولار اگرچه امروز شعار اعتقادی می‌دهد، مثل شعارهایی که بعضی از گروه‌ها و جریان‌های مدافع این نظم مانند نهضت آزادی، جنبش مسلمانان مبارز، جبهه مشارکت، حزب کارگزاران، حزب توحید و تعاون و... در ایران می‌دهند؛ اما بنیادهای آن بر پایه گریز از باورها و اعتقادات و دل سپردن به رخدادهای استوار است. شبیه کسانی که رؤیای سیر شدن خود را با شکم گرسنه تعریف می‌کنند. رؤیایی که بیش از هر چیز فرم‌های نا آشکار و پنهانی خود را با زبان چالاک رسانه، در قالب رخدادهایی مثل صدور اعلامیه، انتشار اطلاعیه، تکتیر و پرشورها و مقاله‌های مطبوعاتی به دیگران القا می‌کند. نظم سکولار اکنون شرایطی برای

۱. چارلز تیلور، عصر سکولار، ترجمه علیرضا پاک‌نژاد، تهران، نگاه روزگار نو، ۱۴۰۰، ص ۱۸.



ملت‌ها رقم زده است که ساختار زندگی ما انسان‌ها بیش از آن که متأثر از باورها و اعتقادات انسانی باشد در ید قدرت رخدادهایی است که هیچ‌گاه و در هیچ دوره‌ای بشر این رخدادهای را اساس باورها و اعتقادات قرار نداده است. در چنین شرایطی، جوامعی که می‌خواهند بر اساس باورها و اعتقادات انسانی زندگی کنند، باید هزینه‌های سنگینی پرداخت نمایند. اکنون بیش از یک قرن است که ملت بزرگ ایران برای بازگشت به زندگی انسانی و گریز از سیطره رخدادهایی که نظم سکولار در دو حکومت واپسگرای قاجاری و پهلوی بر وی تحمیل کرده است، با سرسپردگان داخلی و خارجی این نظم در ستیز است. و چه دقیق خمینی کبیر ویژگی‌های سرسپردگان این نظم را تبیین کرده است:

ما از شر رضاخان و محمدرضا خلاص شدیم؛ اما از شر تربیت‌یافتگان غرب و شرق به این زودی‌ها نجات نخواهیم یافت. اینان برپادارندگان سلطه ابر قدرت‌ها هستند و سرسپردگانی هستند که با هیچ منطقی خلع سلاح نمی‌شوند و هم‌اکنون با تمام ورشکستگی‌ها، دست از توطئه علیه جمهوری اسلامی و شکستن این سد عظیم الهی بر نمی‌دارند. ملت عزیز ایران و سایر کشورهای مستضعف جهان اگر بخواهند از دام‌های شیطنت‌آمیز قدرت‌های بزرگ تا آخر نجات پیدا کنند چاره‌ای جز اصلاح فرهنگ و استقلال آن ندارند.^۱

از آغاز نهضت امام خمینی و پیروزی انقلاب اسلامی این ایده که نظم سکولار تقابل با انقلاب اسلامی و اندیشه‌های امام خمینی را به الگوی معمول حکومت‌های حافظ این نظم بدل کرده است، واقعیتی بدیهی است و هیچ تحلیل سیاسی جدی نمی‌تواند انکارش کند. غربی‌ها و غرب پرستان داخلی با القای الگوی تقابل سنت و تجدد و پیشرفته و عقب‌افتاده، فضای اندیشه و فهم را دو قطبی می‌کنند. در فضای دو قطبی شده کنش انتخابگری بسیار بسته و محدود و غیر واقعی است.

به قول امین معلوف: «یک عمر نویسنده‌گی به من آموخته است که به کلمه‌ها بدگمان باشم. آنهایی که خیلی شفاف و زلال به نظر می‌رسند اکثراً فریبنده‌ترند.»^۲ ما در تاریخ معاصر ایران به شکل افراطی با این کلمات فریبنده و حيله‌گرانه سر و کار داشتیم. سنت و تجدد، توسعه‌یافته و عقب‌مانده، آزادی و حقوق بشر، استبداد و دموکراسی و... فکر می‌کنیم معانی این کلمه‌ها را می‌دانیم و به آن اعتماد می‌کنیم؛ حتی زمانی که حيله‌گرانه خلاف آن را عمل

۱. صحیفه/امام، ج ۱۵، ص ۴۴۷-۴۴۶، پیام به فرهنگیان، ۷ دی ۱۳۶۰.

۲. امین معلوف، هویت‌های مرگبار، ترجمه عبدالحسین نیک‌گهر، تهران، نی، ۱۳۸۹، ص ۱۷.

می کنند ما هیچ تلاش نمی کنیم که بفهمیم چرا امروزه کشورهای که داعیه آزادی و حقوق بشر دارند بیشترین خیانت و جنایت را به نام این دو واژه مقدس علیه انسان ها مرتکب می شوند.

برای رهایی از خیزش تاریخ از دنیای مردگان! باید ارکان این نظم و دوره های تاریخی آن در ایران را بشناسیم. آیا تا به امروز به این مسئله اندیشیده ایم که چرا در تقابل با انقلاب اسلامی، ملت ایران همیشه در پیشانی این تقابل با چهار کشور روبه رو می شود؟ چرا در همه میدان های مناقشات، ما با چهره ناساز فرانسه، انگلیس، آلمان و امریکا روبه رو هستیم؟ اگر دلایل تاریخی زیادی برای ناسازی انگلیس و امریکا با ایران وجود دارد، چرا فرانسه و آلمان در این مناقشات حضور دارند؟ سوابق تاریخی مناسبات ایران با این دو کشور چه در دوران قاجاری و پهلوی و حتی جمهوری اسلامی به وخامت درگیری ایران با انگلیس و امریکا نیست ولی چرا خوش رقصی های این دو کشور بیش از دشمنان دیرینه ایران یعنی امریکا و انگلیس است؟ به نظر می رسد راز و رمز این تقابل چهارجانبه را باید در بنیادهای نظم سکولار جست و جو کرد.

بنیادهای نظم سکولار

نظم سکولار چهار پایه بنیادی دارد که از یکدیگر قابل تفکیک نیست. اگر چه در ظاهر گاهی اوقات مناقشاتی میان این چهار پایه اتفاق می افتد و هر پایه ای تلاش می کند فراگیری نظم سکولار در جهان را مدیون تأملات خود معرفی کند، اما از بعد جنگ دوم غربی ها که از آن به عنوان جنگ دوم جهانی یاد می شود، این چهار پایه بنیادی از هم تفکیک ناپذیر شده است. مخصوصاً اگر این نظم با نیروی مخالف روبه رو شود این چهار پایه بنیادین بدون هیچ ملاحظه ای در کنار یکدیگر قرار می گیرند.

الف. پایه فکری فلسفی

ب. پایه فرهنگی و حقوقی

پ. پایه سیاسی و تجربی

ت. پایه پراگماتیستی و امپریالیستی

پایه های فکری و فلسفی نظم سکولار

نماینده پایه های فکری و فلسفی نظم سکولار، عموماً متفکران آلمانی هستند و افکار شخصیت هایی چون هگل، مارکس، کانت، فیشرته، نیچه، ماکس وبر، هانا آرنتم، هایدگر،



کارل اشمیت، فویرباخ، آدرنو، بلومبرگ، والتر بنیامین، گادامر، کاسیرر، شلایر ماخر، شوپنهاور، زیمل، لوگزامبورگ، مارکوزه، هابرماس، هورکهایمر، یاسپرس، هوسرل و دیگران، بزک کنندگان اصلی و مشهور این پایه فکری هستند. طیف فکری و فلسفی نظم سکولار چند وظیفه اساسی دارند:

- عقلی نشان دادن این نظم
 - ضروری نشان دادن این نظم
 - عمیق و دقیق نشان دادن این نظم
 - اخلاقی نشان دادن این نظم و مقدس نشان دادن این نظم
- و ...

پایه‌های فرهنگی و حقوقی نظم سکولار

نماینده جهانی این نظم عموماً متفکران فرانسوی هستند. افکار و اندیشه‌های شخصیت‌هایی چون بودن، دکارت، گاسندی، مالبرانش، دولباخ، دالامبر، فرانسوا کنه، دو مستر، مونتسکیو، ولتر، هلوسیوس، برگسون، شارتیه، پروست، پوانکاره، دوتوکویل، دورکیم، رنان، سورل، کنت، گنون، موس، برونشویگ، کامو، لویناس، دریدا، دوبوار، لاکان، سارتر، دلوژ، کربن، فوکو، بورژیو، آلتوسر، فروند، بدیو، کریستوا، بارت، باشلار، بودریار، بلانشو، مارسل، رانسیر، وال، ژیلسون، سورل، ریکور و ... بزک کنندگان اصلی و مشهور این چهره از نظم سکولار هستند.

- مهم‌ترین وظایف این طیف در سطح جهانی عبارت‌اند از:
- آرمانی نشان دادن این نظم
 - قابل دسترس نشان دادن این نظم
 - منسجم نشان دادن این نظم
 - حقوقی نشان دادن این نظم
 - فرهنگی نشان دادن این نظم
- و ...

پایه‌های سیاسی و تجربی نظم سکولار

نماینده جهانی این نظم انگلیسی‌ها هستند و افکار شخصیت‌هایی چون: فرانسیس بیکن، لاک، میلتون، هابز، پتی، راسل، برلین، اسپنسر، اسکروتن، اکام، الیوت، اورول، اوکشات،

ایگلتون، ماندویل، بنتام، راجر بیکن، هیل گرین، گری، کالینگوود، هیک، وینچ، وارنوک، ادوارد مور، کاپلستون، فیلمر، لاسکی، اسکینر، پوپر و... بزک کنندگان اصلی این وجه از وجوه نظم سکولار هستند.

وظیفه اصلی این چهره از برپادارندگان سلطه نظم سکولار در جهان عبارت است از:

- تجربی نشان دادن این نظم
- فنی و تکنیکی نشان دادن این نظم
- اخلاقی نشان دادن این نظم
- علمی نشان دادن این نظم

پایه‌های پراگماتیستی و امپیریالیستی نظم سکولار

امریکایی‌ها را باید سردمدار این وجه از نظم سکولار دانست. افکار شخصیت‌هایی چون: همیلتون، فرانکلین، جفرسون، رالز، پین، دیوید ثورو، هاسپرز، آدامز، سندل، فوکویاما، آرنت، میلبنک، والتز، فولر، دورو کین، هارت، نوزیک، والزر، فروم، اشتراوس، رورتی، برمن، کارناپ، کوهن، مور گانتا، وایتهد و... بزک کنندگان کلیدی این نظم در جهان هستند.

وظیفه اصلی این طیف در القای اهداف نظم سکولار عبارت است از:

- جهانی نشان دادن این نظم
- حفاظت از ارکان این نظم در جهان
- سرکوب مخالفان این نظم در جهان

و ...

امریکا کد خدا و کلانتر نظم سکولار در جهان است و وظیفه دارد هر فرد، هر جریان، هر نظام، هر جنبش و هر حکومتی که علیه این نظم در جهان فعالیت می‌کند را سرکوب نماید. بنابراین در نظم سکولار آزادی و حقوق بشر جاده یک‌طرفه است که به غرب منتهی می‌شود. اگر می‌بینیم که در پیشانی تمام مناقشات علیه انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی این چهار کشور قرار دارند هیچ دلیلی جز در نطفه خفه کردن جریان‌های مخالف نظم سکولار در جهان ندارد و آوردن هر دلیلی غیر از این، انحرافی و سرگرم‌کننده است.

اگر می‌بینیم که دود دموکراسی و حقوق بشر بعد از انقلاب اسلامی، چشم ملت ایران را آزار می‌دهد و حلقوم ما را می‌خراشد و به کشورهای فقیر منطقه لشکر جرار و خونریز خود را گسیل می‌دارد، به این دلیل نیست که انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی با جهان سرستیز دارد؛ یا انقلاب اسلامی ضد آزادی و حقوق بشر است بلکه به این دلیل است که





انقلاب اسلامی با پیروزی خود در ایران، ارکان نظم سکولار در منطقه و جهان را به خطر انداخته است.

این که می‌گویند هر چه برای یادآوری گذشته گفته می‌شود پیامی برای آیندگان به همراه دارد، حقیقتی انکارناپذیر است. متأسفانه تواضع کاذب مدافعان شریعت در تعامل با نظم سکولار، که از دوره قاجاریه در ایران شروع شد و امروزه در آثار بعضی از چهره‌های به‌ظاهر مذهبی مثل بازرگان، شریعتی، عبدالکریم سروش، فیرحی، خاتمی، سروش محلاتی، ایازی، هاشمی رفسنجانی و دیگران و حتی بعضی از فقهای مشهور مثل میرزای نائینی، نمودار شد برای دین و به تبع آن انقلاب اسلامی یک بیماری مهلک به ارمغان آورد و آن این بود که به تعبیر خمینی کبیر، دین جایگاه گفتارها و انتقاد از گفتارها را آرام آرام از دست داد و عقب‌نشینی کرد و میدان را برای یکه‌تازی ویرانگر نظم سکولار باز گذاشت. نتیجه این عقب‌نشینی از پیش مشخص بود. به قول جان میلبنک، الهیاتی را که عقل سکولار جایگاهش را تعیین کند بی‌تردید دچار محدودیت خواهد شد.^۱

متأسفانه اغلب علمای بزرگ ما از دوره قاجاریه در تعیین جایگاه شریعت توسط نظم سکولار چون و چرای قابل توجهی نداشتند. این تنها امام خمینی بود که بدون هیچ ملاحظه‌ای اعلام کرد نظم سکولار صلاحیت تعیین هیچ جایگاهی برای شریعت را ندارد. تمام دعوی و دعوت امام بر اساس مخالفت با تعمیم و پذیرش این صلاحیت بود. این مقاومت در زمانی صورت پذیرفت که اغلب چهره‌های مذهبی که داعیه دین‌داری داشتند راغب شدند که هر سه گفتمان علمی و اومانستی و سیاسی نظم سکولار را تأیید کنند. میرزای نائینی، طالقانی، بازرگان، شریعتی و در این اواخر حتی منتظری که زمانی سقف حکمرانی را به شکل افراطی بر ستون شریعت حتی در جزئی‌ترین مسائل در حوزه عمومی استوار کرده بود به مرجعیت عقل سکولار و نظم برآمده از این عقل تن داد و چه خسارت‌های سنگینی از انقلاب اسلامی گرفت.

کلام آخر

اکنون حتی کسانی که دست‌پرورده نظم سکولار هستند اذعان دارند که فرض برتری وضع مدرن (در حیطه نظم سکولار) ریشه در اندیشه پیشرفت دارد که دست کم از سده هجدهم بر اندیشه غربی مسلط بوده است. این دیدگاه به رغم هر آنچه که ممکن است در دفاع از آن گفته شود هیچ جایگاهی درون چهارچوب ارزیابی اجتماعی، علم تجربی و علم تاریخ ندارد؛

۱. جان میلبنک، *الهیات و نظریه اجتماعی*، فراسوی عقل سکولار، ترجمه شهناز مسمی‌پرست و شهرزاد قانونی، تهران، ترجمان علوم انسانی، ۱۳۹۶، ص ۴۶.



پیشرفت و ترقی را نمی‌توان به طور تجربی اثبات کرد.^۱

آنهایی که با این توهم به جنگ با انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی آمده‌اند تا راه را برای سیطره و سلطه مجدد نظم سکولار در ایران باز کنند، نقاب از چهره برگیرند و بدون این نقاب به دگرگونی‌های ایران و جهان نظر افکنند. ژان بودریار یکی از سرسپردگان نظم سکولار می‌نویسد: سرچشمه آزادی در غرب آن قدر خشک شده است (گواه این امر یادبود انقلاب فرانسه است) که کاری نمی‌توان کرد، جز این که امید خود را به ذخایر شرق ببندیم که به تازگی کشف و دره‌ایش بر روی ما گشوده شده است. اما هنگامی که این ذخیره آزادی رها شد (ایده آزادی در واقع مانند منابع طبیعی کمیاب شده است) انتظار وقوع چه چیزی را می‌توان داشت؟ او می‌گوید: بازسازی، بازگشت، نوسازی و احیای مرزها، تمایزات، اختصاصات و عقاید مذهبی قدیمی در همه جا، حتی در سطح آداب و رسوم اجتماعی و تغییر عقیده دیده می‌شود. ظاهراً جلوه‌های آزادی که در قرن گذشته کسب شده بود اینک در حال محو شدن هستند و شاید مقدر باشد که همه آنها یکی پس از دیگری ناپدید شوند. ما در بحبوحه فرآیند عظیم تجدیدنظرطلبی قرار داریم.^۲

کسانی که به خاطر دفاع انقلاب اسلامی از آزادی و استقلال ایران و آزاد کردن راه‌های فرو بسته از چنگال اهریمنی نظم سکولار، خصومت حق به جانبی نسبت به این انقلاب و مردم ایران دارند خوب است چرخش کنونی تاریخ را آن گونه که تحولات کشور گواه می‌دهد (با اذعان به تمامی عیب‌ها و کاستی‌هایی که داریم) نه آن گونه که خود می‌پندارند، مدنظر قرار دهند. بازگشت به عصر جاهلیت نظام پادشاهی و نوکری استبداد و استعمار در ایران به سر آمده است. به همت و بصیرت ملت ایران انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی به بن‌بست یک‌طرفه آزادی و حقوق بشر نظم سکولار باز نخواهد گشت و این رؤیا برای دل‌سپردگان به این نظم تبدیل به تاریخ نخواهد شد.

آورده‌اند روزی سگی در پی آهوپی می‌دوید. آهو روی در عقب کرده و گفت: ای سگ، رنج بیهوده به خود راه مده که به من نخواهی رسید. زیرا که تو در پی استخوان می‌دوی و من در پی جان. طلب استخوان به طلب جان هرگز نخواهد رسید. حکایت ملت ایران با سرسپردگان نظم سکولار چنین است. نظم سکولار در ایران عزیز در پی استخوان است ولی ملت ایران در پی جان، جانان، عفت، حیا، کرامت، عزت، شرف و در یک کلمه استقلال و آزادی است.

۱. پیتز برگر و دیگران، ذهن بی‌خانمان، نوسازی و آگاهی، ترجمه محمد ساوجی، تهران، نی، ۱۳۸۱، ص ۱۷.

۲. ژان بودریار، همان، ص ۱۲۳-۱۲۲ و ۱۲۵.



مقالات

تحریف‌ستیزی در سیره‌واندیشه امام خمینی و مقام معظم رهبری

سهراب مقدمی شهیدانی

مقدمه

در دورانی به سر می‌بریم که تهاجم دشمن علیه انقلاب اسلامی وارد مرحله جدیدی شده و این بار بیش از هر چیز، ذهن و فکر مردم ایران و حامیان انقلاب اسلامی در اقصی نقاط جهان را مورد هجوم قرار داده است. انگاره‌سازی مهندسی‌شده، یکی از ارکان اصلی این جنگ پیچیده جدید است که گاه از آن با عناوینی چون «جنگ ترکیبی»، «جنگ روایت‌ها» و «جنگ شناختی» یاد می‌شود. تحریف واقعیت‌های تاریخی و خصوصاً «تحریف امام خمینی» نیز به عنوان یکی از کانون‌های اصلی تمرکز دشمن در جنگ جدید مطرح است.

مقام معظم رهبری به عنوان یک هدیه بی‌بدیل الهی در این دوران دشوار و پیچ تاریخی، در مقام مقابله با تحرکات خصمانه دشمن، فرمان «جهاد تبیین» داده و آن را «فریضه‌ای فوری و قطعی» دانسته است. بعید نیست صدور فرمان جهاد تبیین، ناظر به ناکارآمدی و ناکارایی برخی نهادهای رسمی (خصوصاً نهادهای علمی - فرهنگی از قبیل مراکز تاریخ‌نگاری) صادر شده باشد.





در چنین شرایطی که از یک سو دشمن با تمام توان در عرصه «جنگ روایت‌ها» فعال شده و ذهن مخاطب را نشانه گرفته، و از سوی دیگر نهادهای رسمی به هر دلیل اراده یا توان کافی را برای تقابل با دشمن ندارند یا با اتخاذ رویکردهای ناصحیح، بعضاً در تکمیل پازل پیچیده دشمن اقدام می‌کنند، چاره‌ای جز اعلان جهاد عمومی و فراخواندن تمام نیروها برای نقش آفرینی در این جهاد مقدس باقی نمی‌ماند. به لطف خداوند، فرمان بهنگام و احیاگر رهبری حکیم، تکاپو و تمرکز بسیار خوبی در جبهه حق ایجاد کرد که امید است نتایج پرباری به دنبال داشته باشد.

مسئله‌ای که نباید مغفول افتد آن که این دغدغه راهبردی رهبری، محصول امروز و شرایط پیچیده جدید نیست و ایشان، سال‌ها قبل از این بر ضرورت مسئله تبیین، تأکید داشته‌اند و جالب آن که این مقوله را بر سیره سیاسی امام خمینی تطبیق کرده‌اند. مقام معظم رهبری «لزوم آگاه‌سازی دائمی مردم» را یکی از عناصر اصلی «توجه امام به مردم» می‌داند و «تبیین صحیح حقایق» را به عنوان سیره مستمره امام خمینی معرفی می‌کند که در سنین بالای عمر شریف‌شان هم ترک نشد. ایشان می‌فرماید:

عرصه چهارم در خصوص توجه امام به مردم، عبارت است از لزوم آگاه‌سازی دائمی مردم. خود امام در سنین بالای عمر - با حال پیرمردی - از هر فرصتی استفاده کرد برای این که حقایق را برای مردم بیان کند. در دستگاه‌های تبلیغاتی جهانی، نقش تحریف و گمراه‌سازی، نقش فوق‌العاده خطرناکی است که امام به آن توجه داشت.

وسایل ارتباطی فکری نامطمئن و وابسته به دشمنان کشور و ملت، امام را وادار می‌کرد که هم خود او به طور دائم در موضع تبیین و ارشاد و هدایت مردم قرار گیرد و هم به دیگران دائماً توصیه کند که حقایق را به مردم بگویند و افکار آنها را نسبت به حقایق که دشمن سعی می‌کند آنها را مکتوم نگه دارد، آشنا کنند. این که ما دائماً به صاحبان بیان و قلم و تریبون‌های مختلف توصیه می‌کنیم که هدف و همت خود را بر تبیین صحیح حقایق قرار دهند، برای این است.^۱

این بیانات نشانگر آن است که مسئله تبیین حقایق تاریخی به عنوان یک وظیفه راهبردی، متوجه تمام کسانی است که در این باب توانمندی و اطلاعات لازم را دارند. در این مقاله ضمن بازخوانی برخی اندازهای امام و رهبری پیرامون خطر تحریف تاریخ، به مرور برخی

۱. بیانات در مراسم دوازدهمین سالگرد رحلت امام خمینی در ۱۴/۳/۱۳۸۰.



هشدارهای پیرامون پدیده شوم «تحریف امام» پرداخته خواهد شد.

انذار و هشدار نسبت به موضوع «تحریف سازمان یافته» دغدغه دیگری است که در این نوشتار پی خواهیم گرفت؛ امری که در سایه غفلت متولیان و احیاناً اعمال نفوذ بدخواهان، در حال تحقق است. در این نوشتار «تحریف سازمان یافته» به معنای نفوذ انگاره‌های تحریف آمیز در «روایت رسمی» تاریخ‌نگاری جمهوری اسلامی، منظور نظر است که مع‌الأسف به دست عناصر موجه و توسط مراکز رسمی داخلی تولید و ترویج می‌شود.

از این رو، برای پیشگیری از پدیده «تحریف سازمان یافته و سیستمی»، مقابله با تحریف در منابع داخلی بسیار حائز اهمیت است. تمرکز بر منابع داخلی بدین جهت است که به دلیل انتشار این آثار در جمهوری اسلامی، ذهن مخاطب زمینه حداکثری برای باور و پذیرش مطالب تحریف آمیز را دارد و ای‌بسا، در صورت عدم تبیین تحریفات، اصلاً کسی متوجه کم و کیف تحریفات موجود در منابع داخلی نگردد و یکسره حمل به صحت شود. طبعاً چنانچه در اثر بی‌توجهی نخبگان، این انگاره‌های تحریف آلود در جان حافظه تاریخی مردم ایران شکل بگیرد، مقابله با این ذهنیت‌های مخدوش و نادرست، کار آسانی نیست.

به دلیل آن که اندیشه و سیره امام خمینی و مقام معظم رهبری به عنوان فصل الخطاب برای همه طیف‌ها و جریان‌ها قابل توجه و پذیرش است، مواجهه کلامی و عملی این دو راهبر الهی با پدیده تحریف، محور اصلی این نوشتار قرار گرفته است.

خطر تحریف تاریخ انقلاب اسلامی در نگاه امام خمینی

مسئله تحریف حقایق مرتبط با تاریخ انقلاب اسلامی یکی از دل‌مشغولی‌های دایمی امام خمینی بوده که در دوران مقام معظم رهبری نیز با همان حساسیت ویژه مورد توجه بوده است. تحریف گاه با کتمان برخی حقایق اتفاق می‌افتد که از آن «تحریف به نقیصه» یاد می‌شود و در آن، بخشی از واقعیت‌ها از حافظه تاریخی حذف می‌گردد؛ گاه تحریف به معنای وارونه‌نمایی و قلب واقعیت‌هاست که در ضمن آن گاه خدمات عناصر مؤمن و مجاهد را به انحاء مختلف، مخدوش می‌سازند و گاهی دیگر «خائن» را «خادم» جلوه می‌دهند.

مسئله «تطهیر پهلوی» دقیقاً در همین چهارچوب قابل تحلیل است. در بیانات امام خمینی پیرامون گونه‌های مختلف تحریف، انذار و هشدار داده شده است؛ اما مسأله «تطهیر پهلوی» از حساسیت ویژه‌ای در منظر امام برخوردار بوده که پیشینه آن به دوران مبارزه می‌رسد. مرور برخی انذارهای تاریخی امام خمینی و مقام معظم رهبری پیرامون مسئله تحریف تاریخ و خصوصاً تطهیر پهلوی، نشانگر حساسیت موضوع است.

بعد از لغو تصویب نامه انجمن های ایالتی و ولایتی - که طی دو ماه مبارزه مستمر و یکپارچه روحانیت و مردم محقق شد - امام خمینی در سخنرانی خود به تاریخ ۱۱ آذرماه ۱۳۴۱، ضمن تبیین اوضاع اسف بار سیاسی - اجتماعی، به بیان تاریخچه خدمات و مبارزات روحانیت شیعه پرداخت و ضمن آن، نسبت به خطر «تحریف مقاصد روحانیت» هشدار داد.^۱

مدتی بعد از دستگیری امام خمینی در خرداد ۱۳۴۲، روزنامه های رژیم ادعا کردند که بین روحانیت و رژیم آشتی و تفاهم برقرار شده و بدین وسیله علمای دستگیر شده، خصوصاً امام خمینی را با اتهام سازش با رژیم مواجه کردند. این امر بعد از آزادی امام از زندان در فروردین ۱۳۴۳ نیز تکرار شد. این بار اما واکنش امام خمینی بسیار صریح و شدید بود و ایشان پس از تکذیب صریح سرمقاله/اطلاعات در نطق ۲۱ فروردین ۱۳۴۳، بی درنگ نماینده های به اداره این روزنامه فرستاد، تا توضیح بخواهد که آن مقام روحانی که با «انقلاب شاه و امریکا» همراه شده است کیست و همراهی او در کجا و به چه صورت می باشد؟! این برخورد هوشمندانه و انقلابی در مقابل یک تحریف خطرناک و مرموزانه، موجب عقب نشینی و وحشت عاملان رسانه ای رژیم و پرهیز از تکرار این ادعای دروغین گردید.^۲

۱. امام خمینی در بخشی از سخنان روشنگرانه خویش چنین می فرماید: روحانی حرفش این است. روحانی با اقتصاد مملکت مخالف نیست؛ تهمت می زنند پانصد سال روحانیت تمام قطب ارض را حفظ و اداره کرد؛ رجوع کنید به تاریخ. با اینکه خلفا خلفای جور بودند، با همین برنامه اسلامی بر عالم حکومت کردند. آیا اسلام راه ترقی ندارد؟ علما با چه امر اقتصادی مخالف اند؟ شما سد خواستید بسازید جلوتان را گرفتند؟ کارخانه خواستید وارد کنید نگذاشتند؟ ما می گوئیم ذوب آهن را خراب نکنید؛ ذوب آهن کرج را خیال می کنید ما خبر نداریم چه کردید؟ علما با استقلال مخالف نیستند؛ مذهب علما استقلال است. دین اقتضا می کند بگوئیم ما وسیله نداریم؛ مطبوعات دست ما نیست؛ علما را بد معرفی کرده اند؛ (رک: صحیفه امام، ج ۱، ص ۱۱۸)

۲. مدیر اطلاعات در پاسخ به نماینده امام با دستپاچگی و وحشت اظهار داشته بود: «من هیچ گونه اطلاعی در این زمینه ندارم و این سرمقاله از طرف برخی مقامات دولتی به دفتر روزنامه/اطلاعات فرستاده شده بود تا درج شود و ما هم به ناچار متن همان را منتشر کردیم.»

امام فشار آورد که باید این دروغ در روزنامه/اطلاعات تکذیب شود. در غیر این صورت من ممکن است نظر خودم را درباره این روزنامه صریحاً اعلام کنم. مدیر/اطلاعات نیز با مقامات دولتی و «ساواک» تماس می گیرد و فشاری را که از ناحیه مقامات روحانی و شخص امام در مورد این سرمقاله بر او وارد می آید به آنان می رساند و پیشنهاد می دهد که سوژه ای در این مورد بتراشد و آن سرمقاله را به صورتی تکذیب کند؛ لیکن عوامل دستگاه امنیتی شاه به شدت مخالفت کردند و اظهار داشتند که این ضعف مقامات انتظامی کشور است که نتوانند جلوی اینگونه اخلالگری ها را بگیرند!

هیأت حاکمه که از موضع سرسختانه و آشتی ناپذیر امام، سخت حیران شده بودند، ابتدا کوشیدند که با نادیده گرفتن خشم و ناراحتی او، مسأله را مشمول مرور زمان سازند تا به تدریج در نظر امام نیز اهمیت مسأله از بین برود و به دست فراموشی سپرده شود؛ لیکن امام جریان را تا آنجا دنبال کرد که رژیم را نیز دستپاچه ساخت و سرانجام دولت ناچار شد رسماً نماینده ای به قم بفرستد و از او در مورد این نسبت دور از واقعیت معذرت بخواهد و متعهد شود که دیگر اینگونه دروغ سازی ها را تکرار نکنند و چنین نسبت های ناروایی به روحانیت ندهند و رسماً از او تقاضا کنند که بیش از این مسأله را پی نگیرد. (رک: سید حمید روحانی، نهضت امام خمینی، تهران، عروج، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۸۸۲ - ۸۸۱)؛ مع الأسف به رغم تصریحات امام در نفی هر نوع سازش با رژیم شاه، در کتاب الف لام خمینی برای نخستین بار این امر مورد تشکیک قرار گرفته و در واقع نویسنده صداقت امام را زیر سؤال برده است. تفصیل ماجرأ و نقد آن در همین کتاب آمده است.

مقام معظم رهبری به عنوان یک هدیه بی بدیل الهی در این دوران دشوار و پیچ تاریخی، در مقام مقابله با تحرکات خصمانه دشمن، فرمان «جهاد تبیین» داده و آن را «فریضه‌ای فوری و قطعی» دانسته است

امام خمینی در خردادماه ۱۳۴۷، در خلال نامه‌نگاری با یکی از علمای بلاد، بر خسی تلگراف‌های علمای ایران را «متضمن تطهیر مجرم اصلی [=شاه]» دانست و آنان را مصداق «ناطقِ مَضر» بر شمرد.^۱ امام در پیام ۲۱ آبان ۱۳۵۶ خود به مناسبت شهادت آقای سید مصطفی خمینی، خطاب به علما و ملت ایران، تظاهرات عظیم ملت به مناسبت شهادت فرزندش را، نه یک

مسئله شخصی بلکه «اظهار تنفر از دستگاه جبار و رفتارندم حقیقی و رأی عدم اعتماد بر دستگاه خیانتکار» دانست و نسبت به «اغفال ملت و خدعه اجانب و عمال آنها»، اعلام خطر نمود. ایشان «مسامحه اخیر دولت که نویسندگان را مجال نوشتن و گویندگان را مجال گفتن داد» را «حیله بزرگی برای تطهیر شاه و وانمود کردن آزادی ادعایی؛ و جنایات را به گردن دولت - که آلتی بیش نیست - انداختن» دانست. به اعتقاد ایشان «اکنون می‌خواهند این شخص را تطهیر کنند تا به جنایاتش ادامه دهد. می‌خواهند با آزادی محدود در چهارچوب توجه دادن جنایات را به دولت‌ها، قلوب ساده را آرامش دهند و اذهان صاف را منحرف کنند، و هسته مرکزی خیانت‌ها و جنایت‌ها را فراموش کنند».^۲

بنیان‌گذار انقلاب اسلامی در مردادماه ۱۳۵۷ نیز در پیامی خطاب به ملت ایران، نسبت به تحریف تاریخ نهضت توسط مغرضان، هشدار داد و برای پیشگیری از این جریان، نویسندگان متعهد و امین را به روشنگری دعوت کرد.^۳ ایشان در بدو ورود به فرانسه (در ۲۳ مهر ۱۳۵۷)

۱. صحیفه/امام، ج ۲، ص ۱۸۵. در بخشی از نامه امام به شریعت اصفهانی، چنین آمده است: «... بعضی تلگرافات که اخیراً از قِبَل بعضی آقایان شده است متضمن تطهیر مجرم اصلی است...»

۲. همان، ج ۳، ص ۲۶۲-۲۶۱.

۳. در بخشی از پیام امام چنین آمده است:

«لازم است برای بیداری نسل‌های آینده و جلوگیری از غلط‌نویسی مغرضان، نویسندگان متعهد با دقت تمام به بررسی دقیق تاریخ این نهضت اسلامی بپردازند، و قیام‌ها و تظاهرات مسلمین ایران را در شهرستان‌های مختلف با تاریخ و انگیزه آن ثبت نمایند تا مطالب اسلامی و نهضت روحانیت سر مشق جوامع و نسل‌های آینده شود، ما که هنوز در قید حیات هستیم و مسائل جاری ایران را که در پیش چشم همه ما به روشنی اتفاق افتاده است دنبال می‌کنیم، فرصت طلبان و منفعت‌پیشگانی را می‌بینیم که با قلم و بیان بدون هراس از هر گونه رسوایی، مسائل دینی و نهضت اسلامی را بر خلاف واقع جلوه می‌دهند و به حکم مخالفت با اساس نمی‌خواهند واقعیت را تصدیق کنند و قدرت اسلام را نمی‌توانند ببینند، و شکی نیست که این نوشتجات بی‌اساس به اسم تاریخ در نسل‌های آینده آثار بسیار ناگواری دارد. از این جهت، روشن شدن مبارزات اصیل اسلامی در ایران از ابتدای انعقاد نطفه‌اش تا کنون و رویدادهایی که در آینده اتفاق می‌افتد از مسائل مهمی است که باید نویسندگان و علمای متفکر و متعهد بدان بپردازند. درست آنچه را امروز برای ما روشن و واضح است برای نسل‌های آینده مبهم می‌باشد؛ و تاریخ، روشنگر نسل‌های آینده است، و امروز قلم‌های مسموم در صدد تحریف واقعیات هستند، باید نویسندگان امین این قلم‌ها را بشکنند.» (رک: صحیفه/امام، ج ۳، ص ۴۳۴)





در سال‌های اخیر با تولید برخی آثار شبه تاریخی در مورد امام خمینی مواجهیم که در استناد برخی مطالب به امام از منابع مخدوش مانند اسناد ساواک و خاطرات شفاهی استفاده می‌کنند و اموری را به امام نسبت می‌دهند که هیچ مستندی ندارد و بر اساس قاعده مورد نظر شخص امام، به هیچ وجه قابل انتساب به امام نیست

به تبیین خط استعماری «توطئه بر ضد اسلام و روحانیت» پرداخته، یکی از شگردهای تبلیغاتی بنیادین دشمن را «ترویج اسلام تحریف شده» دانستند.^۱

یکی از نکات مهمی که امام خمینی در خلال مصاحبه‌های جریان‌ساز خود در فرانسه مورد توجه قرار می‌داد، مقابله با خط تحریف بود؛ به عنوان نمونه ایشان در مصاحبه با مجله هفتگی

بیروت (در تاریخ ۱۰ دی ۱۳۵۷) به مسئله «تحریف نهضت مقدس اسلامی ایران» توسط برخی قدرت‌های بیگانه از جمله شوروی اشاره دارد.^۲

ایشان همچنین در مصاحبه با روزنامه تایمز (۱۸ دی ۱۳۵۷) ضمن تبیین اقدامات خیانت‌آمیز شاه در «تحریف دین» و «تحریف واقعیت‌های سیاسی-اجتماعی ایران»، تصریح

۱. در بخشی از سخنان امام چنین آمده است:

«اما راجع به اسلام شروع کردند تبلیغات کردن به اینکه اسلام یک مکتبی است می‌گویند: ملایم! کم کم لابد پیش می‌آیند؛ یک مکتبی است که مربوط به دعا و ذکر، و یک روابطی مابین مردم و مابین خالق، و سیاست را کاری به آن ندارد. اسلام به حکومت کار ندارد، به سیاست کار ندارد. این را آن قدر تبلیغات روی آن کردند که در جامعه خود روحانیت هم به خورد آنها هم دادند، که بسیاری از آنها هم همین اعتقاد را پیدا کردند که روحانی به سیاست چه کار دارد، به حکومت چه کار، به نظام حکومت چه کار دارد. روحانی مسجد پرود و نماز بخواند و عرض می‌کنم که از این صنف کارها: درس بگویند و مباحثه بکنند و این آداب شرعیه را به مردم نشان بدهد. آنها دیدند که نماز روحانیون و نماز اسلام هیچ به آنها ضرر ندارد؛ هر چه می‌خواهند نماز بخوانند. آنها به نفت کار نداشته باشند، نماز بخوانند تا هر چه می‌خواهند خسته بشوند. درس هر چه دلشان می‌خواهد بگویند؛ مباحثه هم هر چه می‌خواهند بکنند؛ کار نداشته باشند به اینکه سیاست استعماری در اینجا نباید اجرا بشود، هر کاری می‌خواهند بکنند.

این قدر خوانند به [گوش] مردم و تبلیغات کردند که مردم همه تقریباً، به این معنی عادت کردند - که حالا هم باز این صحبت هست - که دخالت در سیاست در شأن روحانیت نیست؛ شأن روحانیت نیست که پرود و ببیند که کیفیت حکومت چیست، و چه می‌کنند این ظلمه با مردم. شأن روحانیت همان‌هاست که توی مدارس باشند و نماز جماعتی هم بخوانند اول ظهر و اول مغرب! مردم هم همین مقدار به روحانیت بیشتر نظر نداشته باشند. اسلام را اصلش می‌گفتند کاری ندارد به سیاست... سیاست و دیانت از هم جداست. سیاست مال آنها و دیانت مال ما! مراکز قدرت دست آنها که هر کاری می‌خواهند بکنند، و مساجد و پیرمردهای توی مسجد هم مال ما! این تقسیمی است که از اول کردند.» (رک: صحیفه امام، ج ۴، ص ۱۷)

۲. امام می‌فرماید:

«رئیس جمهوری امریکا با حمایت‌های بی‌دریغ خود از شاه و اهانت‌هایی که به ملت ایران نموده است در صف دشمنان ایران قرار گرفته است. و روسیه شوروی هم اگر چه نه در حد امریکا، ولی تاکنون نه تنها شاه را محکوم نکرده بلکه، از او حمایت هم کرده است و از تحریف نهضت مقدس اسلامی ایران خودداری نکرده است.» (رک: صحیفه امام، ج ۵، ص ۳۰۶)

می‌کند: «بر علمای دینی و مذهبی است که چهره واقعی او را به ملت معرفی کنند.»^۱ همچنین در مصاحبه با روزنامه اندونزیایی تمپو (۲۳ دی ۱۳۵۷) «جعل، افترا، تحریف و قلب حقایق» را «از مهم‌ترین پایه‌های سیاست شاه و دار و دسته‌اش» معرفی می‌کند.^۲

روشنگری‌ها و هشدارهای امام نسبت به مسئله «تحریف» و دعوت از علما و انقلابیون برای مبارزه با این پدیده شوم، در فضایی صورت می‌پذیرفت که شخص امام در پاسخ به تحریفات و افشای توطئه‌های پیچیده دشمن در «جنگ روایت‌ها»، پیشگام و پرچم‌دار بودند. به عنوان نمونه در آستانه سقوط کامل رژیم و ورود امام به ایران، طیفی از عمال رژیم به دنبال آن بودند که بتوانند با ترندهای مختلف از جمله سازش و مذاکره با امام، جلوی سقوط رژیم را بگیرند. از این رو پیشنهاد دیدار بختیار - نخست‌وزیر وقت - با امام مطرح شده بود. امام خمینی اما پیش شرط دیدار با عوامل رژیم شاه را استعفای رسمی آنان و غیرقانونی دانستن رژیم شاه عنوان کرده بود که در خنثی‌سازی این توطئه بسیار مؤثر بود. در ماجرای سفر بختیار به پاریس نیز برخی از عوامل موسوم به ملی - مذهبی که به رغم ژست انقلابی و حضور در نوفل‌لوشاتو، همچنان نسبت به جبهه ملی و امثال بختیار سمپاتی داشتند و به نوعی سیاست استعماری «حفظ قانون اساسی مشروطه» که به معنای حفظ رژیم شاه بود، را دنبال می‌کردند، چنین شایع کردند که امام خمینی حاضر است بدون پیش شرط بختیار را بپذیرد! این تحریف بزرگ، تردیدهایی را در میان مبارزان داخل ایران پدید آورد که موجب واکنش

۱. در بخشی از مصاحبه امام چنین آمده است:

«این شاه است که با انواع دروغ‌ها و حيله‌ها، هم دین خدا را تحریف کرده و خواسته‌های شیطانی خود و اربابانش را به عنوان قوانین منطبق با اسلام بر ملت مظلوم ایران تحمیل می‌کند، و هم حقایق و واقعیات را وارونه جلوه می‌دهد. بر علمای دینی و مذهبی است که چهره واقعی او را به ملت معرفی کنند. مثلاً ببینید شما، شاه کشاورزی ما را نابود کرد و کشور را در مواد غذایی وابسته به خارج نمود و هنوز هم به اصلاحات ارضی خود افتخار می‌کند؛ آیا این یک تحریف نیست؟ و یا مثلاً نفت ایران را تا آنجا که می‌تواند استخراج می‌کند و با پول آن برای اجانب پایگاه نظامی تأسیس می‌کند. و یا به بهانه صنعتی کردن کشور - صنایع مونتاژ - آن هم اکثراً با سرمایه‌های خارجی و بدون هماهنگی با شرایط اقتصادی کشور، ایران را بازار مصرف اجناس تجملی خارج ساخته و از این طریق ثروت کشور را به هدر می‌دهد و بعد ادعای مدرنیزه کردن کشور را دارد. و صدها تحریف و خیانت دیگر که بر هر مسلمانی و در درجه اول بر علمای دینی و مذهبی واجب است که قیام کنند و خود و ملت را از این ستمگری‌ها نجات دهند.» (رک: صحیفه امام، ج ۵، ص ۳۹۰)

۲. در این مصاحبه خبرنگار به طرح برخی اتهامات ساختگی می‌پردازد و چنین می‌پرسد:

«بنا به نوشته روزنامه لوموند به تاریخ ۳ و ۴ دسامبر ۷۸، مقامات ایرانی اظهار کرده‌اند که آیت‌الله خمینی اسمال ۲۵ میلیون دلار دریافت کرده است. این پول‌ها صرف تعمیر مساجد و امامزاده‌ها و مدارس و یتیم‌خانه‌ها و مؤسسات می‌شود. آیا حقیقت دارد؟ اگر حقیقت دارد، آیا مسخره نیست که در واقع این دولت ایران است که با کمک مالی خود به شما باعث پیدایش شورش در ایران می‌شود. در غیر این صورت طی شانزده سال تبعیدتان امکانات دیگری برای ادامه فعالیت‌هایتان داشته‌اید؟»

امام در پاسخی قاطع چنین می‌فرماید: «این مطالب از اساس دروغ است و اساساً جعل، افترا، تحریف و قلب حقایق در منطق شاه و دار و دسته‌اش از مهمترین پایه‌های سیاست‌شان است.» (رک: صحیفه امام، ج ۵، ص ۴۳۹-۴۳۶)



صریح امام گردید.^۱

امام خمینی در سخنرانی خود در جمع گروهی از کارکنان روزنامه کیهان (۲۵ اردیبهشت ۱۳۵۸)، به تبیین نقش مخرب برخی مراکز رسانه‌ای در تحریف واقعیت‌های جاری کشور پرداخته، فرمودند: «... از آن طرف مقالاتی و مطالبی که راجع به مسائل نهضت

۱. امام خمینی در پیامی تاریخی چنین فرمودند:

«بسم الله الرحمن الرحيم

حضرات حجج اسلام تهران و سایر شهرستان‌ها - دامت برکاتهم آنچه ذکر شده است که شاپور بختیار را با سمت نخست وزیری من می‌پذیرم، دروغ است بلکه تا استعفا ندهد او را نمی‌پذیرم؛ چون او را قانونی نمی‌دانم. حضرات آقایان به ملت ابلاغ فرمایید که توطئه‌ای در دست اجراست و از این امور جاریه گول نخورید. من با بختیار تفاهمی نکرده‌ام و آنچه سابق گفته است که گفت و گو بین او و من بوده، دروغ محض است. ملت باید موضع خود را حفظ کنند و مراقب توطئه‌ها باشند. والسلام علیکم و رحمه الله. ۲۸ شهر صفر ۹۹

روح الله الموسوی الخمينی»

رک: صحیفه امام، ج ۵، ص ۵۳۶.

ابراهیم یزدی که وارونه‌نمایی مسائل و جعل روایت‌های خلاف واقع بد طولایی دارد، در خاطر آتش این مسئله را به گردن «روحانیون تهران» انداخته و چنین نوشته که: «برخی از روحانیون در تهران بدون توجه به مسأله تصور کردند که آقای خمینی او (بختیار) را به عنوان نخست‌وزیر خواهد پذیرفت.» (رک: ابراهیم یزدی، شصت سال

صوبوری و شکوری، تهران، کویر، ۱۳۹۸، ج ۳، ص ۳۹۷)

اما طبق نقل منتسب به رهبری معظم انقلاب اسلامی در کتاب شرح/اسم، منشأ این دروغ پردازی شخص ابراهیم یزدی عنوان شده است:

«آن روزها تلاشی برای ماندگاری شاپور بختیار شکل گرفت و گفته شد که او می‌خواهد برای ملاقات با امام، همراهی و کسب رضایت ایشان به پاریس برود. وقتی موضوع را با امام در میان گذاشتند، شرط ملاقات را استعفا از سمت نخست‌وزیری دانست؛ اگر استعفا داد به پاریس بیاید. «عصر یکی از روزها در مدرسه رفاه با آقایان بهشتی، باهنر، هاشمی رفسنجانی و موسوی اردبیلی نشسته بودیم و طبق معمول غرق در کارها بودیم که [احمد صدر] حاج سید جوادی و [احمد] مدنی (که آن روز او را نمی‌شناختم) وارد شدند و گفتند: [ابراهیم] یزدی از پاریس با ما تماس گرفته و خبر داده که امام، ملاقات با بختیار را بدون شرط استعفا پذیرفته است. آن دو از ما خواستند اعلامیه‌ای بنویسیم و این موضوع را به اطلاع مردم برسانیم. ما آن را بعید دانستیم. حاج سید جوادی گفت: من دروغ می‌گویم یا یزدی؟ گفتم که نه؛ ولی موضوع را بسیار بعید می‌دانیم. خبرهای پی در پی که تا شب می‌رسید همگی از موافقت امام می‌گفت. یادم می‌آید [هاشم] صباغیان نیز همین را می‌گفت. از شهید مطهری خواستیم مستقیماً با پاریس تماس بگیرد [و از چند و چون ماجرا آگاه شود]. تماس گرفت. یزدی گوشی را برداشت. [موضوع را] از او پرسید. او هم موافقت امام را با بختیار، بدون استعفا، اعلام کرد.»

آقای مطهری آن چه از یزدی شنیده بود باز گفت. از آن میان، یکی از حاضران گفت که چرا ما باید کاسه داغ‌تر از آش باشیم؟ اگر امام خمینی می‌خواهد بختیار را بدون استعفا بپذیرد، چرا ما مخالفت کنیم؟ اما چگونه این خبر را به اطلاع مردم برسانیم؟ موضوع حساسی پیش رو بود که با عواطف مردم ناسازگار می‌نمود. تصمیم گرفتند اعلامیه‌ای که حکایت از موافقت امام برای ملاقات با بختیار می‌کند بنویسند؛ و شرایطی که در آن می‌گذارند، ربطی به استعفاء نداشته باشد. آقای بهشتی چند خطی نوشت، و آقای مطهری نوشته او را کامل کرد.

در همین اوان خبردار شدند گروهی از علمای قم که برای آگاهی از تحولات تهران آمده‌اند، در مدرسه علوی، در نزدیکی مدرسه رفاه جلسه‌ای دارند. به آنجا رفتند. آقای بهشتی هر آن چه که پیرامون موضوع ملاقات امام و بختیار گذشته بود، برای آن گروه بیان کرد. از قم آمده‌ها، با صدور اطلاعیه مخالفت کردند و گفتند ممکن نیست امام بختیار را بدون استعفا بپذیرد. «این نخستین بار بود که آراء انقلابیون را با آن چه که [ظاهراً] از امام شنیده بودم در تعارض می‌دیدم. آقای مطهری از پاریس سؤال کرده بود. پس این پافشاری بر مخالفت از چه رو بود؟ گفت و گوها تا حد مشاجره ادامه یافت تا این که دو ساعت بعد زنگ تلفن به صدا درآمد. پشت خط سید احمد خمینی، فرزند امام، از پاریس بود. گفت: امام اعلامیه‌ای [در این مورد] صادر کرده. دل‌ها و گوش‌ها آماده شنیدن شد.» (رک: هدایت الله بهبودی، شرح/اسم، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۹۸، ص ۶۴۸-۶۴۶)



است، راجع به مسائل اسلام است، یا تحریف می‌شود یا نوشته نمی‌شود...»^۱

امام در ۵ مهر ۱۳۵۸ در یک سخنرانی عمومی در جمع روحانیون، با نقد صریح عملکرد برخی جریان‌های ملی‌گرا در دوران پس از پیروزی انقلاب اسلامی، هجمه رسانه‌ای آنان نسبت به عملکرد دادگاه‌های انقلاب اسلامی و محاکمه سران پهلوی را مصداق تطهیر آنان و برخلاف ملی‌گرایی برشمرد.^۲ ایشان همچنین در مصاحبه با خبرنگار تلویزیون «سی.بی.اس» آمریکا (۲۷ آبان ۱۳۵۸) با انتقاد از تحریفات رسانه‌ای، خواستار انتقال بی‌کم و کاست مواضع سیاسی‌شان شدند:

بعضی از اشخاصی که آمدند اینجا و مصاحبه کردند، حرف‌های ما را تحریف کردند. بعضی دروغ‌ها هم اضافه کردند. و این کار بر خلاف آداب خبرنگاری است. و من از شما تقاضا دارم که حرف‌ها، درست بدون کم و زیاد، بدون تحریف، بدون دخالت خودتان در مسائل پخش بشود.^۳

با نزدیک شدن به زمان برگزاری کنفرانس سران غیرمتعهد در بغداد و احتمال قرار گرفتن صدام در ریاست کنفرانس (بر اساس ضوابط مقرر)، امام در ۱۱ خرداد ۱۳۶۱ با بیانی هشدارآمیز، این کنفرانس را اقدامی برای تطهیر صدام دانست و دیکتاتور عراق را

۱. در بخشی از سخنرانی امام خمینی چنین آمده است:

«مطبوعات در عین حال که یک مؤسسه محترم و بسیار مؤثرند، لکن باید روی موازین مطبوعاتی و خدمت به ملت رفتار کنند. آزادی قلم و آزادی بیان معنایش این نیست که کسی بر ضد مصلحت کشور قلمش آزاد است که بنویسد، بر خلاف انقلابی که مردم پایش خون داده‌اند بنویسد. همچو آزادی صحیح نیست. قلم آزاد است که مسائل را بنویسد؛ لکن نه اینکه توطئه بر ضد انقلاب بکند. بیان آزاد است که مطالبی که در یک روزنامه‌ای از یک مطالبی که به او داده می‌شود. از همه اشخاص بنویسد، بدون توطئه. وقتی ما دیدیم که در یک روزنامه‌ای از یک اشخاصی مطالب نوشته می‌شود که اینها عمال اجانب هستند و می‌خواهند مملکت ما را باز به خرابی بکشند و از آن طرف مقالاتی و مطالبی که راجع به مسائل نهضت است، راجع به مسائل اسلام است، یا تحریف می‌شود یا نوشته نمی‌شود. این طور مطبوعات را ما نمی‌توانیم برایش احترام قائل بشویم. برای مطبوعاتی ما احترام قائل هستیم که بفهمد آزادی بیان و آزادی قلم یعنی چه. گفته می‌شود که مردم آزادند، یعنی آزاد است انسان که بزند سر مردم را بشکند؟! آزاد است که قانون‌شکنی بکند؟ آزاد است که بر خلاف مسیر ملت عمل بکند؟ آزاد است که توطئه بکند بر ضد ملت؟ اینها آزادی نیست. در حدود قوانین، در حدود کارهای عقلایی، آزاد است. و ما در بعضی مطبوعات - حالا من اسم مطبوعات را نمی‌برم - لکن در بعض مطبوعات می‌بینیم که اینها از آزادی سوءاستفاده می‌کنند؛ به گمان اینکه یا به خیال اینکه آزادی است می‌خواهند از مردم آزادی را سلب کنند. این مردم با این زحمتی که در این سال‌های طولانی کشیده‌اند و با این خون‌هایی که در این دو سال اخیر داده‌اند می‌خواهند آزاد باشند. بعضی مطبوعات می‌خواهند از اینها سلب آزادی بکنند؛ به اسم «آزادی قلم» بر خلاف مسیر ملت عمل بکنند. دست اشخاصی که می‌خواهند اختناق در ملت ایجاد کنند، می‌خواهند چپاولگری کنند، بعضی مطبوعات دست آنها را دارند باز می‌کنند؛ و این معنی، آزادی نیست؛ این معنی، خیانت است. اینکه داده می‌شود به ملت، آزادی است؛ نه خیانت. آزادی قلم است؛ نه خیانت قلم. آزادی بیان است؛ نه بیان خائنه.» (رک: صحیفه امام، ج ۷، ص ۳۲۱-۳۲۰)

۲. صحیفه امام، ج ۱۰، ص ۱۴۴-۱۴۳.

۳. همان، ج ۱۱، ص ۷۳.

تطهیر ناپذیر خواند.^۱

مسئله مقابله با تحریف و وارونه‌نمایی حقایق آنقدر برای امام مهم بود که گاه برخلاف رویه ثابت‌شان مبنی بر امتناع از «دفاع از نزدیکان خود»، به اقتضای ضرورت، به تبیین حقایق و مقابله با مطالب خلاف واقع پرداخته‌اند.^۲

۱. همان، ج ۱۶، ص ۲۸۲-۲۸۱.

۲. نمونه بارز این امر، دفاع مکتوب امام از فرزندش مرحوم حاج احمد آقا بود که در ضمن آن به امانت‌داری و سلامت فکری و اقتصادی و سیاسی ایشان شهادت دادند. عجیب آن که این سند تاریخی در زمان حیات یادگار امام به توصیه مکتوب او، منتشر نشد و بعد از ارتحال وی در مجموعه صحیفه امام درج شد که این نیز خود نشانه‌ای دیگر بر اخلاص آن مرحوم بود. متن کامل مرقومه مبارک امام خمینی به قرار ذیل است:

بسم الله الرحمن الرحيم

۱۳۶۱/۸/۲۳

الحمد لله على آلائه والصلوة والسلام على أنبيائه وأوليائه سَيِّمًا النَّبِيَّ الْخَتَمِيَّ حَبِيبَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ سَيِّمًا غَائِبُهُمْ وَقَائِمُهُمْ أَرَوَّاحُ لَهْ الْفَدَاءِ.

اینجانب هیچ گاه میل نداشته و ندارم که درباره نزدیکان خود سخنی بگویم یا دفاعی کنم. لکن علاوه بر آنکه در پیشگاه مقدس حق - جل و علا - مقصر و مجرمم و از درگاه متعالش امید عفو و بخشش دارم و تمام سرمایه‌ام اعتراف به تقصیر و عذر از آن است و در نزد مسلمانان و ملت عزیز نیز اعتراف به قصور و تقصیر و از آنان امید عفو و طلب آمرزش دارم، در پیش گروه‌هایی و اشخاصی گناهانی نابخشودنی دارم و احتمال قوی می‌دهم که پس از من برای انتقام‌جویی از من به بعض نزدیکان و دوستانم تهمت‌ها که من آنها را ناروایی دانم بزنند و به آتشی که باید مرا بسوزانند آنان را بسوزانند و احیاناً به صورت دفاع از من انتقام مرا از آنها بگیرند. و اکنون در حیات من گفت‌وگوها و زمزمه‌هایی به گوش می‌خورد که احتمال فوق‌را قوی‌تر می‌کند. لهذا من احساس وظیفه شرعی نمودم برای رفع ظلم و تهمت، نظر خود را نزد ملت عزیز اظهار کنم که از قیل من در این خصوص تقصیری نباشد. یکی از آنان که بیش از همه احتمال انتقام‌جویی از من درباره او می‌رود احمد خمینی فرزند اینجانب است. این جانب در پیشگاه مقدس حق شهادت می‌دهم که از اول انقلاب تاکنون و از پیش از انقلاب در زمانی که وارد این نحو مسائل سیاسی شده است از او رفتار یا گفتاری که بر خلاف مسیر انقلاب اسلامی ایران باشد ندیده‌ام و در تمام مراحل از انقلاب پشتیبانی نموده و در مرحله پیروزی شکوهمند انقلاب معین و کمک کار من بوده و است و کاری که بر خلاف نظر من است انجام نمی‌دهد و در امور مربوطه چه در اعلامیه‌ها یا ارشادها بدون مراجعه به من تصرف و دخالتی نمی‌کند؛ حتی در الفاظ اعلامیه‌ها بدون مراجعه دخالت نمی‌کند و اگر در امری نظری دارد تذکر می‌دهد که تذکراتش نیز صادقانه و بر خلاف مسیر انقلاب و مصلحت نیست و من اگر تذکراتش را نپذیرفتم تخلف از قول من نمی‌کند و من نیز اگر حرفش را صحیح دیدم قبول می‌کنم و امیدوارم حرف صحیح را از همه کس قبول کنم. و اما در جهت مالی که بعض مخالفان انقلاب گاهی نسبت‌هایی به او می‌دهند باید بگویم که ایشان در امور مالی من دخالت ندارد و ضبط و حفظ بیت‌المال در اختیار بعض آقایان مورد وثوق می‌باشد و اگر برای اشخاص و جوهی بخواهد پیشنهاد می‌کند و من بدون واسطه یا به واسطه آن آقایان وجه را می‌رسانم. و من اعلام می‌کنم که احمد در هیچ بانک داخلی و خارجی و هیچ مؤسسه‌ای وجهی و سهمی ندارد و در هیچ جادر خارج و داخل زمین مزروعی و غیر آن و ساختمان و امثال ذلک ندارد و اگر بعد از من دارای یکی از این امور بود در داخل یا خارج دولت وقت با اجازه فقیه وقت مصادره نمایند و او را تحت تعقیب درآورند و امید است که دولتمردان جمهوری اسلامی همیشه ضوابط را ملاحظه و از روابط احتراز نمایند. از اموری که تذکرش خوب بلکه لازم است آن است که یکی از تهمت‌ها که به او زدن این بود که موزه عباسی را ربوده و به پاریس برده و چندی - علی‌المحکی - مخالفان وقت خود را صرف آن نمودند پس از آن معلوم شد خلاف آن. یا او در اطراف شمال زمین‌هایی خریده است و امثال آن که برای مخالفت با من از او انتقام‌جویی می‌کردند.

و در امور سیاسی مدتی تهمت‌ها زده شد که احمد طرفدار منافقین است و من در طول مدت انقلاب مخالفت‌هایی از او می‌دیدم که دیگران بر آن شدت و قاطعیت نبودند و در این آخر که قضیه زندان اوین پیش آمد و شکایاتی از آقای لاجوردی می‌شد و مخالفت‌هایی می‌شد [غیر از احمد کسی را ندیدم که بیشتر از آقای لاجوردی طرفداری کند و دفاع نماید و وجود او را برای زندان اوین لازم و برکناری او را تقریباً فاجعه می‌دانست. ←

امام در سخنرانی ۹ آذر ۱۳۶۴ به پیشینه و برخی مصادیق «تحریف قضایای تاریخی» پرداختند. امری که عمق نگاه امام به امر تاریخی و ضرورت مقابله با تحریف را نمایان می‌سازد.^۱

همچنین در سال ۶۴ امام ضمن پیش‌بینی تطهیر پهلوی‌ها، انعکاس جنایات پنجاه‌ساله آنان را ضامن پیش‌گیری از «انوشیروان‌سازی» از رضاخان و محمدرضا پهلوی، برشمرده

→ یا مسأله طرفداری از بنی‌صدر، او مادامی که من از بنی‌صدر به واسطه بعض مصالح جانبداری می‌کردم او هم گاهی طرفداری می‌کرد و آن گاه که من پرده را بالا زده و او را برکنار کردم حتی یک مرتبه از او طرفداری نکرد و مخالفت شدید می‌کرد. یا مسأله خط سوم که مدتی نقل مجالس مخالفان بود و تهمت‌های ناروا می‌زدند و من او را امر به سکوت کردم و او هیچ‌گاه از خط انقلاب و اسلام خارج نبود و بالاخره اگر به واسطه انتقام‌جویی از من پس از من گروه‌هایی به مخالفت او برخاستند من دین خود را به او به عنوان یک مسلمان و یک رَحِم ادا کردم و خداوند تبارک و تعالی حاضر و ناظر است و من امیدوارم که احمد به خدای تبارک و تعالی انکال نماید و از غیر او از هیچ‌کس نهراسد و در خدمت به خالق و خلق به واسطه تهمت‌ها و مخالفت‌ها به خود تزلزل و تردید راه ندهد و در خدمت‌ها از خداوند متعال چشم‌داشت داشته باشد و برای به دست آوردن هیچ مقامی قدم برندارد و چون او را شخص مفید برای انقلاب می‌دانم امیدوارم در کنار وفاداران به انقلاب و متعهدان در راه اسلام و هدف به خدمت هر چه بیشتر قیام کند. و با برادران انقلابی و ایمانی در خط انقلاب و اسلام کوشش کند و از هیچ خدمتی مضایقه ننماید و پاداش از هیچ مخلوقی نخواهد و خدمت را در راه کشور اسلامی و اهداف الهی خالصانه و برای رضای خالق - جل و علا - ادامه دهد. و به مستمندان و مستضعفان که حق تعالی سفارش آنان را فرموده بیش از دیگران خدمت کند و دیگران را به خدمت‌گزاری دعوت کند و هر چه مشکل در راه خدمت به هدف که اسلام عزیز است پیش آید و هر چه کارشکنی شود، از کوشش برای خدا دست برندارد و برای هر خدمتی که او را دعوت کردند و تشخیص داد مفید است اجابت کند و رضای خدا را با خدمت به خلق جلب نماید.

و اما در موضوع روحانیت که گاهی احمد مورد تهمت واقع می‌شود من او را موافق جدی با روحانیت می‌دانم. اساس روحانیت چیزی نیست که یک نفر مسلم با آن مخالف باشد و اما موافقت بی‌قید و شرط که هر کس با هر عمل و اخلاق و ایده مورد تأیید او باشد و لباس روحانیت به قامت هر کس اگر چه برخلاف مشی اسلامی انسانی رفتار کند سزاوار و موجب لزوم غضب عین باشد از او و هیچ روحانی متعهد و مسلمان معتقد به ارزش‌های اسلامی متوقع نیست و نباید باشد. و اینجانب کرارا گفته‌ام که روحانی‌نمای غیرمذهب و در غیر خط اسلام از ساواکی برای اسلام و جمهوری اسلامی خطرناک‌تر است. در هر صورت احمد در این باره از خط اسلام و خطر روحانیت متعهد پیروی می‌کند و امید است ان شاءالله تعالی در این خط مستقیم که صراط الله است پایدار باشد. از خداوند متعال دوام جمهوری اسلامی و عزت و عظمت مسلمانان جهان به ویژه ملت شریف ایران و تعهد و پایداری متصدیان امور و قدرت و شوکت رزمندگان سلحشور و حضور ملت بزرگ ایران را در صحنه خواستار[م]. والسلام علی عباد الله الصالحین. یکشنبه ۲۳ آبان ۱۳۶۱/ ۲۷ محرم الحرام ۱۴۰۳

روح‌الله الموسوی الخمینی غفرالله له»

رک: صحیفه امام، ج ۱۷، ص ۹۴-۹۱.

۱. در بخشی از بیانات امام چنین آمده است:

«انوشیروان به خلاف آن چیزهایی که به واسطه شعرا و به واسطه درباری‌های آن وقت و موبدان درباری آن وقت درست کردند، یکی از ظالم‌های ساسانیان است، و دنبال او یک حدیثی هم جعل شده است، و به حضرت رسول - صلی الله علیه و آله و سلم - نسبت داده شده که «من متولد شدم در عهد سلطان عادل انوشیروان!» این اولاً سند ندارد و مرسل است، و ثانیاً کسانی که اهل تفتیش در امور هستند، تکذیب کردند این را و معلوم است که یک دروغی است که بستند. انوشیروان ظالم باید گفت، نه عادل. در زمان انوشیروان چهار طبقه یا پنج طبقه ممتاز بودند، یعنی از هم ممتاز، علاوه بر خود دستگاه سلطنت با آن بساطی که داشته است؛ یک دسته هم شاهزادگان بودند و درباری‌ها، اینها یک طبقه علی‌حده ممتاز؛ یک دسته هم کسانی بودند که دارای اموال هستند و به قول آنها شریف‌زاده‌ها، آنها هم یک دسته ممتاز؛ یک دسته دیگر هم عبارت از آنهایی بودند که سران ارتش و امثال اینها بودند، آنها هم ممتاز؛ دسته آخر که نوع مردم بودند پیشه‌وران بودند، و پیشه‌وران باید کار کنند آنها بخورند تکلیف این بوده. آنها آن طبقه بالا مالیات‌بده نبودند، به نظام هم نمی‌رفتند. در نظام باید طبقه پایین که پیشه‌وران ←



است. تاریخ‌نگار انقلاب اسلامی، حجت‌الاسلام والمسلمین سید حمید روحانی، در این زمینه چنین گفته است:

یادم هست وقتی جلد دوم کتاب نهضت/امام در سال ۶۴ منتشر شد، حضرت امام در جماران تشریف داشتند. یک یا چند ماه بعد از چاپ کتاب که خدمت ایشان رفتم، با حالتی تشرگونه فرمودند: «...بروید و جنایات پنجاه ساله این پدر و پسر را به دست بیاورید و منعکس کنید که در آینده از اینها انوشیروان عادل نسازند!»^۱

همچنین پس از نامه‌نگاری مستند آقای سید حمید روحانی (سال ۱۳۶۷) مبنی بر ورود برخی تحریفات تاریخی در بعضی منابع آموزشی مدارس و دانشگاه‌ها،^۲ امام خمینی در نامه‌ای خطاب به آیت‌الله خامنه‌ای رئیس‌جمهور وقت، نامه سید حمید روحانی را «اخطاری برای همه آنانی که دل‌شان برای اسلام و انقلاب می‌تپد» برشمرد و وجود مطالب خلاف واقع در نظام آموزشی کشور اسلامی ایران را «باعث تعجب و تأسف» دانست.

امام از رئیس‌جمهور و رئیس شورای عالی انقلاب فرهنگی درخواست اکید نمود که «مسئولی برای رسیدگی به این امور» قرار داده شود تا در تمام این گونه موارد، ایشان را در

→ بودند، می‌گفتند اینها باید خدمت کنند، و مال اینها صرف بشود در آن طبقات دیگر؛ اینها به نظام بروند، اینها جنگ بکنند، اینها کارها را انجام بدهند، آنها بخورند. اجازه نمی‌دادند که این طبقه پایین تحصیل کند، ممنوع بود. این قصه در شاهنامه هم هست که پیش او شکایت بردند که بوذرجمهر پیش‌اش شکایت برد که هزینه کم شده است و ارتش محتاج به مژونه است، و در بین این طبقات پایین هستند اشخاصی که مال داشته باشند. بعد رفتند و پیدا کردند یک نفری که حالا می‌گویند کفش‌گر بوده، پیدا کردند و او گفت که من می‌دهم - به حسب نقل شاهنامه - من می‌دهم لکن به شرط اینکه بچه من را اجازه بدهند درس بخواند. رفتند به او گفتند قبول نکرد، گفت نه، ما نه پولش را می‌خواهیم، نه اجازه می‌دهیم، برای اینکه اگر اجازه بدهیم که یک آدم پایینی بیاید و درس بخواند، این آن وقت بعد می‌خواهد دخالت کند در امور و این نمی‌شود. این عدالتی است که انوشیروان داشته است. و در تاریخ ثبت است این جنایاتی که اینها می‌کردند.

و من گمان ندارم در تمام سلسله سلاطین حتی یک نفرشان آدم حساسی باشد، منتها تبلیغات زیاد بوده است، برای شاه‌عباس آن قدر تبلیغ کردند، با اینکه در صفویه شاید از شاه‌عباس بدتر آدم نبوده، در قاجاریه آن قدر از ناصرالدین شاه تعریف کردند و شاه شهید و نمی‌دانم امثال ذلک، در صورتی که یک ظالم غداری بود که بدتر از دیگران شاید. آن تبلیغات که در آن وقت بود، همیشه بوده است. عدالت‌گستری انوشیروان مثل صلح‌دوستی رئیس‌جمهور امریکا است، و مثل کمونیستی شوروی است. ما الان در عصر حاضر این چیزها را می‌بینیم، و اگر چنانچه تاریخ‌نویس‌ها و نمی‌دانم آنهایی که شعرا هستند و آنهایی که خطبا هستند و آنهایی که درباری هستند، اینها را، تبلیغاتی که الان دارد در دنیا می‌شود، این تبلیغات به گوش اشخاص برسد که مطلع از وقایع نیستند، آنها هم خیال می‌کنند که همان‌طوری که انوشیروان عادل، عادل بوده است، آقای رئیس‌جمهور امریکا هم صلح‌دوست و عدالت‌پرور و امثال اینهاست، و حال آن که شما که مطلعید می‌دانید قضیه چی است.» (رک: صحیفه/امام، ج ۱۹، ص ۴۳۴-۴۳۳)

۱. نیم قرن بر ستیغ آزادی؛ میزگرد پیرامون پنجاهمین سالگرد ۱۵ خرداد: «نهضت امام خمینی و نسبت آن با سبک زندگی سیاسی و اجتماعی ایرانیان» در میزگرد پاسدار اسلام با حضور حجت‌الاسلام والمسلمین سید حمید روحانی، عزت‌الله شاهی (مطهری) و خانم مرضیه حدیدچی (دباغ)، پاسدار اسلام، دوره ۱۳۹۲، ش ۳۷۷ - شماره پیاپی ۳۷۸، بهار ۱۳۹۲، ص ۲۹-۱۸.

۲. صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۲۹۶-۲۹۵.

جریان بگذارد. در پایان نیز گزارش روند پیگیری کار را طلب نمود.^۱ این اتفاق، منجر به اصلاح برخی تحریفات در منابع درسی گردید.^۲

در سال پایانی حیات مبارک امام خمینی، حاج احمد خمینی با یادکرد برخی ضرورت‌ها و از آن جمله، جهت پیگیری از اختلاف برداشت‌ها پیرامون دیدگاه‌های امام، طی نامه‌ای خطاب به ایشان درخواست ایجاد مرکزی مستقل به منظور «تنظیم و تدوین آثار امام خمینی» را مطرح نمود.^۳

امام نیز در تاریخ ۱۷ شهریور ۶۷ ضمن موافقت با پیشنهاد او، این مسئولیت خطیر را به

۱. همان، ص ۲۹۷.

۲. جناب استاد سید حمید روحانی در گفت‌وگو با نگارنده (به تاریخ ۱۲ مرداد ۱۴۰۱) به ذکر جزئیاتی در این مورد پرداختند که درج‌گرفته‌ای از آن در اینجا ضروری است:

بعد از نامه امام به ریاست جمهوری وقت حضرت آیت‌الله خامنه‌ای، جلسه‌ای با حضور آقایان سید حمید روحانی، عطاءالله مهاجرانی، غلامعلی حداد عادل، سید کاظم اکرمی و برخی نویسندگان متون تحریف‌آمیز از جمله آقای زرگری‌نژاد، برگزار می‌شود که در ضمن آن، وقوع تحریف در آثار درسی به اثبات می‌رسد. پس از آن جلسه دیگری نیز به پیشنهاد دکتر حداد عادل (بدون حضور آقای مهاجرانی به عنوان نماینده رئیس‌جمهور) برای بررسی تفصیلی تحریفات برگزار می‌گردد که در ضمن آن، بی‌مستند بودن و تحریف‌آمیز بودن متون درسی، بیش از پیش روشن می‌گردد. در همین ایام مهدی کروبی در تربیون نماز جمعه تهران به خطر تحریف تاریخ توسط برخی عناصر داخلی پرداخت و از اقدام به هنگام آقای سید حمید روحانی در افشای تحریفات در کتب درسی، تمجید کرد.

۳. متن کامل نامه مرحوم سید احمد خمینی به قرار ذیل است:

«بسم الله الرحمن الرحيم

پدر عزیز و مراد بزرگوارم، پس از عرض سلام:

۱. یکی از مسائل بسیار مهم که بعد از جنابعالی - خدا آن روز را نیاورد - موجب موضع‌گیری‌های مختلف فرزندان انقلاب و افراد گوناگون و محققین و احیاناً اختلاف آنها می‌گردد، برداشت‌های گوناگون سیاسی و غیر سیاسی آنان از یک متن است. و از این بسیار گسترده‌تر، از اختلاف بین متون منتشر شده حضرت تعالی با آنچه به عنوان اسناد سیاسی و غیره از صدا و فیلم و متن‌های دست‌نویس جنابعالی که منتشر نشده و در اختیار ماست سرچشمه می‌گیرد.

شما بهتر از هر کس می‌دانید که به علل گوناگون گاهی خود شخصاً و گاهی اینجانب و یا مسئولین و حتی بعض افراد معمولی پیشنهاد حذف یک قسمت و یا قسمت‌هایی از سخنرانی‌ها، یا حذف و تغییر و اضافه جمله و یا جملاتی بسیار در اعلامیه‌ها خدمت‌تان عرضه شده است که حضرت تعالی گاهی قبول نمی‌فرماید و گاهی هم پس از دقت، دستور حذف و یا تغییر و اضافه را بدان صورت که مایل باشید صادر می‌فرماید که انجام می‌گیرد، حال اگر روزی تصمیم بر این گردد - که حتماً می‌گردد - متن سخنرانی‌ها و یا اعلامیه‌ها و چیزهایی از این قبیل که با صدا و خط حضرت عالی است منتشر گردد، مسلماً متن دستخط و یا متن اصلی صدا و فیلم به عنوان سند خدشه‌ناپذیر اصل قرار می‌گیرد و آنچه از زیاد و کم بدان صورتی که گذشت و لو بسیار هم مهم باشد یا کنار گذاشته می‌شود و یا تحت‌الشعاع خط و یا متن اصلی سخنرانی قرار می‌گیرد و این از مسائلی است که باید جدی برای آن فکری کرد.

۲. یکی دیگر از مسائلی که خوب است حضرت تعالی برای آن فکری کنید این است که آنچه از حضرت تعالی منتشر شده است در جراید و صدا و سیما و حتی در بولتن‌ها، به یک صورت نیست، گاهی دیده شده در روزنامه‌ای و یا مجله‌ای به علل مختلف، چه سیاسی و چه غیر سیاسی و یا سهواً، جمله و یا جملاتی از لایه‌های اعلامیه‌ها و یا سخنرانی‌ها در روزنامه‌ای آورده شده و در روزنامه دیگر نیامده است، کدام را باید اصل قرار داد، آن متنی که این جمله را دارد و یا متنی که فاقد آن جمله است؟ بدیهی است این تردید در جایی است که دسترسی به صدا و خط حضرت تعالی نیست و این هم بسیار است چرا که خیلی وقت‌ها است که صحبت‌های جنابعالی را من و یا یکی دیگر از دوستان می‌نویسیم بعد از تصویب شما به مطبوعات و غیره می‌دهیم، چه کسی باید تشخیص دهد آن جمله از حضرت تعالی است یا نه؟

روشن است که گاهی تغییر و یا حذف و یا اضافه کلمه‌ای به طور کلی معنای جمله را تغییر می‌دهد.

۳. مسأله دیگر این است که تکلیف نامه‌ها و نوشته‌ها و پیام‌ها و فیلم و نوارها و اشعارتان که به طور کلی منتشر نشده است و در بایگانی دفتر موجود است را هم روشن بفرمایید.



در بیانات امام خمینی پیرامون گونه‌های مختلف تحریف، انذار و هشدار داده شده است؛ اما مسأله «تطهیر پهلوی» از حساسیت ویژه‌ای در منظر امام برخوردار بوده که پیشینه آن به دوران مبارزه می‌رسد

شخص احمد آقا محول نمود.^۱

به دنبال این حکم، سید احمد خمینی در تاریخ ۲۲ آبان ۱۳۶۷ طی نامه‌ای دیگر، خواستار آن شد که امام دستور دهد تا تمام مطالب مرتبط با ایشان توسط دستگاه‌های مختلف حاکمیتی در اختیار وی قرار گیرد.^۲ امام نیز طی مرقومه‌ای کوتاه و گویا، با این درخواست

→ ۴. پرونده‌های حضرت تعالی در ساواک است (که الان در اختیار وزارت اطلاعات می‌باشد) و یک نسخه از آن را اینجانب در اختیار دارد، لازم است به اطلاع حضرت تعالی برسانم که تنها پرونده‌های جنابعالی در سازمان امنیت شاه در تهران ۴۸ جلد است که تقریباً هر جلد حدود پانصد صفحه می‌باشد که انتشار آن بدون شک پرده از مسائل بسیاری برمی‌دارد و طبیعی است که یکی از گرانقدرترین اسناد انقلاب اسلامی است.
۵. کتاب‌ها و نوشته‌هایی که صرفاً علمی و یا اخلاقی است از ارزشمندترین کتبی است که می‌تواند زیربنای انقلاب فقهی، اخلاقی، فلسفی، عرفانی و اصولی باشد.
۶. بهره‌برداری و تحقیق و تحلیل و نیز انتشار اسناد و نامه‌ها و بولتن‌هایی که قبل و بعد از انقلاب به عنوان حضرت تعالی و یا دفتر ارسال گردیده و هم اکنون نیز در اختیار دفتر می‌باشد.
دو، سه نمونه از مواردی که باعث نوشتن این نامه شد به عنوان ضمیمه و استشهاد تقدیم می‌گردد.
خدا یار و نگهدار تان باد.

فرزند شما: احمد خمینی»

رک: صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۱۲۶-۱۲۵.

۱. متن امام به قرار ذیل است:

«بسم الله الرحمن الرحيم

فرزند عزیزم، احمد - حفظه الله تعالی و ایده از آنجا که شما را بحمد الله تعالی در مسائل سیاسی و اجتماعی صاحب نظر می‌دانم و در تمامی فراز و نشیب‌ها در کنار من بوده‌ای و هستی و با صداقت و کیاست امور سیاسی و اجتماعی اینجانب را متصدی هستی، لهذا شما را برای تنظیم و تدوین کلیه مسائل مربوط به خود - که بسا در رسانه‌های گروهی اختلافات و اشتباهاتی رخ داده است - انتخاب می‌نمایم. و از خداوند متعال، که حاضر و ناظر است، توفیقات شما را خواستارم. امید است با صرف وقت و دقت نظر این امر را به پایان برسانی. والسلام علیکم.

پنجشنبه ۱۷ شهریور ۶۷/۲۶ محرم الحرام ۱۴۰۹

روح الله الموسوی الخمينی»

رک: صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۱۲۸-۱۲۷.

۲. متن کامل نامه مرحوم سید احمد خمینی به قرار ذیل است:

«بسمه تعالی

محضر مبارک رهبر کبیر انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران حضرت آیت الله العظمی امام خمینی - مد ظله العالی

پس از سلام، چنانچه در نامه قبل اشاره شد پرونده‌های متعددی توسط کارگزاران رژیم سابق در مراکز مختلف (از قبیل سازمان امنیت، وزارت خارجه، دربار، نخست‌وزیری، ستاد مشترک، و...)، در رابطه با حضرت تعالی تهیه و تنظیم نموده‌اند و در حال حاضر تعدادی از پرونده‌ها در برخی از مؤسسات مذکور و بخشی نیز در دیگر نهادها و مراکز دولتی نگهداری می‌شوند. اکنون در جهت اجرای دقیق و صحیح فرمان حضرت عالی و به منظور تدوین و بررسی اسناد و آثار مبارک کتان نیاز به تحقیق و مطالعه و بهره‌برداری آنها است، در صورت مصلحت، امر فرمایید این اسناد و همچنین پرونده‌ها و اسناد دیگری که در تکمیل و روشن نمودن مندرجات پرونده‌های جنابعالی نقش دارد، در اختیار قرار گیرد. - ۶۷/۸/۲۲ - احمد خمینی»

رک: صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۱۸۷.

موافقت نمود.^۱

بعد از ایجاد «مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی»، اقدامات و خدمات قابل توجهی صورت گرفت که از آن جمله می‌توان به انتشار اسناد مبارزاتی امام و نیز انتشار مجموعه بیانات و مکتوبات ایشان تحت عنوان *صحیفه امام* اشاره نمود اما با این همه، کارنامه این مجموعه عاری از نقدهای جدی نیست.^۲

یکی از مهم‌ترین تصریحات امام در باب مقابله با «تحریف تاریخ انقلاب اسلامی»، اذعان به پدیده تحریف در مورد مطالب مرتبط با خود امام و تذکار ایشان نسبت به این خطر است؛ چنان که در تذکرات ذیل وصیت‌نامه الهی-سیاسی خویش این مسئله را متذکر شده و چنین فرموده‌اند:

اکنون که من حاضر م، بعض نسبت‌های بی‌واقعیت به من داده می‌شود و ممکن است پس از من در حجم آن افزوده شود؛ لهذا عرض می‌کنم آنچه به من نسبت داده شده یا می‌شود مورد تصدیق نیست، مگر آن که صدای من یا خط و امضای من باشد، با تصدیق کارشناسان؛ یا در سیمای جمهوری اسلامی چیزی گفته باشم.^۳

در سال‌های اخیر با تولید برخی آثار شبه‌تاریخی در مورد امام خمینی مواجهیم که در استناد برخی مطالب به امام از منابع مخدوش مانند اسناد ساواک و خاطرات شفاهی استفاده می‌کنند و اموری را به امام نسبت می‌دهند که هیچ مستندی ندارد و بر اساس قاعده مورد نظر شخص امام، به هیچ وجه قابل انتساب به امام نیست.

۱. متن یادداشت امام بدین قرار است:

«بسمه تعالی»

هر جا که پرونده و یا نامه و یا هر چیزی که موجب روشن شدن اسناد و یا اسناد مربوط به این جانب موجود است در صورتی که شما و یا نماینده شما در خواست نمایید مسئولین موظف‌اند در اختیار شما قرار دهند.
روح‌الله الموسوی‌الخمنی»

رک: صحیفه امام، ج ۲، ص ۱۸۸.

۲. از آن جمله می‌توان به واسپاری تدوین و انتشار بیانات و مکتوبات امام به عده‌ای کارنا بلد (زیر نظر سید محمد خاتمی) اشاره کرد که منجر به انتشار کتاب تحریف آمیز صحیفه نور گردید و اگر اعتراض شجاعانه و مستند استاد سید حمید روحانی نمی‌بود، بعید بود که این اثر مخدوش مورد بازبینی قرار گیرد. همچنین «عدم مقابله بهنگام و جدی با مسئله تحریف امام» نیز انتقاد جدی دیگری است که به این مجموعه وارد است که در مورد کتاب *الفلام* خمینی این مسئله به اوج خود رسید و متولیان مؤسسه نه تنها واکنش علنی خاصی نشان ندادند، بلکه در مقطع سالگرد امام در سال ۱۴۰۱، پایگاه خبری جماران رسماً به باز نشر سلسله‌وار محتوای تحریف آمیز *الفلام* پرداخت! «مواجهه جناحی با مسائل مرتبط با اندیشه امام» نیز انتقاد دیگری است که وارد است. در سال‌های فقدان یادگار امام، عملکرد مؤسسه مزبور بارها و بارها از سوی نیروهای انقلابی و دلسوز، از جمله جناب استاد سید حمید روحانی مورد نقد جدی واقع شده است.

۳. روح‌الله خمینی، (رهبر انقلاب و بنیان‌گذار جمهوری اسلامی ایران)، وصیت‌نامه سیاسی-الهی امام خمینی (ره)، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره) / عروج، ۱۳۸۷، ص ۹۳.





مقام معظم رهبری اعمال سلیقه و تحمیل برداشت‌های شخصی در معرفی امام خمینی را یکی از زمینه‌های تحریف امام می‌شمارد و راه‌رهایی از تحریف را توجه به اصول و مبانی و محک‌های امام می‌داند

یکی از عمده‌ترین اشکالات وارد بر کتاب *الف‌لام* خمینی استناد بر برخی مطالب مخدوش، از منابع غیر معتبر، به امام خمینی است؛ مطالبی که نه با صدا و خط و امضای امام سازگار است و نه مورد تصدیق کارشناسان قرار گرفته است!

علاوه بر اصل پیش‌گفته، تذکراتی دیگر نیز ذیل وصیت‌نامه وجود دارد که به طور مصداقی به مسئله تحریف پرداخته و امام خمینی شخصاً به موارد خلاف واقع و تحریفات، پاسخ گفته‌اند. ایشان در مورد ادعاهای دروغین برخی افراد مبنی بر تحریر اعلامیه‌های امام توسط دیگران، به تکذیب این ادعاها پرداخته، چنین می‌فرمایند:

اشخاصی در حال حیات من ادعا نموده‌اند که اعلامیه‌های این جانب را می‌نوشته‌اند، این مطلب را شدیداً تکذیب می‌کنم. تاکنون هیچ اعلامیه‌ای را غیر شخص خودم تهیه کسی نکرده است.^۱

در تذکر سوم ذیل وصیت‌نامه، دروغ‌بافی ابراهیم یزدی مبنی بر تأثیرگذاری بر مهاجرت امام به پاریس، صراحتاً توسط امام تکذیب شده است:

از قرار مذکور، بعضی‌ها ادعا کرده‌اند که رفتن من به پاریس به وسیله آنان بوده، این دروغ است. من پس از برگرداندنم از کویت، با مشورت احمد پاریس را انتخاب نمودم، زیرا در کشورهای اسلامی احتمال راه ندادن بود؛ آنان تحت نفوذ شاه بودند ولی پاریس این احتمال نبود.^۲

حساسیت فوق‌العاده امام نسبت به بیان دقیق مطالب تاریخی مرتبط با زندگانی و مبارزات‌شان، محدود به برخی موارد مذکور در وصیت‌نامه یا بعضی تصریحات دوران پیروزی انقلاب اسلامی نیست بلکه سال‌ها قبل از این نیز، این رویه در سیره امام قابل مشاهده است. چنانکه در بازخوانی متن جلد نخست از کتاب *نهضت امام خمینی* - که قبل از انتشار در اختیار ایشان قرار گرفته بود - برخی موارد به مراتب جزئی که بعضاً چندان حائز اهمیت تاریخی نیز نبود را تذکر داده‌اند.^۳ از جمله این موارد، تاریخ آغاز تدریس امام خمینی است که نویسنده کتاب به زعم خود، تاریخ ۱۳۵۰ قمری را برای آن درج کرده بود اما امام

۱. همان.

۲. همان.

۳. نویسنده کتاب *نهضت امام خمینی* جناب استاد روحانی در مقدمه چاپ نخست این کتاب مواردی از این تذکرات را درج کرده و نمونه‌هایی از دستخط مبارک امام را در بخش ضمیمه کتاب آورده است.

خمینی ضمن اذعان به اینکه «مطلب مهم نیست»، اما به جهت آن که «مخالف واقع است»، نسبت به آن تذکر دادند و چنین مرقوم داشتند:

... گرچه مطلب مهم نیست، لکن چون مخالف واقع است تذکر می‌دهم؛ اینجانب در زمانی که ساکن مدرسه دارالشفاء بودم، مدت‌ها فلسفه تدریس می‌کردم و در سنه ۱۳۴۸ (ق) [مطابق ۱۳۰۷ ش] به واسطه تأهل از مدرسه خارج شدم.^۱

بنابر مطالب پیش گفته، آغاز تدریس دروس فلسفی امام به مدت‌ها پیش از سال ۱۳۰۷ ش برمی‌گردد.

اهتمام نویسنده کتاب نهضت/امام خمینی به اعمال تذکرات امام و حریت او در بازگو کردن آن برای عموم مخاطبان نشانگر امانت‌داری حداکثری و وفاداری به امام است و به اخلاق حرفه‌ای در تاریخ‌نگاری تراز انقلاب اسلامی دلالت دارد که چنانچه به هر دلیل اشکال و اشتباهی در نوشتجات یک نویسنده متعهد وارد شود، به محض اطلاع از واقعیت ماجرا، باید نسبت به اصلاح متن مخدوش مبادرت ورزد. امری که مع‌الأسف در برخی آثار مخدوش فعلی از جمله/الغلام خمینی به چشم نمی‌آید و بعد از گذشت چند سال از تبیین مستند تحریفات پر شمار آن، همچنان اراده‌ای برای اصلاح و بازبینی محتوایی وجود ندارد! به نظر می‌رسد همین رویه درست و امانت‌دارانه در تاریخ‌نگاری است که موجب می‌شود امام خمینی مأموریت تدوین تاریخ انقلاب اسلامی را به جناب استاد سید حمید روحانی واگذار نمایند. جالب آن که در این حکم تاریخی نیز نکات بسیار دقیقی در مورد مواجهه با تحریفات تاریخی وجود دارد که چراغ راه همه تاریخ‌نگاران متعهد است.

امام خمینی در حکم مأموریت تاریخ‌نگاری انقلاب اسلامی خطاب به حجت‌الاسلام والمسلمین سید حمید روحانی، با نقد رویه غلط تاریخ‌نگاری وابسته و تحریف‌گر، ثبت دقیق وقایع تاریخی بدان گونه که هست، تبیین اهداف قیام مردم، و بیان تاریخ از زبان توده‌های مردم رنج‌دیده را خواستار شده، چنین مرقوم فرموده‌اند:

امیدوارم بتوانید با دقت، تاریخ حماسه‌آفرین و پر حادثه انقلاب اسلامی بی‌نظیر مردم قهرمان ایران را بدان گونه که هست ثبت نمایید... اکثر مورخین، تاریخ را آن گونه که مایل‌اند و یا بدان گونه که دستور گرفته‌اند می‌نویسند، نه آن گونه که اتفاق افتاده است. از اول می‌دانند که کتاب‌شان بنا است به چه نتیجه‌ای برسد و در آخر به همان نتیجه هم می‌رسند... از

۱. سید حمید روحانی، همان، ج ۱، ص ۵۵.





شما می‌خواهم هر چه می‌توانید سعی و تلاش نمایید تا هدف قیام مردم را مشخص نمایید، چرا که همیشه مورخین اهداف انقلاب‌ها را در مسلخ اغراض خود و یا اربابان‌شان ذبح می‌کنند. امروز همچون همیشه تاریخ انقلاب‌ها، عده‌ای به نوشتن تاریخ پرافتخار انقلاب اسلامی ایران مشغول‌اند که سر در آخور غرب و شرق دارند. تاریخ جهان پر است از تحسین و دشنام عده‌ای خاص، له و یا علیه عده‌ای دیگر و یا واقعه‌ای در خور بحث. اگر شما می‌توانستید تاریخ را مستند به صدا و فیلم حاوی مطالب گوناگون انقلاب از زبان توده‌های مردم رنج‌دیده کنید، کاری خوب و شایسته در تاریخ ایران نموده‌اید.

باید پایه‌های تاریخ انقلاب اسلامی ما چون خود انقلاب بر دوش پابرهنگان مغضوب قدرت‌ها و ابرقدرت‌ها باشد.^۱

این بیانات نشانگر آن است که مسئله تبیین حقایق تاریخی و مقابله با پدیده شوم تحریف، به عنوان یک وظیفه راهبردی، متوجه تمام کسانی است که در این باب توانمندی و اطلاعات لازم را دارند. طبعاً به دلیل ماهیت ذاتی و کارویژه دانش تاریخ و خصوصاً تاریخ انقلاب اسلامی، مورخان خبر و متعهد، مسئولیت خطیری در جهت فریضه تبیین دارند. باز خوانی نکات دقیق مقام معظم رهبری در مواجهه با تحریف تاریخ انقلاب اسلامی و پدیده تحریف امام، افق‌های تازه‌ای در پیش‌روی تاریخ‌نگاران متعهد خواهد گشود.

خطر تحریف امام در نگاه مقام معظم رهبری

رهبر حکیم و دوراندیش انقلاب اسلامی «تحریف تاریخ» را به عنوان یکی از اهداف اساسی دشمن می‌داند که از ابتدای پیروزی انقلاب اسلامی بر آن تمرکز داشته است و در مقام تقابل با آن، نباید سکوت کرد و همگان وظیفه دارند تبیین کنند:

امروز دشمن، درست در موضع مقابل این نقطه اساسی اسلامی کار می‌کند. از اوایل انقلاب، یکی از اهداف مهم دشمن، تحریف حقایق و تاریخ بود.

اگر یک وقت در داخل کشور حنجره یا قلم مزدوری پیدا می‌شد که حقایق جنگ و انقلاب و اسلام را تحریف می‌کرد، می‌دیدید فریادهای تشویق از اطراف دنیا بلند می‌شود. امروز نیز همین‌طور است. امروز هم اگر

۱. صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۲۴۰-۲۳۹.



در داخل کشور کسانی به خاطر خوش کردن دل استکبار و راضی کردن دشمنان اسلام و این ملت و این کشور چیزی بگویند و بنویسند که در آن تحریف اسلام و تاریخ انقلاب و چهره‌های انقلاب باشد، می‌بینید که در دنیا از طرف دستگاه‌های تبلیغاتی استکبار برای او هورا می‌کشند و او را تشویق می‌کنند! تبیین، موضوع بسیار مهمی است. انسان‌ها تابع بینش و دید خودشان هستند.

اگر کسی بتواند حقایق را در چشم مردم تحریف کند، یعنی در واقع عمل و بازو و اراده مردم را به سمت گمراهی کشانده است. این همان چیزی است که دشمن می‌خواهد. امروز اگر کسانی علیه اسلام و مقدسات و مجاهدت‌های این ملت قلم‌فرسایی کنند و چیزی بنویسند؛ اگر کسانی علیه بهترین فرزندان این کشور - یعنی شهیدان ما و مجاهدان راه خدا - اظهار نظری کنند و ریشی بجنبانند؛ اگر کسانی علیه بسیج و جهاد و شهادت حرفی بزنند و چیزی بنویسند؛ می‌بینید مورد تشویق رادیوها و سیاستمداران و نویسندگان خارجی قرار می‌گیرند.

امروز همه افراد - چه کسانی که بیانات‌شان در حوزه‌های وسیع کاربرد دارد، چه کسانی که در حوزه‌های کوچک‌تر سخنان‌شان مؤثر واقع می‌شود؛ مثل مدرسه و کلاس و دانشگاه و محیط‌های کارگری و غیره - مسئول‌اند و اگر دیدند حقایق و محکومات اسلام و انقلاب مورد تحریف قرار می‌گیرد، وظیفه دارند تبیین کنند؛ نباید سکوت کنند. امام به این نکته بسیار توجه می‌کرد. و این یکی از چیزهایی است که راز استحکام و ماندگاری و پایداری نظام در آن مندرج است.^۱

رهبر معظم انقلاب اسلامی در ضمن بیان تذکراتی صریح پیرامون پروژه تحریف تاریخ، هدف از آن را زیر سؤال بردن اصل انقلاب اسلامی می‌شمارند:

یک عواملی وجود دارد که به ما کمک می‌کند، یک موانعی هم وجود دارد که باید به آن موانع توجه داشت... موانع بیرونی هم داریم؛ عمده موانع بیرونی، تخریق‌نومیدی، القای ناتوانی و مانند اینها است... تبیین‌های دروغ؛ مسائلی را تبیین می‌کنند، تبیین‌های خلاف واقع. تحریف حقایق تاریخی؛ البته این مال حالا نیست، چند سال است یک حرکت مودیان‌های شروع شده

۱. بیانات در مراسم دوازدهمین سالگرد رحلت امام خمینی در ۱۴/۳/۱۳۸۰.



در تطهیر رژیم طاغوت، رژیم پهلوی.

حالا ای کاش یک چیزی بود که قابل تطهیر بود، قابل تطهیر هم نیست! همان‌هایی هم که چیز می‌نویسند راجع به شخصیت‌های آنها، با این که خب خیلی سعی می‌کنند اطرافش را جمع بکنند، در عین حال ناچار به یک چیزهایی اعتراف می‌کنند. یک رژیمی که هم فاسد بود، هم ضعیف بود، هم وابسته بود، هم منحرف بود، هم به شدت غیر مردمی بود، هم به شدت افرادش و اشخاصش سودطلب شخصی بودند، قابل دفاع است؟ هویدا قابل دفاع است؟ محمدرضا قابل دفاع است؟ خب، شما آن دوره را که ندیده‌اید؛ یک حرکتی در این زمینه دارد انجام می‌گیرد و هدفش این است که یک جوان امروز بگوید: «عجب! اینها آدم‌های بدی نبودند، اوضاع بدی نبود؛ پس چرا انقلاب کردید؟»؛ اصلاً همه برمی‌گردد به مسئله زیر سؤال بردن انقلاب؛ اینها از خارج دارد انجام می‌گیرد.^۱

حضرت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای علاوه بر هشدار نسبت به تحریف تاریخ انقلاب اسلامی و تطهیر پهلوی، به طور خاص نسبت به تحریف امام خمینی نیز هشدار داده‌اند و می‌فرمایند: آنچه امروز به شما عرض می‌کنم تحت عنوان «تحریف شخصیت امام»

است. آیا شخصیت‌ها هم قابل تحریف‌اند؟

معمولاً عنوان تحریف را و اصطلاح تحریف را درباره تحریف متون به کار می‌بریم؛ آیا شخصیت‌ها را هم می‌شود تحریف کرد؟ بله. تحریف شخصیت‌ها به این است که ارکان اصلی شخصیت آن انسان بزرگ، یا مجهول بماند، یا غلط معنا شود، یا به صورت انحرافی و سطحی معنا شود؛ همه اینها برمی‌گردد به تحریف شخصیت. شخصیتی که الگو است، امام و پیشوا است، رفتار او، گفتار او برای نسل‌های بعد از خود او راهنما و رهنمود است، اگر تحریف شود زیان بزرگی به وجود خواهد آمد.^۲

مقام معظم رهبری، راه نجات ملت ایران و دستیابی به اهداف عالیه را در شناخت مبانی و اصول و راه امام خمینی می‌داند و مقدمه آن را هوشیاری نسبت به پروژه تحریف امام برمی‌شمارد:

اگر ملت ایران بخواهد به آن هدف‌ها برسد، بخواهد این راه را ادامه

۱. بیانات در جمع دانشجویان در حسینیه امام خمینی در ۱۳۹۷/۳/۷.

۲. بیانات در مراسم بیست و ششمین سالگرد رحلت امام خمینی در ۱۳۹۴/۳/۱۴.



بدهد، باید راه امام بزرگوار را درست بشناسد، اصول او را درست بشناسد، نگذارد شخصیت امام را تحریف کنند، که تحریف شخصیت امام، تحریف راه امام و منحرف کردن مسیر صراط مستقیم ملت ایران است. اگر راه امام را گم کنیم یا فراموش کنیم یا خدای نکرده عمداً به کنار بگذاریم، ملت ایران سیلی خواهد خورد.^۱

ایشان با اشاره به خصومت‌های گسترده دشمنان ملت ایران و خطرات ناشی از این تکاپوی خصمانه گسترده، عدم توجه به «تحریف امام» را مقدمه متوجه شدن خطرات دشمن به ملت ایران می‌داند و می‌فرماید:

...اینجا است که خطر تحریف امام اهمیت پیدا می‌کند؛ اگر شخصیت امام تحریف شد، بد معرفی شد، غلط معرفی شد، همه این خطرات بزرگ متوجه ملت ایران خواهد شد؛ اینجا است که خطر تحریف امام به عنوان یک هشدار باید در گوش و چشم مسئولان کشور، صاحب‌نظران فکری انقلاب، شاگردان قدیمی امام، کسانی که علاقه به این راه دارند و عموم جوانان، فرزندان، دانشگاهیان، حوزویان تلقی بشود.^۲

جالب آن که در منظر مقام معظم رهبری، مسئله تحریف امام هم منشأ بیرونی دارد و هم منشأ داخلی! و جالب‌تر آن که به فرموده ایشان، دامنه تحریف امام مربوط به زمان بعد از ارتحال امام نبوده، بلکه در زمان حیات ایشان نیز تحریف امام با انگیزه‌های مختلف جریان داشت:

در زمان حیات امام هم برای تحریف شخصیت امام کار می‌شد؛ از یک طرف دشمن بود که از اول انقلاب سعی کرد در تبلیغات جهانی خود امام را به صورت یک انقلابی خشک و خشن - از نوع آنچه در تاریخ انقلاب‌های بزرگ و معروف عالم مثل انقلاب فرانسه، انقلاب مارکسیستی شوروی و بعضی از انقلاب‌های دیگر می‌شناسیم - معرفی کند؛ یک انسانی که خشک است و خشن است و گره ابروی او باز نمی‌شود و صرفاً نگاه می‌کند به مقابله با دشمن و هیچ عاطفه‌ای، هیچ انعطافی در او نیست؛ امام را این‌جوری معرفی می‌کردند که این غلط بود. بله، امام قاطع بود، غیر متزلزل بود، در تصمیم خود، انسانی راسخ بود لکن مظهر عاطفه بود، مظهر لطافت

۱. همان.

۲. همان.



بود، مظهر محبت بود، مظهر دلداری و دلدادگی در مقابل خدا و در مقابل خلق خدا، به خصوص نسبت به قشرهای مظلوم و مستضعف جامعه بود؛ این کاری بود که دشمن از روز اول در انقلاب ما، در تبلیغات جهانی نسبت به امام انجام می‌داد. در داخل هم بعضی ندانسته، بعضی هم دانسته [شخصیت امام را] تحریف می‌کردند؛ حتی زمان حیات خود امام. هر حرفی را که به نظرشان پسندیده بود، به امام نسبت می‌دادند؛ در حالی که ارتباطی به امام نداشت. بعد از رحلت امام هم همین جریان ادامه داشته است؛ حتی تا آنجایی که بعضی حرف‌ها و بعضی اظهارات، امام را به صورت یک آدم لیبرال که هیچ قید و شرطی در رفتار او در زمینه‌های سیاسی، حتی در زمینه‌های فکری و فرهنگی وجود ندارد معرفی می‌کنند؛ این هم به شدت غلط و خلاف واقع است.^۱

مقام معظم رهبری اعمال سلیقه و تحمیل برداشت‌های شخصی در معرفی امام خمینی را یکی از زمینه‌های تحریف امام می‌شمارد و راه‌هایی از تحریف را توجه به اصول و مبانی و محکّمات امام می‌داند و چنین می‌فرماید:

ما اگر بخواهیم شخصیت امام را به معنای واقعی کلمه پیدا کنیم، این راه دارد؛ اگر ما این راه را رفتیم، مطلب حل خواهد شد و الا امروز کسانی می‌آیند طبق میل خود و سلیقه خود یک‌جور امام را معرفی می‌کنند، ممکن است در فرداها کسان دیگری بیایند و بر طبق سلايق دیگری، بر طبق حوادث دیگری که در دنیا پیش می‌آید، مصلحت بدانند که امام را جور دیگری معرفی کنند؛ این نمی‌شود. محبوبیت امام در بین مردم یک چیز ماندگار است؛ این را نتوانست دشمن از بین ببرد؛ برای همین، مسئله تحریف شخصیت امام نافذ در دل‌های مردمان زیادی - در کشور و بیرون از کشور - خطر بزرگی محسوب می‌شود.

آن راهی که می‌تواند مانع از این تحریف بشود، بازخوانی اصول امام است.^۲

توجه به نکات پیش گفته، نشانگر آن است که در مقام عمل به فریضه «جهاد تبیین» در عرصه تاریخ‌نگاری، بیش از هر چیز باید به مقابله با تحریفات تاریخی و خصوصاً تحریف

۱. همان.

۲. همان.



امام تمرکز کرد. در این مسیر نیز اتخاذ رویکرد مسئله‌محور، از ضروریات است. فریضه «جهاد تبیین» اقتضای آن دارد که پیش از تاریخ‌نگاری، به مسئله‌شناسی و شبهه‌یابی و تحریف‌شناسی اقدام و قیام شود تا تاریخ‌نگاری ناظر به شبهات و تحریفات سامان یابد و به حل معضلات ذهنی مخاطبان بی‌انجامد. از آنجا که اساساً جهاد در تلازم با تکاپوی دشمن قابل تصویر است و در حال حاضر تمرکز دشمن بر تولید و ترویج شبهات تاریخی و تولید آثار تحریف‌آمیز قرار گرفته و به طور موربانه‌وار در صدد نابودی حافظه تاریخی مردم مسلمان و قهرمان ایران برآمده‌اند، لازمه جهادگری در عرصه تاریخ‌نگاری، اهتمام جدی بر مقابله با تحریفات تاریخی است.

گرچه به لطف اندازهای صریح امام خمینی و بیدارگری‌های دائمی رهبری معظم انقلاب اسلامی، و نیز مجاهدت‌های خاموش تاریخ‌نگاران انقلابی، تاکنون خطر تحریف تاریخ انقلاب اسلامی و تحریف امام، به صورت سازمان‌یافته و ساختارمند تحقق نیافته اما برخی بی‌مبالاتی‌ها، غفلت‌ها و چه بسا برخی کارشکنی‌ها، موجب آن شده که با تولید و ترویج گسترده برخی آثار مخدوش و تحریف‌آمیز توسط برخی عناصر موجه و مراکز رسمی داخلی، حافظه تاریخی ملت ایران در معرض خطر «تحریف سازمان‌یافته و سیستماتیک» قرار گیرد. و این موضوع اقتضای آن دارد که مسئولان ارشد نظام در عمل به اندازهای امام و رهبری در مسئله تحریف، با جدیت ورود کنند و نهادهای انقلابی و مراکز رسمی متولی امر تاریخ‌نگاری را در مقابل این خطر بنیان‌برکن مصون نگه دارند. کتاب *الف لام خمینی* در این زمینه نمونه قابل تأملی است که بازخوانی انتقادی متن آن نشان می‌دهد اولاً پدیده تحریف تاریخ در منابع داخلی، تا چه اندازه عمیق و گسترده است. ثانیاً تکلیف تاریخ‌پژوهان متعهد و انقلابی تا چه اندازه خطیر و دشوار است. سرگذشت کتاب مزبور از جهاتی شبیه به صحیفه نور است که در تیراژ وسیع منتشر گردید و متأسفانه حاوی اغلاط فاحش بود.^۱ در همان زمان استاد سید حمید روحانی به حسب وظیفه اسلامی و انقلابی خود به میدان آمد و با نگارش مقاله‌ای صریح، به ذکر برخی اغلاط فاحش این اثر پرداخت^۲ که منجر به بازنگاری آن زیر نظر ایشان گردید و در قالب صحیفه/امام منتشر شد.

۱. به گفته استاد سید حمید روحانی، صحیفه نور زیر نظر آقای سید محمد خاتمی تنظیم شده بود!

۲. «هشدار! تاریخ انقلاب اسلامی در گرداب ضد و نقیض گویی‌ها و وارونه‌نویسی‌ها»، ۱۵ خرداد، ش ۱۸، س ۴، بهار ۱۳۷۴، ص ۶۲-۵۴.



شهادت سید مصطفی خمینی و فروپاشی تلاش پنجاهساله غرب علیه حجاب در ایران

دکتر سید حمید روحانی

داستان ترویج برهنگی، بی‌عفتی و بی‌حیایی در میان زنان مظلوم ایران که در تاریخ معاصر معروف به کشف حجاب اجباری شد از جمله ماجراهای غم‌بار تاریخ یک‌صد سال اخیر است که هنوز ابعاد ناگفته و اسناد منتشر نشده از این جنایت توسط رژیم شیطانی پهلوی در گوشه و کنار کشور فراوان یافت می‌شود. همان‌طوری که در فصلنامه شماره ۶۷-۶۸ نیز گفته شد واقعه کشف حجاب در دوران پهلوی را باید تلخ‌ترین و شقی‌ترین اقدام در تجاوز به حقوق و آزادی‌های ملت ایران، به خصوص زنان کشور دانست. به رغم این که بیش از ۸۷ سال از این واقعه خیانت‌بار و پلید در حکومت رضاخان گذشته است، هنوز زوایای پنهان و ناگفته‌های زیادی پیرامون آن وجود دارد. یکی از عمده‌ترین دلایل پنهان ماندن این واقعه دردناک، که آثار خیانت‌بار آن هنوز بر روح و روان جامعه چنگال می‌کشد، سیطره مطلق مورخان استبدادپرست، فرهنگ‌ستیز و دین‌گریز تا قبل از انقلاب اسلامی، بر تعلیم و تربیت و تمام ارکان فرهنگی جامعه بود.

غم‌انگیزترین ماجرای کشف حجاب در دوران استبداد رضاخانی در آنجایی خودنمایی



کرد که از سوی حکومت دستور داده شد زنان معروفه (هرزه، بدکاره، خیابانی و فاسد) حق ندارند کشف حجاب کرده و بدون چادر در مجامع عمومی حاضر شوند. عجیب‌تر آن که اغلب کسانی که واقعه کشف حجاب را مورد بررسی قرار دادند عموماً از کنار این اقدام ناجوانمردانه حکومت رضاخان به راحتی گذشته و بدان نپرداخته‌اند. اقدامی که وقیحانه میلیون‌ها زن پاک سرشت، پاک طینت و عفیف ایرانی را که حاضر نبودند عفت و شرافت خود را هزینه خوی استبدادی و استعماری نظام سرمایه‌داری و هوس‌های مردان چشم‌چران و زنان بی‌هویت، بی‌ریشه و بی‌حیا نمایند و از حجاب خود دست بردارند، هم‌طراز زنان بدکاره و فاسد قرار دادند. اگر رژیم پهلوی در دوران سیطره ننگین رضاخان و پسرش، هیچ جنایت و خیانتی مرتکب نشده بود، همین بخشنامه که میلیون‌ها زن ایرانی را فقط به جرم حفظ عفت و شرافت، همسان زنان فاسد قرار داد برای منفور شدن در تاریخ این ملت باید کافی دانست. در تاریخ ۲۷ آذرماه ۱۳۱۴ یعنی حدود بیست روز قبل از ابلاغ رسمی کشف حجاب توسط رضاخان، محمود جم وزیر داخله و رئیس‌الوزرا این دوران، ابلاغی به کلیه وزارت‌خانه‌ها صادر کرد که در انتهای این ابلاغ آمده است:

... از دخول بعضی عناصر بد و زن‌های بدسابقه در این قبیل مجامع (مجامع عمومی و سایر مجامعی که توسط بی‌حجاب‌ها برگزار می‌شود) باید ممانعت شود. حتی اگر فواحش به کشف حجاب احترام نمایند باید قویاً جلوگیری شود که صدمه به این مقصود مقدس نزنند.^۱

آنهايي که امروز نظام جمهوری اسلامی را متهم می‌کنند که حقوق اجتماعی زنان ایران را رعایت نمی‌کنند اینها پسمانده‌های همان کسانی هستند که وقتی دولت رضاخان چنین دستورات پستی را صادر کرد و میلیون‌ها زن عفیف و شریف ایران را هم‌طراز بدکاره‌ها و زنان فاسد و خیابانی قرار داد نه تنها از حقوق زنان دفاع نکردند بلکه با تشویق و هورا کشیدن برای این دیکتاتور جنایتکار، وی را در انجام چنین دستورات رقت‌باری همراهی کردند. در ۱۱/۸/۱۳۱۴ سپاس مختار کفیل اداره کل شهربانی که در شقاوت و بی‌رحمی و کشتن مخالفان رضاخان شهره خاص و عام بود محرمانه به وزارت جنگ ابلاغ کرد که زن‌های معروفه (بدکاره) حق ندارند داخل در مجامع زنانی شوند که کشف حجاب کرده‌اند و اگر این زنان رفع حجاب کرده باشند باید جلوگیری شود.^۲ در ۱۱ بهمن ۱۳۱۴ سرلشکر ضرغامی

۱. واقعه کشف حجاب، به کوشش سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی و موسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی، تهران، ۱۳۷۱، ص ۹۶.

۲. گروه پژوهش بنیاد تاریخ‌پژوهی و دانشنامه انقلاب اسلامی، «اسنادی از واقعه کشف حجاب»، ۱۵ خرداد، دوره سوم، ۱۸ بهار و تابستان ۱۴۰۰، شماره ۶۷ و ۶۸، ص ۴۶.



کفیل ستاد ارتش رضاشاه بخشنامه محرمانه‌ای صادر کرد و به ارتش دستور داد که کلیه زن‌های معروفه و معلوم‌الحال بایستی با چادر بوده باشند و این زن‌ها حق ندارند بدون چادر در مجامع عمومی و مجالس زنان و خانواده‌هایی که کشف حجاب کرده‌اند حاضر شوند.^۱ در ۱۲ بهمن ۱۳۱۴ کفیل فرماندهی لشکر ۶ خوزستان گزارش می‌دهد که یکی از افسران با یک زن بدکاره بدون حجاب به سینما رفته است در حالی که مقرر شده بود زن‌های معروفه بایستی با چادر در مجامع عمومی ظاهر شوند.^۲

داستان ترویج و تبلیغ بی‌حجابی و ترویج برهنگی و بی‌حیایی و توهین به زنان مظلوم ایران که به دستور انگلیس در رأس سیاست‌های ضدفرهنگی و ضددینی دولت رضاخان قرار داشت، تا پایان عمر نکبت‌بار رژیم پهلوی ادامه یافت. تجارت بدن زن و حتی مرد که در اروپا و آمریکا، کره، چین، ژاپن، ترکیه، تایلند و اغلب کشورهای که به این سیاست ظالمانه نسبت به زنان تن در دادند و دربست خود را در اختیار نظام سرمایه‌داری پلید قرار دادند، به عنوان یکی از پرسودترین و در عین حال بی‌شرمانه‌ترین تجارت جای برده‌فروشی قدیم را (که در آن تجارت نیز، استعمار اروپایی و امریکایی سردمدار بودند) گرفت و قرار بود در دوران پهلوی این تجارت با همه حواشی و سودآوری‌هایش در ایران نهادینه شود. به رغم این که انقلاب اسلامی با پیروزی خود در ایران ارکان این تجارت را متزلزل کرد ولی ملت ایران هنوز از آثار سوء این سیاست کثیف رژیم پهلوی در رنج است و هنوز بخشی از جوانان بی‌اطلاع ما این سیاست را مترادف با آزادی زن تلقی می‌کنند.

برای آگاهی از نتایج اجرای این سیاست‌ها که به عنوان یکی از برنامه‌های رژیم پهلوی تا سقوط آن ادامه داشت بخشی از اسنادی که اخیراً توسط مورخ خبیر انقلاب اسلامی استاد سید حمید روحانی در فصل هشتم جلد پنجم نهضت/امام خمینی^۳ درج شده است، گزینش گردیده و در این بخش آورده می‌شود. این اسناد اولین بار است که منتشر می‌شود و بی‌تردید بخشی دیگر از زوایای ناگفته سیاست کشف حجاب و تاریخ غم‌بار آن را برای ملت ایران روشن خواهد ساخت. امیدواریم انتشار این اسناد به افزایش آگاهی و بصیرت مردم مخصوصاً نسل جوان که هدف اصلی نظام سرمایه‌داری در این تجارت کثیف و سودآور است، کمک کند.

فصلنامه پانزده خرداد

۱. همان، ص ۴۹-۴۸.

۲. همان، ص ۵۱-۵۰.

۳. رک: سید حمید روحانی، نهضت/امام خمینی، تهران، بنیاد تاریخ‌پژوهی و دانشنامه انقلاب اسلامی، ۱۴۰۱، دفتر پنجم.



انقلاب اسلامی، مسئله حجاب و فروپاشی سیاست تجارت زنان در ایران

از مأموریت‌های دنباله‌دار پهلوی‌ها (پدر و پسر) در دوران سلطنت غیرقانونی از رسمیت انداختن اسلام در ایران و ساختن کشوری سکولار و بیگانه از فرهنگ اسلامی-ایرانی و باورهای مذهبی بود. این مأموریت نیز در ترکیه بر دوش مصطفی کمال دیکتاتور قرار گرفت که خود را به دروغ «آتاتورک» می‌خواند.

هدف استعمار انگلیس از این مأموریت‌های سخیف، نخست کنار زدن اسلام و عالمان اسلامی از سر راه آز و نیاز استعماری بود، چون در ازای سده‌ای به طور عینی رویارویی اسلام را با منافع و امیال استعماری و فزون‌خواهانه خویش به درستی دیده و در برابر مقاومت اسلامی شکست‌های سنگینی خورده بودند.

رویدادهایی مانند شورش ضد امتیازنامه رژی، خیزش سید جمال‌الدین اسدآبادی و دیگر پیشوایان دینی در برابر استبداد شاهان قاجار، نیز برپایی نهضت عدالتخواهی و... این واقعیت را به بیگانگان نشان داد که با استواری اسلام در میان ملت‌ها، دست‌یابی بر منابع زرخیز کشورهای اسلامی شدنی و دست‌یافتنی نباشد.

دوم اینکه اگر ملت‌های آسیای میانه مانند ایران و ترکیه لباس سنتی خود را در برداشته باشند، کالاهای فرنگ در این کشورهایی مشتری می‌باشد و بازاری ندارد. از این‌رو رضاشاه را وادار کردند که با زور و فشار و سرنیزه کلاه مردان و چادر زنان را از سرشان بردارند و با خونریزی و درندگی آنان را ناگزیر کنند که لباس‌های فرنگی بر تن کنند تا ایران به بازار سیاه برای کالاهای انگلیسی بدل شود.

بخشنامه‌ای که در پی می‌آید این واقعیت را آشکار می‌سازد که رژیم رضاخانی مأمور بوده است که نه تنها چادر و کلاه را از سر زن و مرد ایرانی بردارد بلکه مأموریت داشته است ایرانیان را از استفاده از هر پوششی که مانع رونق کالاهای فرنگی (انگلیسی) در بازار ایران شود با فشار و تهدید باز بدارد. در این بخشنامه آمده است:

به تاریخ ۱۸ فروردین ۱۳۰۸

... برای استحضار خواطر عموم اهالی خراسان اعلان می‌نماید به طوری که مشاهده می‌شود اغلب اهالی سوءتفاهم نموده تصور کرده‌اند لباس متحدالشکل ملی فقط به گذاردن کلاه است. در لباس خود تغییری نداده بلکه لباس بلند پوشیده شال دور کمر خود پیچیده‌اند. اینک ماده ۱ و ۲ از فصل اول نظامنامه متحدالشکل البسه را ذیلًا تصریح می‌نماید.

ماده ۱- لباس متحدالشکل که موسوم به لباس پهلوی خواهد بود عبارت

است از کلاه پهلوی و اقسام لباس کوتاه اعم از نیم تنه (یقه عربی یا یقه برگردان) و پیراهن و غیره و شلوار اعم از بلند یا کوتاه با مچ پیچ دار.

ماده ۲- پوشیدن لباس دیگر جز آنچه در ماده ۱ ذکر شده است و همچنین بستن شال ممنوع است. لازم است عموم اهالی شهرهای ناحیه شرق رعایت مواد مندرجه فوق را نموده از پوشیدن لباس دیگر جز آنچه در ماده ۱ و ۲ ذکر شده است احتراز نمایند تا مورد تعقیب قانونی واقع نشوند.

رئیس نظمیه ناحیه شرق
سرهنگ محمد رفیع نوایی

نمره ۷۳۰



بتاریخ ۱۸ فروردین ۱۳۰۸

استیضاح

در تعقیب اعلان نمره ۱۰۷۱۳ و اعلان نمره ۱۱۱۱۱ برای استحضار خواطر عموم

اهالی خراسان اعلان مینماید بطوریکه مشاهده میشود اغلب اهالی سوء

تفاهم نموده تصور کرد اند لباس متحد الشکل ملی فقط به گذاردن کلاه است دولباس

خود تغییراتی نداده بلکه لباس بلند پوشیده شال دور کمر خود پیچیده اند - اینک

مباد ۱- و ۳- از فصل اول نظامنامه متحد الشکل البسه لیرا ذیلا تصریح مینماید .

ماده ۱- لباس متحد الشکل که موسوم به لباس پهلوی خواهد بود عبارت

است از کلاه پهلوی و اقسام لباس کوتاه اعم از نیم تنه (یقه عربی یا یقه برگردان)

و پیراهن و غیره و شلوار اعم از بلند یا کوتاه با مچ پیچ دار .

ماده ۲- پوشیدن لباس دیگر جز آنچه در ماده ۱ ذکر شده است و همچنین

بستن شال ممنوع است - لازم است عموم اهالی شهرهای ناحیه شرق رعایت

مواد مندرجه فوق را نموده از پوشیدن لباس دیگر جز آنچه در ماده ۱ و ۲ ذکر شده است

احتراز نمایند تا مورد تعقیب قانونی واقع نشوند .

رئیس نظمیه ناحیه شرق

سرهنگ محمد رفیع نوایی





ریزه‌خواران دستگاه جیره‌خوارپرور رضاشاه و عناصر ناآگاه از تاریخ و تحقیق و جریان‌های تاریخی، اینجا و آنجا رواج می‌دهند که رضاشاه در پی سفر به ترکیه و دیدن کشف حجاب در آن کشور، به خود آمد و بر آن شد آن برنامه را در ایران اجرا کند و چادر از سر زنان و کلاه را از سر مردان بردارد و بدین گونه بر آن‌اند چهره کریمه رضاشاه را بزک کنند و سرشت زشت و نوکرمانه او را پوشیده دارند و مأموریت او را از جانب استعمار انگلیس برای ستیز با چادر و کلاه و اصولاً لباس سنتی در تاریخ بزدایند و از آن گماشته خودباخته، بی‌اراده و بی‌سواد چهره‌های مستقل بسازند که انگار او روی خواست و اراده خود تلاش کرده است با حجاب و چادر به ستیز برخیزد و برای رسیدن به این برنامه جوی خون راه بیندازد.

این تحریف‌گری‌ها و یاوه‌گویی‌ها در دوره‌ای است که اسناد فراوانی درباره نقش استعمار انگلیس در واداشتن مصطفی کمال در ترکیه و رضاشاه در ایران به برچیدن حجاب و لباس‌های سنتی و محلی در دست است و این واقعیت را روشن می‌کند که حاکمان دیکتاتور آن روز ایران و ترکیه مأمور بودند به قیمت قتل عام مردم، برهنگی و بی‌بند و باری را در میان ملت‌های مسلمان رواج دهند و عزت، غیرت و شرافت را از مردم بگیرند و فرنگی‌مآبی را گسترش دهند. مصطفی کمال با سرکوب مردم بی‌پناه ترک و کشتن بالغ بر چهل تن از علمای آن کشور توانست این نقشه ننگین را در ترکیه به بار بنشاند و اسلام را از رسمیت بپندارد لیکن رضاشاه به رغم اینکه در ایران جوی خون به راه انداخت در این مأموریت شکست خورد.

فزون‌خواهان غربی و نفت‌خواران بین‌المللی آن‌گاه که دریافتند رژیم شاه شرایط لازم برای خونریزی و درندگی ندارد و نمی‌تواند همانند دوران رضاشاه با خونریزی، بی‌حجابی و برهنگی را در ایران حاکم سازد، از این رو مأموریتی که به محمدرضاشاه واگذار کردند، به کار گرفتن شگرد نرم و حرکت با چراغ خاموش در راه اسلام‌ستیزی و رویارویی با سنت‌های دینی و مذهبی بود.

شاه با شیوه کج‌دار و مریز و نیرنگ و فریب، سالیان درازی تلاش کرد که باورمندی‌های دینی مردم را سست کند و سیاست برهنگی و بی‌بند و باری را استوار سازد لیکن هر چه بیشتر کوشید کمتر نتیجه گرفت. از این رو بر آن شد با کمک نظامی، اقتصادی و سیاسی امریکا با فاشیستی‌ترین و وحشیانه‌ترین شیوه قرون وسطایی آرزوی دیرینه استعمارگران را برآورد و زنان ستمدیده ایران را از ابتدایی‌ترین حقوق انسانی و مزایای زندگی محروم سازد و حتی از بهره‌گیری از بیمارستان‌های دولتی برای درمان خود و کودکانشان باز دارد.

طرح‌ها و برنامه‌های رژیم شاه برای رویارویی با حجاب زنان تا آن پایه با ناهمگونی و

نابسامانی همراه بوده که هر اندیشمندی را به شگفتی وامی دارد. شاه از یک سو سالیان درازی دستگاه‌های فریبکاری و تبلیغاتی را علیه حجاب به کار می‌گیرد و با روش ریشخندزنی، دستاویزسازی، مسخرگی و نوشته‌های فکاهی و قصه‌ها و حکایت‌های آکنده از رسوایی و بی‌حیایی، زنان شرافتمند، باحجاب، باعزت و سربلند را خوار و بی‌مقدار می‌نمایند و از سوی دیگر از چادر زنان تا آن پایه به سراسیمگی، پریشانی و بیم و هراس دچار شده بود که زنان ایران را به حجاب اسلامی فرامی‌خواند و از حجاب اسلامی ستایش می‌کرد تا از چادر دوری گیرند! و چادر را از سر بردارند.

جریان مبارزه رژیم شاه با چادر زنان، و طرح فاشیستی‌ای که برای مبارزه با آن به تصویب رسانده بود تا در سال ۱۳۵۶ به اجرا درآورد، به رغم اینکه رشته‌ای است که سر دراز دارد، به صورت گزارشی کوتاه در پی می‌آید تا نقش شهادت مصطفی در فروپاشی بی‌فرهنگی‌های دوران ستمشاهی و فرهنگی‌مآبی و رهانیدن زنان بی‌پناه ایران از اسارت و ذلت و زبونی بهتر آشکار شود.

سیاست ترویج برهنگی و درگیری با مردم

دیرزمانی بود که شاه برای پیاده کردن نقشه و برنامه حجاب‌زدایی و اجرای تز برهنگی با مردم ایران درگیر بود و می‌توان گفت جریان حجاب‌زدایی بخش مهمی از اندیشه او را به سوی خود کشانده بود. او بر این باور بود که یکی از شیوه‌های رویارویی با اسلام و ارزش‌های اسلامی، رواج فرهنگ برهنگی و بی‌بند و باری است. از این رو سالیان درازی تلاش کرد با چراغ خاموش و شیوه نرم و نادیدنی و بی‌سر و صدا ملت ایران را ناخودآگاه به سوی بی‌بند و باری، بی‌حجابی و برهنگی بکشاند لیکن در بیشتر موارد نقشه‌های او بر ملا شد. مردم آگاه به توطئه‌های او پی می‌بردند و به مبارزه برمی‌خاستند و او را به پس‌روی وامی‌داشتند. کاربردان رژیم شاه از هر فرصت و مناسبتی برای پیاده کردن سیاست بی‌حجابی بهره می‌گرفتند، حتی در مراسم تشکیل شرکت تعاونی تلاش می‌کردند دختران دانش‌آموز را به گونه‌ای فریب کارانه و ناآگاهانه به برداشتن چادر وادارند و زشتی و رسوایی بی‌حجابی را کاهش دهند لیکن با مخالفت و سرسختی دانش‌آموزان روبه‌رو شدند و نقشه‌شان نقش بر آب شد. گزارش ساواک در این مورد چنین است:

... ساعت ۱۶:۰۰ روز ۱۴/۱۲/۵۱ بنا به دعوت آگهی از طرف حزب ایران نوین در حدود ۳۲ نفر از دختران دانش‌آموز دبیرستان پروین اعتصامی و ۵۲ نفر از محصلین دبیرستان‌های این شهرستان در حالی که به





وسیله یک نفر سرپرست از اداره آموزش و پرورش هدایت می‌گردیدند در سالن شیر و خورشید با حضور آقایان فرماندار، موحدی ریاست سازمان تعاون و ولی‌الله دالایی ریاست اداره تعاون و امور روستاها اجتماع نموده و... در خاتمه اضافه کرد چون عکاس می‌خواهد عکس بگیرد و عکس‌ها به مرکز فرستاده می‌شود از دختر خانم‌ها تقاضا می‌شود که چادر خود را بردارند که توجهی نشد. به خانم قیائی سرپرست آنها گفته شد ایشان اظهار داشت من نمی‌توانم بگویم میل خودشان است. از آن گذشته پدر و مادر دخترها نمی‌دانند که بچه‌هایشان کجا است. ممکن است که ایراد بگیرند...

اخیلی محرمانه	
ردیف	شرح
۱	مبلغ یکم از ...
۲	مبلغ دوم از ...
۳	مبلغ سوم از ...
۴	مبلغ چهارم از ...
۵	مبلغ پنجم از ...
۶	مبلغ ششم از ...
۷	مبلغ هفتم از ...
۸	مبلغ هشتم از ...
۹	مبلغ نهم از ...
۱۰	مبلغ دهم از ...
۱۱	مبلغ یازدهم از ...
۱۲	مبلغ بیستم از ...

مجموع ...

ساعت ۱۶۰۰ روز ۵۱/۱۲/۱۴۰۱ بنابعد عت آگهی از طرف حزب ایران نین در حدود ۳۲ نفر از ختران دانش‌آموز شهرستان پروین‌احتمای و ۲۵ نفر از محصلین دبیرستانهای این شهرستان در حالی که وسیله یک نفر سرپرست از اداره آموزش و پرورش هدایت میگرددند در سالن شیر و خورشید با حضور آقایان فرماندار، موحدی ریاست سازمان تعاون و ولی‌الله دالایی ریاست اداره تعاون و امور روستاها اجتماع نمود مابین آقای فرماندار اظهار داشته این شرکت تعاونی که امروز در این شهرستان تشکیل میشود اولین شهرستان است که اقدام نمود موبتاکون در هیچیک از شهرستانهای استان مرکز نشکست پیدا نگردد به پس از آقایان عباس هاشمی شهردار و محمد رضا راشی رئیس کمیته حزب ایران نوین تشکر نمود، در خاتمه اضافه کرد چون عکاس می‌خواهد عکس بگیرد و عکسها به مرکز فرستاده میشود از دخترها تقاضا میشود که چادر خود را بردارند که توجهی نشد، به خانم قیائی سرپرست آنها گفته شد ایشان اظهار داشت من نمی‌توانم بگویم میل خودشان است از آن گذشته پدر و مادر دختر هانی دانند که بچه‌هایشان کجا است که ایراد بگیرند، گویا حسین اسماعیلی کارمند آموزش و پرورش مدبر عامل شد و در وقت ۱۴ نفر انتخاب گردیدند، گویا حسین اسماعیلی کارمند آموزش و پرورش مدبر عامل شد و در وقت ۱۴ نفر انتخاب گردیدند.

مجموع ...

اخیلی محرمانه

۵۱۱۱۷

۱۶۱۱۳۶

۴۶-۱۳۰

مأموران رژیم در راه اجرای «منویات ملوکانه»!! مدارس اسلامی را زیر فشار گذاشتند که دانش‌آموزان دختر آن مدارس، بی‌چادر در سر کلاس حاضر شوند و بر آن بودند معلم مرد به آن مدارس بفرستند و بدین گونه زمینه برای حجاب‌زدایی گام به گام فراهم شود. لیکن واکنش تندی که از سوی مسئولان مدارس اسلامی و خانواده دانش‌آموزان و عموم مردم بروز کرد دست‌اندرکاران آموزش و پرورش و مقامات ساواک را به پریشانی و سردرگمی کشانید و گوشه‌ای از دشمنی آنها با چادر را نشان داد. ساواک پیرامون این جریان چنین گزارش داده است:

... به دنبال دستور آقای نبوی مدیر کل آموزش و پرورش استان تهران دایر بر بی‌چادر حاضر شدن دختران در مدارس اسلامی، غوغایی در بین متعصبین مذهبی به راه افتاده و یک عده به نبوی فحاشی می‌کنند و می‌گویند او چادر دختری را پاره کرده است. بعضی‌ها می‌گویند وزیر آموزش و پرورش بهایی است و این دستور از طرف بهائیان صادر شده و یک دسته مخالف شاهنشاه آریامهر نیز این دستور را از ناحیه مقامات عالیه کشور می‌دانند و به طور کلی مستمسک خوبی برای تبلیغ بر علیه دولت به دست مخالفین افتاده و سرپرست جامعه تعلیمات اسلامی به نام شیخ عباسعلی اسلامی هم هر جایی که می‌نشینند در این زمینه داد سخن می‌دهد و بر میزان محبوبیت خود در حمایت از دین میان مخالفین افزوده و نسبت به مقامات دولتی اهانت می‌کند.

نظریه شنبه: مقصر اصلی ایجاد این قبیل حوادث مقامات دولتی هستند زیرا در یک کشور، یک بام و دو هوا که نمی‌شود. مدارس یا باید دولتی باشد یا ملی و وجود مدارس اسلامی در جوار این مدارس به معنی اینست که مدارس دیگر غیراسلامی هستند و نتیجه‌اش اینست که اغلب خرابکارها از دل این مدارس اسلامی سر بیرون آورده‌اند. دولت بایستی هر چه زودتر با پیش‌بینی‌های لازم جلوی این قبیل شایادان را بگیرد و آنها را به مردم معرفی کند. مدارس اسلامی چه مفهومی دارد. هر کس علاقمند به فرا گرفتن مسائل فقهی اسلامی است برود در حوزه‌های علمیه تحصیل کند. به جای اینکه مسئولین بخواهند به این طریق چادر را از سر زنان بردارند بهتر است بگویند بایستی تمام زن‌های ایران از حجاب اسلامی استفاده کنند. حجاب اسلامی با چادر فرق دارد. چادری که سر و سینه و پاها و قسمت‌های دیگر بدن آشکار باشد حجاب اسلامی نیست و در هیچ یک از کشورهای



۱. به نظر می‌رسد این نظریه پرداز ساواک از توطئه‌ای که شاه ضد چادر در دست اجرا داشت، آگاه بوده است. در صفحه‌های آینده درباره توطئه بشت پرده رژیم شاه ضد چادر بیشتر توضیح داده می‌شود.

~~20/11~~

تاریخ: ۱۳۰۲/۰۵/۰۵
محل: تهران



از گزارش‌هایی که به دنبال نظریه پرداز بالا آمده است به دست می‌آید که کارگردانان و سرمدمداران تز برهنگی و بی‌حجابی در برابر ناخرسندی و نگرانی‌های عمومی ناگزیر به پس‌رفت شدند و «... اقداماتی در جهت رفع این ناراحتی به عمل آورده‌اند. گویا آموزش و پرورش نیز صدور چنین دستوری را تکذیب نموده است!»^۱ و «... ریاست ساواک تهران رؤسای نواحی را توجیه نمودند که تا پایان ماه مبارک رمضان مدارس اسلامی را به همین وضع بگذارند و از فرستادن معلم مرد به مدارس مزبور خودداری نمایند!»

رژیم شاه برای پیاده کردن سیاست برهنگی با اینکه بارها با واکنش تند و توفان بار مردم غیرتمند و آزاده روبه‌رو می‌شد و سیلی می‌خورد، دست از توطئه خود ضد حجاب و عفاف زنان ایرانی برنمی‌داشت و از هر فرصتی اجرای تز برهنگی را پی می‌گرفت؛ گاهی نیز از اراذل و اوباش برای پیشبرد نقشه‌های خود بهره‌برداری می‌کرد.

در گزارشی آمده است:

... ساعت ۱۲:۰۰ روز ۵۲/۹/۴ وجهه الهی معاون جامعه تعلیمات اسلامی اظهار نموده است ساعت ۱۰:۰۰ خطیب رئیس ناحیه ۷ طبق دستور آقای نبوی^۱ به اتفاق چند مرد به مدرسه دخترانه معصومیه مراجعه و ضمن داد و فریاد به مدیر مدرسه اظهار نموده است بی‌عرضه! چرا با چادر محصلین را به مدرسه راه می‌دهی...

۱. مدیر کل آموزش و پرورش استان تهران

جه موریت

خطه بندی حفاظتی
خیمه

مذ یکم
مذ شماره
به
از ۱۲۵۲۰
شماره گزارش
تاریخ گزارش
پیوست
گیرندگان خبر ۱۵۵۲۰-۳۱۲

۷ - منبع
۸ - منشأ
۹ - تاریخ وقوع
۱۰ - تاریخ رسیدن خبر به منبع
۱۱ - تاریخ رسیدن خبر برحسب ملاحظات محل
۱۲ - ملاحظات حفاظتی

۲۲۳۰
۵۲/۹/۴
۱۲۵۲/۸۰۷۶
۵۲/۹/۷

سلف
پرو

نوع مذ اورا سراسری

ساعت ۱۲۰۰ روز ۵۲/۹/۴ وجیه فانی معاین جامعه تعلیمات اسلامی اشد ارسود ساعت
۱۰۰۰ خطیب رئیس ناحیه ۷ طبق دستور آتای نموی با اتفاق چند مرد بعد رسد دختران معصومه
مرا حه و ضامن د اد و فریاد بعد بر د رسا شد ارسود ساعت بی عرضه چرا با چادر و محصلین رابه -
مد رسر امید می .

نظریه یک تنه در صورتقا لید مفاد گزارش خبری با توجه به جریاناش که در ازمه مبارک ایشان در مورد -
مد ارسد دختران فانی موجود آمد موکرا العمل روحانین و متعصبین مذ می د راین زمینه صالح است
چنانچه چنین طوخی باید پیاد شود بان و تکرار گفتن جوانب امر و آمادگی تدوینی نسبت با جوابی آن
اند اینها بتد تا فرصتی جهت بهربرد اری های خاص بد ست افراد منحرف و سفید وجو د اد میشود
نظرمه چپار ششم . مجریان د ستیور و نحوه اجرای آن شتاب بخیر د اد میبخشا بعلت حد آگاه می و
تشخیص موقعیت مباد رتبه اند امداد میبایند کدر صورت صحبت خبر رئیس ناحیه ۷ آموزش و پرورش نیز
باین متوال عمل نمود ما سنا صالح است نتیجه کامل بمباین قبیل افراد د اد میشود بد صورتیکه اجرای طرح
بی حجابی د دختران مذ اول سراسری ضرورت ارد لا زماست با وعا یتمه جوانب صورتگورد زیواد و غیر
اینصورت موجبات ایجاد تشنجات بین متعصبین مذ می فرا هم و از این طریق برای سا و اند ولت
د وگویی ایجاد خواهند نمود

۱۰۰
۳۱۲
خطه بندی حفاظتی

خیمه
مذ
از روی دست
ال

۴۶-۱۲





شاه از دو زاویه خود را ناگزیر می‌دید که با چادر به عنوان نماد فرهنگ اسلامی و سنت دینی رویارویی کند؛ نخست آن که دریافته بود پابندی و باورمندی مردم ایران به سنت‌ها و آرمان‌های اسلامی، نقش مهمی در تداوم و پیشرفت نهضت امام دارد و این نهضت به گونه‌ای رشد کرده و ریشه دوانده است که با سرنیزه و سرکوب نتوان آن را از میان برد. بنابراین تلاش داشت - به هر قیمتی - مردم ایران را از سنت‌ها، باورها و آیین‌های اسلامی دور سازد. دوم، چنان که پیش‌تر اشاره شد شاه بر آن بود ایران را به کشوری دست‌ساز فرنگ بدل کند و به فزون‌خواهان و نفتخواران غربی که پابندی ملت ایران به اصول و قوانین اسلامی را سدی در برابر آز و نیاز استعماری خود می‌بینند به طور عینی بنمایاند که ریشه باورمندی به اسلام را از بیخ و بن کنده و فرنگی‌مآبی را در ایران گسترش داده است و بدین گونه ابرقدرت‌های غربی را وامدار خود سازد و برای استواری تاج و تخت خویش پیوسته از مدد آنها بر خوردار بماند. از این رو به رغم بر خوردهای کوبنده و شکننده‌ای که از مردم در جریان حجاب‌زدایی می‌دید که گاهی به پس‌رفت ناگزیر می‌شد، از توطئه ضد چادر باز نمی‌ایستاد. او دوام سلطنت خود را در بر چیدن بساط چادر و حجاب اسلامی می‌دید. بنابراین از هر طرف که شکست می‌خورد، نقشه‌های خود را از طرف دیگر پی می‌گرفت. طبق سیاست حجاب‌زدایی او، مسئولان برخی از مدرسه‌های اصفهان از ثبت نام دختران چادری برای سال تحصیلی ۱۳۵۴ خودداری ورزیدند. خانواده دانش‌آموزان برای شکستن این بی‌فرهنگی و شیوه ضد آزادی و غیر انسانی به امام جمعه اصفهان که خود از سرسپردگان به دربار بود، روی آوردند و از او مدد خواستند. او در نامه‌ای در این باره به منوچهر آزمون که در آن تاریخ به نمایندگی مجلس شورای ملی منصوب بود، چنین نوشت:

... غرض از تصدیع آن که متصدیان مدرسه عالی کورش اصفهان از ثبت نام دخترانی که با چادر مراجعه کردند خودداری نموده که این کار علاوه بر مخالفت با شرع مقدس و اهانت به اهل اصفهان که اکثریت بانوانشان محجبه می‌باشند، چون موجب سلب آزادی و منع از تحصیل و خلاف اوامر ملوکانه است انتظار دارد اولاً اولیاء امور را متوجه فرمایید در رأس این قبیل مؤسسات علمی و آموزشی اشخاص ذیصلاحی را بگمارند که اطراف و جوانب کار را از هر جهت در نظر داشته و...

رژیم شاه و همدستان حجاب‌ستیز او به رغم موج فریبنده و مسمومی که ضدچادر به راه انداخته بودند، گزارش‌هایی دریافت می‌کردند که برایشان دردآور و نگران‌کننده بود. گاهی گزارشی به آنها می‌رسید که برخی از دختران دانشجویی که از نظر علمی در رتبه بالایی قرار دارند با چادر در سر کلاس حاضر می‌شوند و از آن سرسختانه دفاع می‌کنند. در یک گزارش آمده است:

... موضوع: نیره ماها

یادشده بالا که دانشجوی انستیتو عالی علوم بیمارستانی... می‌باشد همیشه با چادر در سر کلاس حاضر می‌شود و به عنوان یک فرد مذهبی متعصب معروفیت دارد. مشاراًلیها چندی قبل در سر کلاس درس جامعه‌شناسی سال دوم که استاد آن آقای رشادت بودند کنفرانسی داد که در آن تلویحاً از وضع جامعه ایران و رژیم و نظام کنونی انتقاد نموده ضمناً وی و همفکرانش در گفت‌وگوهایی که با هم دارند و همچنین در مباحثه با سایر دانشجویان از حکومت‌های مارکسیستی طرفداری می‌کنند[!!] و آقای رشادت استاد جامعه‌شناسی انستیتو نیز به نحو قابل توجهی به این افراد پر و بال می‌دهد و از مشوقین آنان می‌باشد. حتی به آنها اظهار داشته این را درک می‌کند که نمی‌شود خیلی چیزها را سر کلاس گفت... ضمناً قبل از [ناخوانا] اعتصابی در انستیتو علوم بیمارستانی به وقوع پیوست که چند نفر از دوستان نزدیک نیره ماها از جمله رجایی و پسته‌کن که در این اعتصاب دست داشتند به اتفاق ۱۲ نفر دیگر از دانشجویان دستگیر و زندانی شدند... نظریه شنبه: گفته می‌شود کنفرانس نیره ماها در سر کلاس بی‌دخالت در اعتصاب دانشجویان نبوده است...

۱۳

۲- مستقر در طبقات غیرمراجعه

۱- سلامت

۳۱۱-۱

۲- از ۱۵۲۰/۱۱/۲۱

۳- شماره گزارش

۴- تاریخ گزارش

۵- پیوست

۶- گردگان جبر

۲۲۲-۳۱۲-۱۲۵۲-۱۵۲۰-۱

مطب
بیر

موضوع: نیره ماها

یاد شده بالا که دانشجوی استیضاتی طرح بیمارستانی واقع در خیابان
اران حد فاصل بین پل و ایرانشهر می باشد همیشه با جادو در سر کلاس
حاضر می شود و بعنوان یک فرد مذهبی شصت و شصت درصد مشارکتها
چندی قبل در سر کلاس درس جامعه شناسی سال دوم که استاد آن آقای
رشادت بودند کفرانسی داد که در آن تلویحا "اوضاع جامعه ایران و رژیم
و نظام کنونی انتقاد نمود ضما" وی و همکارانش در گفتگوهای که با هم دارند
و همچنین در مباحث با سایر دانشجویان از حکومت های مارکسیستی طرفدار
می کنند و آقای رشادت استاد جامعه شناسی استیضاتی نیز بنحو قابل توجهی
به این افراد پرمال می دهد و از مشوقین آنان می باشد حتی به آنها اظهار
دانشه اینها در کلاس می کند که نمیشود خیلی چیزها را سر کلاس گفت و از -
یاد شده بالا و همکاران او دعوت کرده که در صورتیکه تمایل داشته باشند
می توانند بطور خصوصی هم با آنها صحبت کنند. ضما" قبل از این که احصای
در استیضاتی طرح بیمارستانی به وقوع پیوست که چند نفر از دستان نزدیک
نیره ماها از جمله رجایی و پسته کن که در این احصای دست داشتند
با اتفاق ۱۲ نفر دیگر از دانشجویان دستگیر و زندانی شدند و بطوریکه
گفته می شود "ظاهر" احصای بملک گوناگون از جمله ۱- وضع نیره و عدم
قبول احصای دانشجویان ۲- و نه اشخاصی را دانشجویان می توانستند بکار ببرند
۳- عدم رضایت از خوابگاه و سلف سرپس ۴- اختلال توسط خادم حیضت

تاریخ: ۱۳۵۲/۱۱/۲۱

محل: تهران

موضوع: نیره ماها





رئیس انستیتو بطریق پیوسته است.
 نظریه شنبه: گفته میشود کفرانس نیره ماها در سیرک سی
 بی در حالت در احصاب و انشجیهان نبوده است
 نظریه یکشنبه: با احتمال زیاد خیرصحت دارد و بررسی
 موضوع توسط ۱۴ و ۱۵ در داخل انستیتو ضروری بنظر
 میرسد. (بسیج)
 نظریه سه شنبه: نظریه یکشنبه تا به بعد میگرد و
 نظریه چهارشنبه: نظریه سه شنبه مورد تأیید است. پ
 ۵ هـ

شاه و رسانه‌های شاهی، رویارویی با چادر

شاه به رغم دریافت گزارش‌های هشداردهنده که در پیش آمد بر این باور بود که با شیوه نرم و بی‌صدا و همچون آب زیر کاه و با تاکتیکی مرموزانه و به دور از بگیر و ببند قلدرمآبانه می‌تواند ملت ایران را خواب کند و گام به گام از فرهنگ اسلامی دور سازد و فرنگی‌مآبی را در جامعه نهادینه کند و نقشه‌های دیرینه انگلیس و آمریکا را برای از رسمیت انداختن اسلام در ایران به بار بنشانند. لیکن آنچه در میان مردم جریان داشت واقعیت‌های دیگری را نشان می‌داد و اوضاع به سمت و سوی دیگری پیش می‌رفت که شاه هرگز آن را باور نداشت. بیگانگی او از ملت و دنباله‌روی از سیاست استکبار جهانی و نفتخواران بین‌المللی او را در چاه تاریکی افکنده بود که نه فریادی را می‌شنید و نه پیامی را در می‌یافت. او نمی‌توانست باور کند که برنامه‌های به‌ظاهر اصلاحی و رفرم امریکایی «انقلاب سفید شاه و ملت»! برای ملت ایران جز یک کمدی خنده‌آور، معنا و مفهومی ندارد و توده‌های مردمی با پیروی از رهبری‌ها و رهنمودهای امام دگرگون شده و راه نوینی را در پیش گرفته‌اند. او نمی‌دانست اندیشه‌های اسلامی در میان ملت ایران رو به رشد گذاشته و نوعی بازگشت به سنت فکری، جوانان را به سوی خود کشیده است. ملت ایران - به ویژه نسل جوان - از انحطاط فکری و فساد اخلاقی و هوسرانی‌های افسار گسیخته به تنگ آمده و بیزار شده بودند و به سوی راه و مرام و مکتب خمینی که همگان را به خویشتن خویش و اصول انسانی و موازین اخلاقی فرامی‌خواند، گرایش یافته بودند. چنان که پیش‌تر اشاره شد، شاه دیرزمانی بود این نقشه را در سر داشت که زنان و دختران ایرانی را بر آن دارد که چادر را به کلی کنار بگذارند؛ هر چند اگر به حجاب اسلامی روی آورند. از خاطرات امیر اسدالله علم نیز به دست می‌آید که شاه به شدت دنبال حذف چادر بوده است، در یادداشت‌های او آمده است:

... عرض کردم آیت‌الله خوانساری بابت این که بخش‌نامه شده در بعضی دبیرستان‌ها که به نام دبیرستان اسلامی معروف است، بعضی دخترها چادر دارند باید چادر را بردارند، ناراحت است... [شاه] فرمودند درست است ولی من هم چاره ندارم. اگر این کارها را نکنیم که نمی‌توانیم جلوی چپ یا چپ‌گراها را بگیریم. به هر قیمتی شده این کار را خواهیم کرد ولو به قیمت بستن این مدارس...^۱

شاه با لجاجت و سماجت به جنگ با حجاب و چادر برخاسته، رسانه‌های گروهی وابسته به

۱. امیر اسدالله علم، یادداشت‌های علم، تهران، مازیار / معین، ۱۳۸۲، ج ۳، ص ۱۵۷-۱۵۶.





دربار و دولت را وادار کرده بود تبلیغات گسترده‌ای ضد حجاب و چادر به راه بیندازند و چادر را مایه زشتی، پستی، پس ماندگی، بی‌عرضگی، بی‌سوادی و... بنمایانند. دستگاه تبلیغاتی رژیم شاه- به ویژه جراید- ضد حجاب و چادر سمپاشی می‌کردند، کاریکاتورهایی نمایش می‌دادند، اشعاری می‌سرودند و بر سر زبان‌ها می‌انداختند. چادر را «دست و پا گیر»! «حقیر کننده»! و «کفن سیاه»! می‌خواندند.

جرایدی که ارتزاقشان از راه به نمایش گذاشتن تصویرهای شرم‌آور و نیمه‌برهنه زنان بود هر روز به بهانه‌ای ضد حجاب و چادر قلم‌فرسایی و جوسازی می‌کردند. مجله زن روز در این مأموریت بیش از دیگر نشریه‌های جوساز و دروغ‌پرداز ضد چادر سمپاشی و لجن‌پراکنی می‌کرد. زنان و دختران را به بی‌بند و باری و هوسرانی فرا می‌خواند و به مناسبت ۱۷ دی چادر را کیسه سیاه نامید و با پندار اینکه چادر مرده و از میان رفته است عنوان «مرگ کیسه سیاه» را به عنوان تیتربرگزید و با عناوین دیگری مانند «از کفن سیاه تا صندلی وزارت»، «زن ایرانی چهار اسبه از عهد چادر و چاقچور و کجاوه دور می‌شود...» و «دیروز سیاه دیگر بر نمی‌گردد»، تلاش کرد زنان را از حجاب و عفاف بی‌زار کند.

قصه‌هایی از ۱۷ دی و سالهای
انقلاب آزادی زن

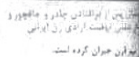
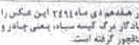
میری کہیں سے!

خاطرات زنی که خانه‌اش را آتش زدند و خودش را هم
بدرخت بستند تا بسوزانند

[illegible]

صلواته (ع)

فرمانده

[illegible]

در حالی که وجود آوستا، استنها را پسندیده است.
فرستاده وجود آورده است.
چون که ساله و هم هر گشت در نزدیکیهای
شماره ساله است. و ساله در آن ساله و

[illegible]

تکلیفای قوی و پر «ناظر»
 در روز ۱۵ بهار ۱۳۵۷ هفته گذشته برای امت و آمو
 زانان «نور الهدی صکنه» (معنی اسم او
 «روشنکاری است» و ششمن خاسته از اتر

ریپورٹ - منصورہ پیرنیا

[illegible]

نیمه در صفحه ۱۰۲ عکس

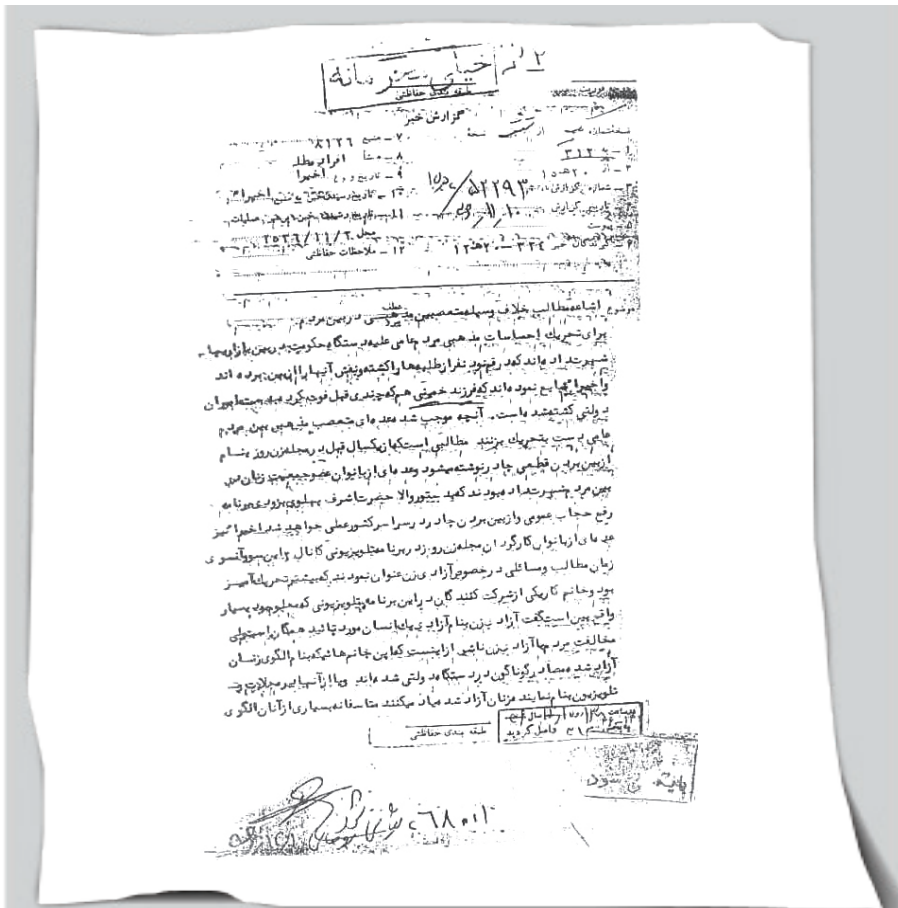
[illegible]

10 مله

जुलै

سمپاشی مجله زن روز ضد حجاب و چادر تا آن پایه بود که نظریه پرداز ساواک خشم و خروش و خیزش سراسری ملت ایران را در پی شهادت مصطفی ناشی از مطالبی می دانست که در این مجله از یک سال پیش از آن ضد چادر نگارش شده است:

... آنچه موجب شد عده ای متعصب مذهبی بین مردم عامی دست به تحریک بزنند مطالبی است که از یک سال قبل در مجله زن روز به نام از بین بردن قطعی چادر نوشته می شود و عده ای از بانوان عضو جمعیت زنان در بین مردم شهرت داده بودند که به دستور والا حضرت اشرف پهلوی به زودی برنامه رفع حجاب عمومی و از بین بردن چادر در سراسر کشور عملی خواهد شد...



شاه با پندار اینکه با تبلیغات زهر آگین رسانه‌های گروهی و قلم به‌دستان حرفه‌ای و با مدد اسلام‌ستیزان غربی می‌تواند به زودی حجاب و چادر و خصلت شرافتمندی را از بیخ و بن بردارد، خواب طلایی می‌دید و کارت تبریک و بارک‌الله و دست‌مریزاد از استکبار جهانی دریافت می‌کرد که یک‌باره خبر رسید:

... از اوایل سال تحصیلی جاری [۱۳۵۵] تعداد زیادی از دانشجویان دختر (به ویژه سال اول) با چادر به دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی رفت و آمد می‌نمایند. چون موضوع قابل توجه به نظر می‌رسد لذا خواهشمند است دستور فرمایند در مورد ادامه این وضع و یا جلوگیری از ورود آنان به دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی نظریه اعلام دارند...



تیمسار نصیری (ریاست ساواک) به عنوان مغز متفکر! رژیم شاه در زیر نویس این گزارش راه رویارویی با چادر را چنین نشان داد:

... به معاون دبیر کل حزب [رستاخیز] ابلاغ شود که اصول و مبادی صحیح مذهب باید به وسیله دانشجویان حزب تقویت و نسبت به خرافات مبارزه شود. با مسخره کردن این دخترها و هو کردن کلاغ سیاه و نظیر آن کاری کنند که نتوانند با چادر بپایند یا چادر را از سر بردارند...

مصوبه قرون وسطایی

شاه و کارگزاران و دستیاران، نیز مشاوران امریکایی و دیگر رایزن‌های غربی از دریافت گزارش پیش سخت نگران شدند؛ نقشه‌ها، برنامه‌ها و طرح‌های گسترده و دامنه‌داری را که نزدیک یک سده ضد حجاب و چادر به کار گرفته بودند، بیهوده دیدند؛ حیرت زده شدند و از روی خشم و کین و سراسیمگی و آشفتگی، فاشیستی‌ترین و غیرانسانی‌ترین طرح (من درآوردی) را به عنوان قانون، ضد زنان و دختران چادری به تصویب رساندند و قرار شد که آن را در سال تحصیلی ۱۳۵۶ به اجرا درآورند. در پیش‌نویس کوتاه آن طرح غیرانسانی یکی از طراحان شاه آورده بود: «... به جای اینکه مسئولین بخواهند به این طریق [مقررات ضدانسانی] چادر را از سر زنان بردارند بهتر است بگویند بایستی تمام زن‌های ایران از حجاب اسلامی استفاده کنند. حجاب اسلامی با چادر فرق دارد...» طراحان و کارشناسان رژیم شاه در طرحی که برای مبارزه با چادر داده‌اند، آورده‌اند:

... راه‌حلی‌هایی به شرح زیر پیشنهاد می‌شود:

۱. درازمدت...

۲. کوتاه‌مدت...

۱، ۲. ممنوع بودن چادر برای دانش‌آموزان و دانشجویان.

۲، ۲. پوشیدن پوشاک متحدالشکل در مدارس.

۳، ۲. اجرای کامل قانون تعلیمات اجباری در مورد خانواده‌هایی که از مدرسه رفتن دختران خود جلوگیری می‌کنند.

۴، ۲. ممنوعیت بانوان کارمند از استفاده از چادر.

۵، ۲. محرومیت زنانی که از چادر استفاده می‌کنند، از دسترسی به مقام‌ها

و موقعیت‌ها و همچنین محرومیت از تشویق.

۶، ۲. تشویق کارمندان زن به برگزیدن لباس متناسب با کار و شرایط





محیط.

۷،۲. صدور بخشنامه به کلیه کارخانجات و ملزم کردن کارگران به پوشیدن لباس متحدالشکل متناسب با کار و شرایط محیط.

۸،۲. تشویق کارگران زن به استفاده از لباس متناسب با لباس متحدالشکل خود.

۹،۲. ممنوعیت زنان چادری از مراجعه به وزارتخانه‌ها و سازمان‌های دولتی.

۱۰،۲. ممنوعیت زنان چادری از مسافرت با شرکت هواپیمایی ملی ایران.

۱۱،۲. ممنوعیت ورود زنان چادری به فرودگاه‌ها.

۱۲،۲. ممنوعیت زنان چادری از استفاده از اتوبوس‌های شرکت‌های واحد.

۱۳،۲. ممنوعیت ورود زنان چادری به سینماها.

۱۴،۲. ممنوعیت زنان چادری از خرید در فروشگاه‌های شرکت‌های تعاونی شهر و روستا.

۱۵،۲. ممنوعیت زنان چادری از استفاده از خدمات سازمان‌های اجتماعی

مانند جمعیت بهزیستی و آموزشی فرح پهلوی - جمعیت شیر و خورشید سرخ ایران و انجمن ملی حمایت کودکان.

۱۶،۲. ممنوعیت ورود کودکان و نوجوانان چادر به سر به کتابخانه‌ها.

۱۷،۲. محرومیت از شرکت در هر گونه مجامع عمومی...



مخت فزیری

[illegible]

باتوجه به آنچه گفتیم میتوان امیدوار بود که با غلبه طویم "چادر از" حجاب" و سرنگ سری آزادانواع پوشاکهای متحدالشکل و پوشیده برای گروههای مختلف کمباین بین چادرزددن ایران از اسارت

کن سابعبرآید و همراه برادران خویش در فضایی رستخیزانگی فاعتماد .

استقرار محیط

۱- بهر مگر از حد اعتبارات معنای گروهی

[illegible]

۲- استفاده از نفوذ روحانیان و ساجدهای دین

ب- بهرگز نمی از خود کلام روحانیان دانشمند و شایسته، بهر جهت عقیدت و جهل از جا می.

۳- بهره‌گیری از فعالیت های سازمانهای اجتماعی و آموزشی

الف - استفاده از محتوای اجتهادی و فقهی مردمگرویی بنیادی باید داشت همگان از رابطه بین چادر و مستندات مذهبی و اخلاقی -



مخت فزیری

- 2 -

ب - بهرگیری از فعالیت کانین برپوش نگرى کودکان ونوجوانان در جمعيتن كتب و مطابع در جهت
نگرگوني هاي ذكر شده .

ج- آموزش غیر مستقیم کودکان در مدارس ، به منظور انتقال این دریافت‌ها به سایر کودکان.

۲۔ کوتاہی

با استفاده از روند گسترش همبسته خدمات بهداشتی عمومی برای هکسانوافرازهای گروههای اختلاط میکنند از خدمات منبر و ترویجی مراکز خدمات استفاده میکنند گان از اجناس ابتدایی بر عهده برای گروههای مرد و شش سر و قابل نفوذ (دانش آوران - کارمندان - کارگران) ملی خواهد بود .

۱-۲- منبع: موسسه چاپ برای دانش آموزان دانشگاه تهران.

۲-۲- پوشیدن پوشاک متحدالشکل در مدارس.

۷- اجرای کامل قانون حمایت از مصرف کنندگان و

۲-۳- تنوعیت بانوان کارمندان استفاده از چادر.

۴- سرویس رتانی گازها را استفاده میکند، از دسترس به طام گاز و قیمت گاز چنین سرویس

آب-تفویق کارمندان زن بهرگزیدن لباس مناسب بانکار وحرایط محیط .

۴-۳- معین نخستین کلیه کارخانجات و بزرگ گران به فروشیدن لباس متحدالشکل محتاسب
لکار و شرایط محیط .

٦- تشويق کارگران زن به استفاده از لباس متناسب با لباس متحدالشکل خود .

۱-۹- ممنوعیت زنان چاقی از مراجعه به وزارتخانه‌ها و سازمانهای دولتی.

۱-۱- تنوعیت زبان چاندی از مسافرت با شرکت هواپیمایی ملی ایران.

۱-۳-۷- منوعیت و روزنان چامری بخارودگاهها .





- ۲ -

۱-۲-۴- منوریت زنان چاقوی اراستاداران سیاسی ترکهای واحد .

۱-۲-۵- منوریت ورود زنان چاقوی بهسیناها .

۱-۲-۶- منوریت زنان چاقوی از سر به فرهنگهای ترکهای عاقلی هجروستا .

۱-۲-۷- منوریت زنان چاقوی اراستاداران عدالت سازانهای اجتماعی ماندهجیت بیروکسی

و آموختی فرجههای - جیت غیور و رشید سرخ ایران و انجمن ملی حمایت کودکان .

۱-۲-۸- منوریت ورود کودکان و نوجوانان چاقوی به کتابخانهها .

۱-۲-۹- منوریت از حرکت در هرگزندهای موسی .

۳- اقدامات چاقی

۱- برای مطلوب تصمیمات گرفته شده دستورالعملهای به شرح زیر است :

۱-۱- همکاری و تعامل ارتباطی منوریت به نظام روزبرداشت همهچانه برای زنانه .

۱-۲- همکاری و تعامل ارتباطی منوریت به نظام ملی چاقوی از راههای آسان و مقبوع ماندهگی .

۱-۳- همکاری و تعامل ارتباطی منوریت به نظام صحت اولیاس شکایب .

۱-۴- تحقیق - نظارت - و چاپ - تلاوت مستند منوریت برای مربوط .

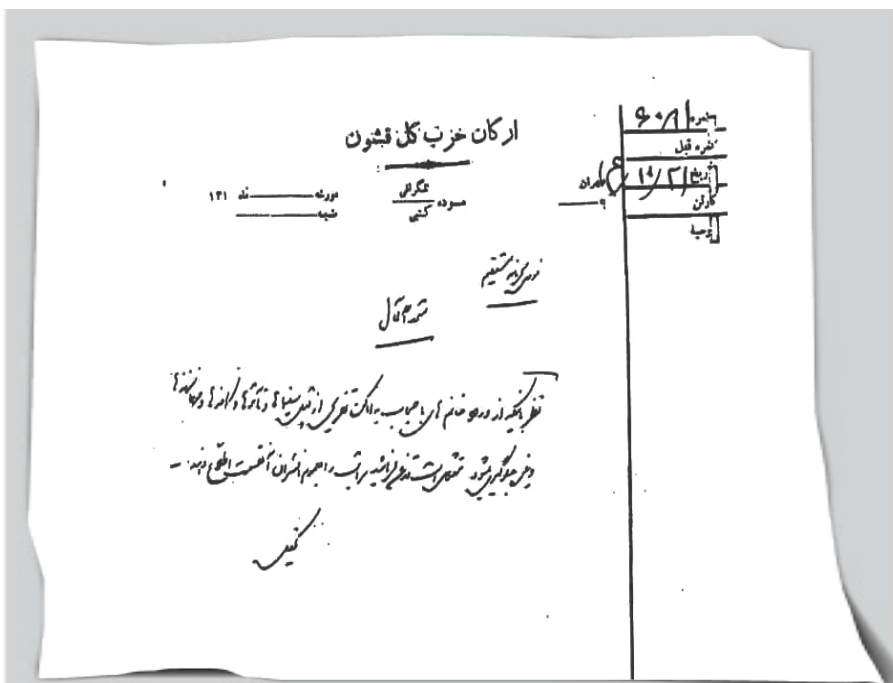
۱-۵- توسعه کارهای به راهکار و مدیریت فراماندن ایاس های ایران به همه برای آموختی گسترده

چاقوی چاقوگرده .

آیا جز مسخ‌شدگانی که انسانیت، شرافت، وجدان و مروت را یکجا سودا کرده باشند، می‌توانند چنین طرح دور از انسانیت و اخلاق را پیشنهاد کنند و در دست اجرا قرار دهند؟ و کسانی را به جرم در بر کردن پوشش ملی، محلی و سنتی از همه مزایای زندگی محروم سازند و حق تحصیل، بهره‌گیری از کتابخانه‌ها و مراکز علمی، بهره‌گیری از امکانات شهری و حتی حق استفاده از بیمارستان‌های دولتی و استمداد از مراکز امنیتی را سلب کنند؟ و از این بدتر برای بازداشتن زنان و دختران از چادر، دستور دهند که روی چادری‌ها در خیابان و کوچه اسید بپاشند و مشتی اراذل و اوباش را بر آن دارند که در جلوی مدرسه‌های دخترانه عربده بکشند و خانم‌های مدیر و مسئول دبیرستان‌های دخترانه را مورد ناسزا و اهانت قرار دهند که چرا چادری‌ها را به دبیرستان راه داده‌اید؟

البته از پس مانده رضاشاه که از انسانیت بویی نبرده بود و از مهره‌ها و چهره‌هایی که با فرهنگ رضاخانی خو گرفته و پرورش یافته بودند این گونه طرح‌ها و برنامه‌ها شگفت‌آور نیست. چنان که رضاشاه نیز برای سلب حجاب زنان و دختران ایران چنین طرح فاشیستی را به اجرا درآورد:

... نظر به اینکه از ورود خانم‌های با حجاب به اماکن تفریحی از قبیل سینماها و تئاترها و کافه‌ها و مهمانخانه‌ها و غیره جلوگیری می‌شود، مقتضی است قدغن فرماید مراتب را به عموم افسران آن قسمت اطلاع دهند...



پاشیدن اسید به چادری‌ها

زورمداران حاکم بر ایران، از گرایش جامعه ایرانی به چادر تا آن پایه دچار سردرگمی و اختلال فکری شده بودند که برای رویارویی با چادر تنها به تصویب قانون جنگل و ضدانسانی مورد اشاره، بسنده نکردند بلکه تلاش کردند که شماری از اراذل و اوباش را به اهانت و مزاحمت برای چادری‌ها و پاشیدن اسید به روی دختران چادری وادارند و بدین گونه زنان و دختران غیرتمند و افتخارآفرین کشور را از پوشیدن چادر باز بدارند. ساواک گزارش داده است:

... ساعت ۱۴:۱۰ روز ۳۷/۱/۲۷ [۲۷ فروردین ۱۳۵۷] افراد ناشناسی به

طرف سه نفر از دانش آموزان دختر دبیرستان شاهدخت شهر کاشان اسید

پاشیده و متواری شده‌اند...

در زیر نویس گزارش بالا گزارشگر دیگر ساواک افزوده است:

... بر اثر این اقدام قسمتی از چادر دو نفر از دختران سوخته و صورت یک

نفر دیگر از آنها بر اثر نفوذ اسید از روی چادر، جراحت مختصری برداشته

است...



سری

ہاشید ناسید ہطرف سے نعرہ انش آموزد ختود رشہرکاشان

ساعت ۱۴:۱۰/۲۷/۳۷ افراد ناشناسی بطرف سه نواز دانش آموزان در غرض
 بهرستان شاهد خت شهرگان اسید پاشیده و متوراج شده اند .
 در افران ادمه قستی از جاد ر و نواز غرض دانش آموز سوخته و سورت بگفرد بگر
 جرات مختصر برهه داشته است.

انصابی خبر :

خبرصحت دارد ،

اقدامات انجام شده :

- ۱- مراتب به نخست وزیر اعلام گردیده است.
- ۲- با همکاری ماورین شهرنابی منطقه اقدامات لازم برای شناسایی و دستگیری عاملین بعمل آمده است.

[illegible]

حزمت دارو.

مذہب انجیلی:

۱- کتابت در این مکتب
 - تاریخ نگار علی (ع) در این مکتب
 - تاریخ نگار علی (ع) در این مکتب
 - تاریخ نگار علی (ع) در این مکتب



نگرانی شاه از چادر

در پایان ماجرای توطئه ضد چادر، بایسته است گذشته از نکته‌هایی که گفته شد این پرسش پیچیده، پوشیده و شگفت‌انگیز بیشتر و عمیق‌تر مورد بررسی قرار بگیرد که چه رویداد، جریان و نقشه‌ای رژیم شاه را به کارشکنی ضد پوشش چادر انگیزخته و برای گریز از خطر چادر به پذیرش حجاب اسلامی واداشته بود؟

این واقعیت از کفر ابلیس مشهورتر است که از بزرگترین مأموریت‌های دودمان پهلوی (پدر و پسر) کشف حجاب و رواج فرهنگ برهنگی و بی‌بند و باری بود. پهلوی‌ها در راه اجرای این مأموریت پلید و پست، خون‌ها ریختند، ستم‌ها روا داشتند و خیانت‌ها کردند تا فرهنگ برهنگی، بی‌بند و باری و بی‌عفتی را طبق سیاست انگلیس و در مرحله دوم امریکا به اجرا در آورند. لیکن رژیم شاه پس از گذشت بیش از نیم قرن از مبارزه با حجاب یک‌باره با ۱۸۰ درجه چرخش، از حجاب اسلامی سخن به میان آوردند و پیشنهاد دادند که «... دولت برای مدت معین و در صورت امکان برای همیشه دستور بدهد که کلیه زنان بایستی جوری لباس بپوشند که بدنشان معلوم نباشد...»!! و از آن سو چادر را به شدت مورد تاخت و تاز قرار دادند! باید دانست که فرهنگ برهنگی، بی‌بند و باری و بی‌حیایی و فساد با سرشت شاه و دستیاران و همدستان او آمیخته بود و با زندگی شخصی، اجتماعی و سیاسی آنان پیوندی ناگسستنی داشت و آنچه را که پیرامون حجاب اسلامی مطرح می‌کردند تنها در برهه‌ای بود که مبارزه با چادر برای آنها در مرحله اول اهمیت قرار داشت و باور داشتند که اگر بتوانند ریشه چادر را از بیخ و بن بر آرند، حجاب خواه‌ناخواه از میان می‌رود و بی‌حجابی و برهنگی خود به خود گسترش می‌یابد. لیکن سؤال اینجاست که شاه و رژیم او از چادر چه خطری بر تافته و چه مشکلی دیده بودند و چادر، برای آنها چه آذرنگی به همراه داشت که آن گونه سراسیمه، شتاب‌زده به رویارویی با آن برخاستند؟ و با طرحی فاشیستی، پلیسی و غیرانسانی بر آن بودند که خون چادری‌ها را در شیشه کنند تا چادر را از سرشان بکشند؟

به نظر می‌رسد نکته‌ها و دیدگاه‌هایی که در پی می‌آید، در ناآرامی، پافشاری و شتاب‌زدگی شاه در برابر چادر نقش ژرف و ریشه‌ای داشت:

۱. چنان که آورده شد شاه چادر و چادری و اصولاً مردم پای‌بند به شعائر مذهبی و سنت‌های اسلامی را پایه‌های استوار نهضت امام می‌دید و یکی از راه‌های ستیز با آن نهضت را رویارویی با چادر می‌پنداشت.

۲. شاه تلاش داشت به فرمانروایان فزون‌خواه و جهان‌خواه غرب که اوضاع سیاسی و اقتصادی و... در ایران را طبق آرزو و نیاز استعماری خود کارگردانی می‌کردند، بیاوراند که او





توانسته است لیبراليسم دلخواه استکبار را در ایران پیاده کند و فرهنگ فرنگ را در ایران استقرار بخشد. لیکن چادر که نماد پابندی به اصول اسلامی و سنت ایرانی است، پوچی و نادرستی ادعای شاه را نشان می‌داد و او را در برابر کارشناسان و سر رشته‌داران غرب در امور ایران سرشکسته می‌کرد و برای آنان آشکار می‌شد که او در اجرای طرح و رفرمی که از سوی آنان برای او دیکته می‌شود ناتوان است. او می‌دانست آن گونه که چادر، به عنوان یک پوشش اسلامی نمود دارد و از راه دور و نزدیک جلوه و جلب نظر می‌کند، حجاب اسلامی آن گونه بروز ندارد. مانتو و روسری نمی‌تواند از یک پوشش ویژه نشان داشته باشد. در غرب نیز بسیاری از زنان هنگام سرما یا باد و باران با مانتو و روسری بیرون می‌آیند. بنابراین شاه بر آن بود از هر راهی چادر را از میان ببرد، حتی اگر حجاب اسلامی جای آن را بگیرد تا در برابر بیگانگان و «اساتید اعظم فراماسون‌ها» و طراحان اسلام‌ستیزی، بی‌عرضه و ناتوان شناخته نشود.

۳. پهلوی اول و دوم از مخالفان سرسخت چادر و چادری‌ها بودند. پهلوی اول در راه از میان بردن چادر جنایات بی‌شماری مرتکب شد. شاه نیز در کتابی که به نام او نوشته‌اند (مأموریت برای وطنم) اذعان می‌کند به اینکه «با چادر موافق نیست» و آن را پوششی زشت و «بدقواره» می‌خواند که «چشم بینندگان را آزار» می‌دهد^۱ و در واقع چادر را نوعی دهن‌کجی به خود می‌پنداشت! او بنابر آنچه در کتاب مأموریت برای وطنم آمده است انتظار داشت که «مردان بتوانند با اظهار سلیقه خود به آن زودتر پایان بخشند»؛ لیکن به طور عینی دید که این «لباس بدقواره» نه تنها از میان نرفت بلکه روز به روز با پذیرش بیشتری روبه‌رو شد و به او چنگ و دندان نشان داد. بنابراین ناگزیر شد برای پایان بخشیدن به آن شخصاً دست به کار شود. ۴. پوشش چادر از دید دولت‌های استکباری و جهان‌خواران غربی، نوعی جامه رزمی و ضدفرنگی بود. از این رو به شدت از چادر نفرت و وحشت داشتند. چادر از دید اینها مانند لباس سپاه پاسداران و نیروهای بسیجی پنداشته می‌شد؛ همان گونه که امروز دولت‌های خودباخته و زبون آمریکا و اروپا از دیدن یک نیروی سپاهی و بسیجی سخت به خود می‌لرزند و چه بسا قالب تهی کنند. در آن روز یک چادری برای آنها مانند یک پارتیزان به شمار می‌آمد و از او واهمه داشتند و رژیم شاه را برای کنار زدن چادر زیر فشار قرار می‌دادند. خاطرات آخرین سفیر انگلیس در دوران شاه از دیدن چند دختر چادری در خور توجه است:

... من خود به خاطر دارم که در ماه نوامبر همان سال [سال ۵۶] وقتی که برای ایراد نطقی در یک سمینار به دانشگاه شیراز رفتم، شش دانشجوی

۱. محمدرضا پهلوی، مأموریت برای وطنم، نگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۸، ص ۴۶۹-۴۶۸.

دختر را دیدم که در اواسط جلسه با چادر سیاه وارد سالن شدند و در کنار هم در ردیف عقب نشستند. آنها تا پایان سخنرانی ساکت نشستند ولی حرکت آنها حالت اعتراض داشت! در بازگشت به تهران در هواپیما موضوع را با یکی از اساتید دانشگاه اصفهان که در سمینار حضور داشت، در میان گذاشتم. او به من گفت که در چند ماه گذشته شاهد افزایش چشمگیر گرایش مذهبی در میان دانشجویان دانشگاه اصفهان بوده است. استاد مذکور افزود که چون در محوطه دانشگاه زندگی می‌کند در این اواخر شاهد برگزاری مراسم متعدد نماز و دعای جمعی از طرف دانشجویان در فضای باز بوده است...^۱

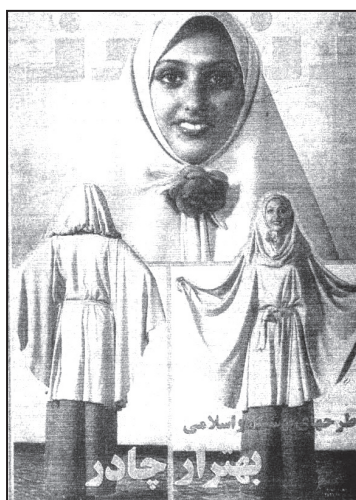
از این خاطره جناب سفیر جزیره انگلستان به درستی می‌توان دریافت که نامبرده از دیدن چند دانشجوی چادری تا چه پایه‌ای دچار استرس و آشفتگی شده است که اولاً دقت کرده است که چند نفرند. یک سخنران هنگام سخنرانی، به ورود و خروج افراد کمتر می‌تواند توجه داشته باشد؛ مگر نسبت به واردشوندگان حساسیتی داشته باشد. دوم، این دانشجویان چادری را کاملاً زیر دید داشته و حتی محل نشستن آنها را که در یک ردیف در عقب نشستند! دنبال کرده است. شاید اگر جلوتر می‌آمدند جناب سفیر راه‌گریز در پیش می‌گرفت! سوم اینکه ساکت نشستند! انگار نگران بوده است که مبادا یک‌باره ضد او شورش کنند! چهارم می‌گوید حرکت آنها حالت اعتراض داشت! لیکن توضیح نمی‌دهد چه رفتاری از آنها سر زد که از دید او نشان اعتراض بود! بی‌تردید این برداشت او ریشه در توهمی دارد که به او دست داده است. پنجم اینکه حضور دانشجویان چادری در سالن سخنرانی تا آن پایه فکر او را به خود مشغول کرده بوده که در بازگشت به تهران در هواپیما موضوع را با یکی از اساتید همراه در میان گذاشته است.

آنچه از خاطره این سفیر زبون آمده است گوشه‌ای از ترس و لرز زورمداران جهان استکباری را به نمایش می‌گذارد که به رغم آن یال و کوپال عاریه‌ای و ادعای ابرقدرتی، چگونه در برابر چند دانشجوی چادری خود را می‌باختند و رشته فکری آنان از هم گسسته می‌شد و آرامش خود را از دست می‌دادند و با این وضع جای تردید نیست که شاه را که برای آنها یک گماشته بی‌اراده به شمار می‌آمد زیر فشار قرار می‌دادند که چادر و چادری‌ها را از میان ببرد و آنان را از خطر چادر و چادری برهاند.

اینجاست که می‌توان گفت اقتدار، استواری، صلابت و ابهتی که چادر برای یک زن به همراه

۱. سر آنتونی پارسونز، غرور و سقوط (خاطرات سفیر سابق انگلیس در ایران)، ترجمه دکتر منوچهر راستین، بی‌جا، هفته، ۱۳۶۳، ص ۹۲.

دارد هیچ پوشش دیگری نمی تواند به همراه آورد. حجاب اسلامی به معنای مانتو و روسری هیچ گاه نمی تواند آن هویت و شخصیتی که چادر به زن می دهد، به همراه داشته باشد، بلکه به گونه ای زن را خلع سلاح و بی پناه می نمایاند. بنابراین شگفت آور نیست که شاه و کارشناسان او روی حجاب اسلامی، به شرط حذف چادر پافشاری داشتند. و به هر ترفندی دست می زدند که زنان و دختران ایرانی را از چادر دور کنند. مجله زن روز که سالیانی رواج دهنده برهنگی و بی حجابی بود یک باره با ۱۸۰ درجه چرخش به هواداری از حجاب اسلامی برخاست و همراه با نکوهش از چادر، عکس های زیبایی از زنان با حجاب اسلامی در صفحه نخست مجله به چاپ رساند و از حجاب اسلامی تبلیغ کرد.





لیکن به طور عینی دریافتند که با این گونه ترندها طرفی بر نمی‌بندند و نمی‌توانند زنان غیرتمند ایرانی را از سنگر چادر بیرون کنند؛ از این رو بر آن شدند به خشونت و فشارهای ضدانسانی دست بزنند. رژیم شاه با همدستی حاکمان غربی و همدستان غرب زده خود با طرح ضدانسانی که در دست اجرا داشت، بر آن بود که زنان ایرانی را به ذلت و اسارت بکشد و به گناه پوشش چادر از حقوق انسانی و همه مزایای زندگی محروم سازد و به نام آزادی، دموکراسی و حقوق بشر! زنجیر سیاه بردگی را بر دست و پایشان بگذارد لیکن خون سید مصطفی خمینی جوشید و آن توطئه اسارت‌بار بر ضد زنان را در هم کوبید و دست رد بر سینه نامحرم زد. شاه بر آن بود با شیوه‌ای غیرانسانی ریشه حجاب و چادر را از بیخ و بن بر کند، که خون مصطفای شهید ریشه دودمان پهلوی را از بیخ و بن بر آورد.

فقط دابر القوم الذین ظلموا والحمد لله رب العالمین - صدق الله العلی العظیم



روایت‌هایی از رواداری و مدارای امام خمینی در حوزه نجف (۱)

به روایت استاد سید حمید روحانی

تمهید بحث

طلایه‌داران آزادی و انسان‌پروری در هر شرایطی حتی در دورانی که تحت نظر و محدودیت قرار دارند از روشنگری، نورفشانی و آگاهی‌بخشی باز نمی‌مانند و رسالت خویش را در راه ساختن مدینه فاضله و تربیت مردان فکور و رشد یافته دنبال می‌کنند و اگر آزادی زبان و قلم را از آنان سلب کردند به مصداق «کونوا دعاه للناس بغير السنکتم» با روش، منش، رفتار و کردار خویش آدم می‌پرورند و چنان که حضرت رسول اکرم (درود خدا بر او) فرمودند: «ساختن و پرورش یک انسان از دارایی هر آنچه که خورشید بر آن می‌تابد برتر و ارزشمندتر است».^۱

رهروان راه انسان‌سازی، عزت، شرافت‌پروری و غیرتمندی، افزون بر تلاش در راه مکارم اخلاق، عزت، کرامت و شخصیت انسان‌ها را نیز پاس می‌دارند و با به ذلت کشاندن و خوار

۱. «... لَآن یهدی الله عزوجل علی یدیک رجلا خیر لک مما طلعت علیه الشمس و غربت...»، وسائل، ج ۶، ص ۳۰.

کردن توده‌های مستضعف، رویارویی می‌کنند و مبارزه‌ای آشتی‌ناپذیر دارند. با نگاهی به زندگی امام خمینی (درود خدا بر او) می‌بینیم که او از سویی در راه آراستگی و وارستگی ملت‌ها و اصحاب علم حوزه‌ها تلاشی خستگی‌ناپذیر داشت و از سوی دیگر به عزت، کرامت و شخصیت انسان‌ها اهتمام می‌ورزید و از اینکه توده‌های مسلمان، روحانیان و طلاب خوار شمرده شوند و مورد اهانت قرار بگیرند سخت رنج می‌برد و در صورت امکان با آن برخورد می‌کرد.

امام در دورانی که در نجف اشرف در حال تبعید به سر می‌برد، به رغم اینکه با ناسپاسی‌ها و بی‌معرفتی‌های شماری از اصحاب حوزه نجف روبه‌رو بود، هیچ‌گاه از حفظ عزت و عظمت آن حوزه غفلت نورزید و هر گونه تجاوز به حریم آن حوزه و اهانت به ایرانی‌هایی را که در عراق می‌زیستند بر نمی‌تافت و با رژیم خون‌آشام بعث به مقابله برخاست.

امام از روزی که وارد نجف شد (۲۳ مهر ماه ۱۳۴۴) تا آن روز که از نجف و عراق هجرت کرد (۱۴ مهر ماه ۱۳۵۷) همیشه در راه پایداری، استواری، استقلال و اقتدار حوزه نجف کوشید و از جایگاه والای آن دفاع کرد و تا آنجا که در توان او بود رخصت نداد زورمداران و سقلم‌پروان استقلال و اقتدار آن حوزه را دستخوش هوسرانی‌ها و جاه‌طلبی‌های خود قرار دهند و به مردم محروم و مستضعف عراق ظلم روا دارند.

در دورانی که بعثی‌ها در عراق کودتا کردند (۲۶ تیر ماه ۱۳۴۷) و قدرت را در دست گرفتند دیری نپایید که با امام و حوزه نجف زاویه پیدا کردند که بخش‌هایی از آن در کتاب نهضت امام آمده است.

مادر این نوشتار شماری از آنچه میان امام و رژیم بعث عراق گذشته است و نیز توطئه‌هایی را که آن رژیم ضد حوزه نجف داشته که با مخالفت سرسختانه امام روبه‌رو شده است در پی می‌آوریم؛ باشد که نقش سرنوشت‌ساز امام در دفاع از حوزه هزارساله نجف و شکست نقشه‌ها و نیرنگ‌های بعثی‌ها به دست امام روشن شود و در تاریخ به ثبت برسد و برای نسل امروز و نسل‌های آینده درس عبرت باشد.

موضع امام در برابر رژیم بعث عراق

امام خمینی از شنیدن خبر رفتار غیرانسانی رژیم عراق با ایرانیان بی‌پناه در شهرهای بغداد و کاظمین، سخت به خشم آمد و آتش از دل دردمندش شعله کشید، چنان که اثر آن در ملاقاتی که مقامات عراقی با او داشتند، ظاهر شد.

در شب سه‌شنبه نهم اردیبهشت‌ماه ۱۳۴۸، رؤسای شهربانی، سازمان امنیت و حزب بعث



امام از روزی که وارد نجف شد (۲۳ مهرماه ۱۳۴۴) تا آن روز که از نجف و عراق هجرت کرد (۱۴ مهرماه ۱۳۵۷) همیشه در راه پایداری، استواری، استقلال و اقتدار حوزه نجف کوشید و از جایگاه والای آن دفاع کرد و تا آنجا که در توان او بود رخصت نداد زورمداران و سفله‌پروران استقلال و اقتدار آن حوزه را دستخوش هوسرانی‌ها و جاه‌طلبی‌های خود قرار دهند

نجف، برای نخستین بار پس از کودتای سیاه‌بعثی‌ها در عراق به ملاقات امام رفتند، و چون در آن ساعت، امام ملاقات عمومی داشت و در میان جمعی از روحانیان و مردم نشسته بود، از او تقاضای ملاقات خصوصی کردند. امام از ملاقات خصوصی با آنان سر باز زد و گفت: «من با کسی کار خصوصی ندارم!» لیکن آنان پافشاری داشتند که از امام وقت خصوصی بگیرند و از این روی میان آنان و امام مناقشه‌ای روی داد که در دفتر خاطراتم آن را ضبط کردم که اکنون می‌خوانید:

رئیس سازمان امنیت نجف: ما از طرف شورای فرماندهی انقلاب عراق به منظور دادن گزارشی

خصوصی به حضور شما آمده‌ایم و ناچاریم که در جلسه سری با شما به گفت‌وگو بنشینیم.

امام: آنچه را که می‌خواهید با من در میان گذارید پیرامون چه موضوعی است؟ بیان کنید، اگر احتیاج به جلسه خصوصی داشت با آن موافقت می‌کنم.

- در اینجا هیچ چیز نمی‌توانیم بگوییم. باید در جلسه سری مطالب را به عرض شما برسانیم. از شما تقاضای ملاقات خصوصی داریم.

- آیا در مورد اختلافات مرزی ایران و عراق می‌خواهید با من گفت‌وگو کنید؟

- بلی در این رابطه است، لیکن مسائلی است که باید در جلسه سری مطالب به عرض شما برسد.

- من در این مورد هیچ‌گونه دخالتی نمی‌کنم و نیازی به ملاقات خصوصی نیست.

- شما چگونه در این مورد دخالت نمی‌کنید؟ در صورتی که رژیم ایران به حق مسلم عراق تجاوز کرده است و هم اکنون مرتب به مرزبانان ما حمله می‌کند و سرbazان ما را در مرز به خاک و خون می‌کشد؟ کمترین انتظار ما از شما این است که طی بیانیه‌ای از اعمال خلاف قانون دولت ایران استنکار کرده و ما را که با شما در دشمنی با رژیم ایران شریک و همراهیم، یاری کنید!

امام خطاب به مترجم که در کنارش نشسته بود گفت: من کسی را می‌خواهم که بدون مجامله حرف‌هایم را برای اینها ترجمه کند.^۱

مترجم: من آماده‌ام، بفرمایید.

۱. امام دریافته بود که مترجم به علت ترس یا مجامله، آنچه را که امام می‌گوید ترجمه نمی‌کند، بلکه می‌کوشد آن را تعدیل کند.

پس از استقرار امام در نجف، نفوذی‌هایی که سالیان درازی در آن حوزه جا خوش کرده و در بازداشتن عالمان و بزرگان آن حوزه از مبارزه با استعمار و استکبار و زورمداران حاکم در کشورهای اسلامی نقش بسزایی داشتند، برای شعله‌ور کردن آتش اختلاف میان امام و حوزه علمی نجف دست به کار شدند و اعلامیه ضد امام همراه با اهانت و نسبت‌های ناروا به او منتشر کردند

امام: اولاً اختلاف ما با دولت ایران یک اختلاف اساسی و عقیدتی است و برطرف‌شدنی نیست، اما اختلافی که اکنون بین دولت‌های عراق و ایران بروز کرده، موسمی و زودگذر است. شما و دولت ایران امروز به هم بد می‌گویید و یکدیگر را طعن و لعن می‌کنید و فردا در کنار هم قرار می‌گیرید، اما ما نمی‌توانیم هیچ وقت با آنها کنار بیاییم و با ظلم تفاهم کنیم. ثانیاً شما چه نکردید که ایران کرده است، دولت ایران مردم را با شدیدترین نحوی سرکوب می‌کند. شما نیز همین رفتار جائرانه را در این چند روز با ایرانی‌ها کردید و با روش وحشیانه‌ای آنان را

از عراق بیرون ریختید، حتی به علما توهین کردید، به بزرگان جسارت کردید. طبق خبری که به من رسیده مأمورین شما در کاظمین زوار ایرانی را حتی از داخل حمام بیرون کشیده و به طرز زشت و زنده‌ای در ماشین‌ها ریخته، به سر مرز برده‌اند.

- دروغ به عرض شما رسانده‌اند، ما نسبت به ایرانی‌ها هیچ گونه رفتار غیربرادرانه نکرده‌ایم.

- رسوایی قضیه تا آنجاست که حتی رادیوهای خارجی گزارش کرده‌اند. رادیو لندن خبر رفتار غیرانسانی دولت با ایرانیان و علمای ایران را پخش کرده است. آیا برای مقامات عراقی شرم‌آور نیست که رادیوهای بیگانه گزارش کنند که دولت عراق نسبت به ملت مسلمان ایران و علمای اعلام چنین اعمالی را مرتکب شده است؟

- رادیو لندن با جمهوری دمکراتیک و ملی عراق مخالف است و علیه آن تبلیغات می‌کند. ما می‌گوییم که هیچ گونه سوءرفتاری با زائران کشور برادر ایران نشده است، شما حرف ما را نمی‌پذیرید ولی دروغ‌پراکنی رادیوهای بیگانه را می‌پذیرید؟!

- منبع اطلاعاتی‌ام رادیوهای خارجی نیست. بدرفتاری مأموران عراقی با ایرانی‌ها را کسانی که در جریان بوده‌اند و دیده‌اند، پیش من آمدند نقل کردند. بدرفتاری مأموران عراقی با ایرانی‌های مقیم عراق و با زائران ایرانی را کسی نمی‌تواند منکر شود.

- آیا شما می‌دانید که دولت ایران با عراقی‌های مقیم آن کشور چه بدرفتاری‌هایی

می‌کند؟ چرا این را نمی‌گویید؟

- اگر آنها بد کردند شما بدتر کردید.

مقامات عراقی که سخت خشمگین شده بودند، از جا برخاستند و در حالی که مرتب می گفتند: «مو لازم، مو لازم!» یعنی لازم نیست امام بیانیه‌ای در پشتیبانی از رژیم عراق صادر کند، از منزل بیرون رفتند.

نگهبانی از کیان حوزه نجف

رژیم عراق برای سلب استقلال حوزه نجف بر آن شد علمای نجف را ناگزیر سازد که در برابر نقشه‌ها و توطئه‌های دیکتاتورمابانه و زورگویانه آنها سر تسلیم فرود آورند و سیطره و سلطه بعثی‌ها بر حوزه نجف را بپذیرند. از این رو، به آقای سید ابوالقاسم خویی اولتیماتوم دادند که باید برنامه حوزه نجف و تحصیل کنندگان این حوزه را به اطلاع رژیم عراق برسانید و مشخص کنید روحانیانی که در این حوزه درس می‌خوانند از چه تاریخی وارد شده‌اند و تا چه تاریخی درسشان ادامه می‌یابد و چه زمانی فارغ التحصیل می‌شوند در غیر این صورت دولت عراق ناگزیر است حوزه نجف را به کلی منحل و تعطیل کند.

آقای خویی با نظر موافق با این پیشنهاد رژیم عراق، فرزند خود آقا سید جمال را نزد امام فرستاد و اولتیماتوم بعثی‌ها را به عرض امام رسانید. امام با پذیرفتن این پیشنهاد به شدت مخالفت کرد و پذیرش آن را برخلاف مصالح اسلام، حوزه نجف و روحانیت شیعه دانست. آقا سید جمال اظهار کرد در آن صورت حوزه نجف را برمی‌چینند.

امام: برچینند!

آقای سید جمال: در آن صورت جواب مردم را چه بدهیم. بگوییم به ما می‌گفتند به حوزه نظم دهید نپذیرفتیم و راضی شدیم حوزه هزارساله از هم بپاشد؟!

امام: به مردم و به دنیا می‌گوییم می‌خواستند استقلال هزارساله تشیع را سلب کنند ما نپذیرفتیم و از روی ناچاری راضی شدیم حوزه نجف را از میان ببرند اما استقلال هزارساله علمای شیعه محفوظ بماند. (نزدیک به این مضامین)

آقای خویی به بعثی‌های حاکم پاسخ داد آقای خمینی با این پیشنهاد شما مخالفت کرده‌اند و من به تنهایی نمی‌توانم در این زمینه کاری بکنم.

بعثی‌ها «هیچ غلطی نکردند» و حوزه نجف نیز حفظ شد. اینجاست که می‌توان گفت تقدیر چنین رقم خورده بود که امام به تبعید در نجف کشیده شود تا در آن مقطع حساس و سرنوشت‌ساز از دست‌اندازی مشتی از اراذل و اوباش خونخوار بعثی بر حوزه مقدس نجف پیشگیری گردد.





هوشیاری در مقابل اختلاف افکنی های بدخواهان در حوزه نجف

رژیم شاه و کارشناسان او با تبعید امام به عراق چند نقشه و اندیشه شیطانی در سر داشتند: ۱. ایجاد اختلاف میان امام و عالمانی که در نجف از نظر فکری و سیاسی با او تضاد داشتند تا از این راه امام را به چالش بکشند و به کشمکش های داخلی گرفتار کنند و از رهبری نهضت اسلامی ایران بازدارند.

۲. با پندار اینکه امام از نظر علمی از علمای نجف پایین تر است دلخوش بودند که امام در نجف در مباحث علمی یارای عرض اندام در برابر بزرگان آن حوزه را ندارد و تفوق و برتری مراجع نجف از او کاملاً آشکار می شود و همگان در می یابند که او در مقام اعلیت قرار ندارد و مقلدین از تقلید او خودداری می ورزند و او شکست می خورد.

۳. امام در نجف به علت دور بودن از ایران و نداشتن دسترسی به یاران و همراهان و بی خبری از حوادثی که در ایران روی می دهد، نمی تواند نهضت اسلامی را به درستی رهبری کند و مبارزه و مبارزان را به درستی سامان دهد. از این رو، دیری نباید که کانون و پایگاه خروش و خیزش به سردی و سستی گراید و از میان برود.

پس از استقرار امام در نجف، نفوذی هایی که سالیان درازی در آن حوزه جا خوش کرده و در بازداشتن عالمان و بزرگان آن حوزه از مبارزه با استعمار و استکبار و زورمداران حاکم در کشورهای اسلامی نقش بسزایی داشتند، برای شعله ور کردن آتش اختلاف میان امام و حوزه علمی نجف دست به کار شدند و اعلامیه ضدامام همراه با اهانت و نسبت های ناروا به او منتشر کردند؛ با پندار غلط که امام حتماً به آن پاسخ خواهد داد و آنها نیز در اعلامیه دوم تندتر و بی پرواتر بر امام می تازند و تنور اختلاف را کاملاً گرم می کنند.

لیکن امام برخلاف پیش بینی آنها هیچ گونه واکنشی از خود نشان نداد و از کنار آن شب نامه به مصداق «واذا مروا باللغو مروا کراماً» بی اعتنا و بی تفاوت گذشت. دو تن از اساتید نجف (بنابر روایتی آقایان رضوانی و حسین راستی) نزد امام رفتند و عرض کردند یا خودتان به نسبت های ناروایی که در آن شب نامه بر شما وارد کرده اند پاسخ دهید، یا به ما اجازه دهید که از شما دفاع کنیم و به تکذیب آن اتهام ها بپردازیم. امام پاسخ داد: «دیگر فرصتی برای دفاع از خود نمانده است. اگر فرصتی باشد باید از اسلام دفاع کرد؛ بروید از اسلام دفاع کنید.» (نزدیک به این مضامین) در این پاسخ کوتاه امام هزار نکته باریک تر از مو نهفته است که بررسی آن از مجال این نوشتار بیرون است و باید در وقت و فرصت دیگری آن را به صورت مفصل مورد بررسی قرار داد.

رژیم شاه و دستیاران و کارشناسان او به این امید بودند که امام در برابر عالمان برجسته

اندیشه و انگیزه شاه از تبعید امام به نجف بی خبر ماندن او از اوضاع ایران و قطع رشته ارتباط او با یاران و همراهان بود که عملاً دیدیم دور بودن امام از وطن و ملت کوچکترین خللی در تداوم نهضت نداشت بلکه فرصت بهتری برای رهبری ملت و ایران و اوج مبارزه هموار ساخت

حوزه نجف از نظر علمی برتری نداشته باشد و مقام اعلی و مرجعیت او زیر سؤال برود و از این راه آسیب سنگینی بر او وارد آید و زمینه را برای در هم شکسته شدن قدرت و نهضت او هموار سازد. اما روزی که امام در مسجد شیخ انصاری (درود خدا بر او) درس آغاز کردند، نخبگان، صاحب نظران و اساتید فن در درس ایشان حضور یافتند و نه تنها در جایگاه علمی او کم و کاستی نیافتند، بلکه اذعان کردند که در مباحث و موضوعات علمی او نکاتی است که تا آن

روز به آن پی نبرده بودند. از این رو، حوزه نجف در برابر مقام علمی امام سر تعظیم فرود آورد. شماری از روی منیت به خود رخصت ندادند که برتری علمی او از بزرگان نجف را آشکارا اعلام کنند و به ناگزیر سکوت کردند و بی سر و صدا گذاشتند و گذشتند. شمار دیگر که از وجدان بیداری بر خوردار بودند با صراحت اعلام کردند تا زمانی که به درس او نرفته بودیم و مطالب علمی او به گوشمان نخورده بود خود را فارغ التحصیل می پنداشتیم لیکن پس از شنیدن نکات پیچیده و بغرنج درس او دریافتیم که هنوز باید درس بخوانیم. استاد دیگری اظهار کرده بود ما بر این باور بودیم که در علوم اسلامی نکاتی نیست که ما آن را در نیافته باشیم لیکن با حضور در درس او فهمیدیم نکات برجسته و سازنده ای در مسائل علمی وجود دارد که ما از آن بی خبریم.

حضور امام در نجف، برتری علمی او را بر دیگر مراجع و اعلی و اثبات رسانید و ترفند رژیم شاه را در این مورد نیز خنثی کرد.

آخرین اندیشه و انگیزه شاه از تبعید امام به نجف بی خبر ماندن او از اوضاع ایران و قطع رشته ارتباط او با یاران و همراهان بود که عملاً دیدیم دور بودن امام از وطن و ملت کوچکترین خللی در تداوم نهضت نداشت بلکه فرصت بهتری برای رهبری ملت و ایران و اوج مبارزه هموار ساخت که بررسی آن به مناسبت دیگری و مجال بیشتری واگذار می شود.

جمهوری اسلامی ایران و دستاوردهای استانی آن

مطالعه موردی استان گلستان

غلامرضا خارکوهی^۱

چکیده

مدتی است که قلم به دستان بی مروت داخلی و قلم به مزدان معاند خارجی با سوءاستفاده از مشکلات اقتصادی و معیشتی سال‌های اخیر، بر طبل تحریف و سیاه‌نمایی دستاوردهای بی‌شمار جمهوری اسلامی می‌کوبند. بدون شک این تبلیغات دروغین و پرهجمه، تأثیر منفی بر اذهان برخی از جوانان خواهد گذاشت. چرا که آنان هم کم‌تجربه‌اند و هم بسیار نشان بی‌کار و مجرد، و به خاطر مشکلات اقتصادی ناتوان از تشکیل خانواده هستند و آماده پذیرش تبلیغات مسموم دشمنان و بدخواهان. به همین سبب بحث جهاد تبیین اخیراً در بین فرهیختگان انقلابی مورد توجه قرار گرفته تا کوششی باشد در پاسخ به تحریفات فزاینده منتقدان و مخالفان. لذا مقاله زیر در همین راستا و در دو بخش تنظیم شده است: در بخش اول وضعیت استان گلستان در حکومت پهلوی به اختصار تشریح گردیده، و در بخش دوم خدمات چهل‌ساله جمهوری اسلامی در این استان معرفی شده است. این خدمات در

۱. تاریخ‌نگار انقلاب اسلامی





زمینه‌های مختلف اقتصادی، عمرانی، آموزشی، بهداشتی، منابع طبیعی و فرهنگی می‌باشد. البته به خاطر اجتناب از طولانی شدن بحث بسیاری دستاوردها ناگفته مانده است. این خدمات در قالب آمار و ارقام و به صورت مقایسه‌ای قبل و بعد از انقلاب اسلامی ارایه شده و مقطع زمانی این مقایسه، حکومت ۵۷ ساله رژیم پهلوی (سال‌های ۱۳۰۰ تا ۱۳۵۷) با حکومت چهل ساله جمهوری اسلامی (سال‌های ۱۳۵۸ تا ۱۳۹۷) می‌باشد.

کلیدواژه‌ها: ایران، انقلاب اسلامی، حکومت پهلوی، جمهوری اسلامی، دستاوردها، استان گلستان، راه‌سازی، برق‌رسانی، گازرسانی، مسکن، تلفن، تولید، صنعت، کشاورزی، اقتصاد، بهداشت، آب، مدرسه، دانشگاه، کتابخانه، کتاب و نشریه، ورزش، آزمایشگاه، گردشگری، جنگل و مرتع

مقدمه

روز ۲۱ آذر سال ۱۳۹۷ در آستانه چهلمین سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی، مؤلف با ارسال نامه مفصلی به جناب دکتر حسن روحانی رئیس‌جمهور وقت، نوشت:

... متأسفانه در سال‌های اخیر سازمان‌های دولتی و اجرایی رویه ناپسندی را در پیش گرفته‌اند و آن این که هر مدیری تنها گزارش دوره کوتاه مدیریت خود را به مردم ارایه می‌دهد و زحمات مدیران ادوار گذشته را یا اعلام نمی‌کنند و یا تضعیف می‌نمایند. این امر موجب شده که همواره آمارهای ناقص و اندک از عملکرد دولت جمهوری اسلامی در افکار عمومی نقش ببندد و زحمات و پیشرفت‌های چهل ساله این نظام، ناچیز قلمداد شود. در نتیجه رسانه‌های بیگانه و شیاطین داخلی با سوءاستفاده از این وضعیت، با هزار نیرنگ و دروغ در فضای مجازی، شبکه‌ها، نشریات و کتاب‌های خود چنین القاء می‌کنند که در دوره حکومت پهلوی، ایران بهشت برین بوده! ولی پس از پیروزی انقلاب اسلامی هیچ کاری در کشور انجام نشده است! در صورتی که خود دشمنان خارجی و مغرضان داخلی هم می‌دانند که ایران در دوره پهلوی یک زندان مخروبه بود، و با وجود آنکه دولت شاه نه تنها تحریم نبود، بلکه آمریکا و اروپا بهترین رابطه را با او داشتند و بیشترین حمایت را از او می‌کردند، ولی با این وجود، هشتاد درصد مردم ایران فاقد امکانات رفاهی و زیربنایی بودند و در فقر و فلاکت زندگی می‌کردند. در حالی که فقط در ده سال نخست دوره جمهوری اسلامی، بیش از همه عمر ۵۷ ساله رژیم پهلوی

به ملت بزرگ ایران خدمات رسانی شده است.

جناب آقای رئیس جمهور! بررسی‌ها و مستندات تاریخی نشان می‌دهد که طی چهل سال بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، حدود چهار میلیون پروژه کوچک و بزرگ، در زمینه‌های عمرانی، علمی، فرهنگی، صنعتی، اقتصادی و اجتماعی توسط نهادهای دولتی و با مشارکت مردم و بخش خصوصی، در نقاط مختلف ایران به اجرا درآمده که در تاریخ بی‌نظیر است. خدمات ارزنده فوق در شرایطی عرضه شده است که در طول این سال‌ها ملت و دولت ایران همواره مورد ظالمانه‌ترین تحریم‌ها و توطئه‌ها و دشمنی‌ها قرار داشته است. لذا از جنابعالی به عنوان رئیس قوه مجریه انتظار می‌رود که به وزارخانه‌ها، استانداران و سازمان‌های وابسته به دولت تأکید فرمایید خدمات چهل‌ساله جمهوری اسلامی را در زمینه‌های مختلف از سراسر کشور، جمع‌آوری و جمع‌بندی نموده و به طور مکتوب منتشر نمایند و در معرض دید عموم ایرانیان و جهانیان قرار دهند، و در این میان مدیرانی که در این امر مهم کوتاهی می‌نمایند نیز مورد بازخواست قرار گیرند.

اما شوربختانه این خواسته که آرزوی هر ایرانی فداکار بود محقق نشد و دولت به وظیفه خود در این زمینه عمل نکرد. تا آنجا که به جای دکتر حسن روحانی، آقای سید حسن نصرالله رهبر حزب‌الله لبنان خدمات و دستاوردهای مهم جمهوری اسلامی را در رسانه‌های جهان اعلام کرد. در حالی که اگر هر وزارتخانه و هر استان، آمار خدمات چهل‌ساله خود را در مقایسه با ۵۷ سال حکومت پهلوی تدوین و منتشر می‌کرد دانشنامه‌ای به حجم ۵۰ جلد می‌شد که دکان بسیاری از رسانه‌های معاند در داخل و خارج بسته می‌شد و نسل جوان آیندگان نیز درمی‌یافتند که انقلاب اسلامی با وجود توطئه‌ها و تحریم‌های ظالمانه، با عبور از صخره‌های سخت حوادث، خدماتی بسیار بیش از دوران پهلوی به ملت شریف ایران ارایه نموده است. البته این کوتاهی فقط از جانب دولتیان نبود بلکه نویسندگان و نهادهای انقلابی و نخبگان فرهنگی و اجتماعی نیز در این زمینه غفلت ورزیدند. ولی مؤلف با علاقه شخصی و تلاش زیاد اقدام به تدوین این دستاوردها در حوزه جغرافیایی استان گلستان نمود که خلاصه آن یافته‌ها در اینجا ارایه می‌شود. امید است این رویه در سایر استان‌ها نیز مدنظر قرار گیرد و به تدوین مشابه این مقاله بپردازند تا کارنامه چهل‌ساله نظام جمهوری اسلامی در استان‌ها کامل گردد.



طرح مسئله

انقلاب اسلامی در ۲۲ بهمن سال ۱۳۵۷ به پیروزی رسید و پنجاه روز بعد نظام جمهوری اسلامی با رأی بیش از ۹۸ درصد مردم جایگزین نظام شاهنشاهی در ایران شد. اما این به معنای واقعی استقرار دولت و سامان یافتن کامل امور در کشور نبود. بلکه سال اول را باید دوران گذار از نظام سیاسی سابق به نظام جدید نامید، زیرا برای استقرار کامل نظام جدید و برنامه‌ریزی جهت اجرای طرح‌ها و پروژه‌های عمرانی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی به ماه‌ها زمان نیاز بود. مخصوصاً که کشور ایران در ابتدای تأسیس جمهوری اسلامی یک خرابه بود که نه شهرهایش آباد بودند و نه روستاهایش؛ فقر و خرابی سکه رایج آن روز ایران بود. از سوی دیگر در سال ۱۳۵۸ در همه مناطق مرزی و قومیتی ایران، دشمنان ملت جنگ‌های داخلی و تجزیه طلبانه به راه انداخته بودند که وقت و انرژی زیادی از مسئولان دولت و بزرگان انقلاب را به خود معطوف می‌کرد. اختلافات سیاسی و تغییر در انتصابات و بازسازی ادارات و تأسیس نهادهای جدید نیز که لازمه هر انقلابی است کار زیادی می‌طلبید. به همین جهت برقراری امنیت و آرامش جامعه و استقرار سیاسی نظام جدید و بازسازی نظام قدیم در اولویت دولتمردان انقلاب قرار داشت. اما با وجود این مجموعه دولت جدید و سازمان‌های وابسته به آن، مخصوصاً نهادهای انقلابی از نخستین روزهای تأسیس جمهوری اسلامی، اقدامات عمرانی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و درمانی زیادی را به مردم سراسر کشور به ویژه مناطق محروم ارایه نمودند.

در هر صورت دولت جمهوری اسلامی با وجود توطئه‌های بی‌شمار دشمنان، مخصوصاً جنگ‌های داخلی در کشور و هشت سال تجاوز رژیم صدام به ایران با حمایت همه دُول امریکا، اروپا، شوروی، عربی و با توجه به تحریم‌های ظالمانه خارجی، در طول چهل سال گذشته خدمات فراوانی به ملت ایران ارایه نمود که حقاً در تاریخ ایران و همه انقلابات جهان بی‌نظیر است؛ به طوری که در این مدت بیش از صد هزار پروژه فقط در استان گلستان اجرا شده است. البته تدوین کامل آمار و توصیف این خدمات در زمینه‌های عمرانی، اقتصادی، اجتماعی، درمانی، فرهنگی، بهداشتی، آموزشی، علمی و زیربنایی کتاب مفصلی را می‌طلبد که امیدوارم سازمان‌های مربوطه، نسبت به تدوین و انتشار آن اقدام نمایند. اما ما در اینجا به طور مختصر شمه‌ای از این خدمات چهل ساله نظام جمهوری اسلامی را در استان گلستان از تاریخ ۲۲ بهمن سال ۱۳۵۷ تا ۲۲ بهمن سال ۱۳۹۷ به عنوان مشت نمونه خروار ارایه می‌کنیم. البته این آمارها به آن معنا نیست که استان گلستان با این اقدامات، اکنون بهشت روی زمین شده است! نه این طور نیست، کاستی‌ها و کمبودهای بی‌شمار این منطقه که از رژیم پهلوی به

دولت جمهوری اسلامی با وجود توپنه‌های بی‌شمار دشمنان، مخصوصاً جنگ‌های داخلی در کشور و هشت سال تجاوز رژیم صدام به ایران با حمایت همه‌دول امریکا، اروپا، شوروی، عربی و با توجه به تحریم‌های ظالمانه خارجی، در طول چهل سال گذشته خدمات فراوانی به ملت ایران ارایه نمود که حتماً در تاریخ ایران و همه انقلابات جهان بی‌نظیر است؛ به طوری که در این مدت بیش از صد هزار پروژه فقط در استان گلستان اجرا شده است

ارث رسیده، آنقدر زیاد است که با وجود این همه خدمات انجام شده در دوره جمهوری اسلامی، هنوز مشکلات زیادی دیده می‌شود. اما قابل انکار نیست که تلاش‌های انجام شده در طول چهل سال بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، چندین برابر حکومت ۵۷ ساله پهلوی‌ها است.

در شرایطی که دشمنان ملت ایران، در داخل و خارج کشور چنین وانمود می‌کنند که در دوره جمهوری اسلامی کاری نشده و هر پیشرفتی هست متعلق به گذشته است! عدم ارایه آمار خدمات بی‌شمار چهل ساله، موجب سوءاستفاده دشمنان می‌گردد. امام خمینی در تاریخ ۱۵ آذر سال ۱۳۵۹ در جمع استانداران سراسر کشور گفت:

مرغ یک تخم می‌کند، ببینید چقدر هیاهو می‌کند و چه فریادها می‌زند! اما شما کار می‌کنید و سکوت. خیال نکنید که ما برای خدا سکوت می‌کنیم. خیر، برای خدا کارهایتان را بگویید. برای اینکه شیاطین در این مملکت دنبال این هستند که بگویند هیچ کاری نشده و جمهوری اسلامی آمد و هیچی، مثل اول! این بی‌انصاف‌ها که خودشان افسار گسیخته هستند و هر شرارتی می‌خواهند بکنند، حالا می‌گویند در این انقلاب کاری نشده است. در صورتی که جمهوری اسلامی، با همه گرفتاری‌هایی که داشته در ظرف یک سال و نیم، دو سال بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، بیشتر از طول سلطنت پهلوی کار کرده است، لکن گفته نمی‌شود. در هر صورت این هم جزو نقص است. ما باید هر کاری می‌کنیم، شماها آقایان هر کاری که می‌کنید عرضه کنید به مطبوعات و در رادیو-تلویزیون. آقای [شهید] باهنر می‌گفت: پانزده هزار مدرسه تمام شده و این پانزده هزار به قدر ثلث تمام این کارهایی است که از اول تا حالا ساخته‌اند. خوب، اینها باید گفته بشود تا مردم بفهمند که چقدر خانه ساخته شده است. چقدر مسجد ساخته شده است. چقدر حمام ساخته شده است. چقدر زمین احیا شده است. چقدر آسفالت شده است؛ کار زیاد شده است. باید این کارها را به مردم گفت که خیال نکنند کاری نشده؛ و شیاطین هم نگویند که کاری نشد، کاری نشد.^۱

۱. تلخیص از فرمایشات امام خمینی (ره)، صحیفه/امام، ج ۱۳، ص ۳۸۹، تاریخ ۱۵ آذر سال ۱۳۵۹ ش.



بخش اول: استان گلستان در حکومت پهلوی

به راستی حکومت پهلوی در طول ۵۷ سال حاکمیت برای مردم استان گلستان چه کرد؟ در حالی که قیمت فروش نفت ایران در جهان به چهار برابر افزایش یافته بود و درآمدهای ارزی ایران چهار برابر شده بود، ولی شاه به جای آنکه این پول هنگفت را صرف پیشرفت و رفاه زندگی مردم نماید، صرف ساخت و خرید ملک و کاخ در داخل و خارج کشور برای خود و همسر و فرزندان و برادران و خواهرانش نمود، و به ژنرال‌های درباری بذل و بخشش کرد و به خرید تجهیزات نظامی از امریکا و انگلیس پرداخت.

لذا آن همه درآمد و سرمایه ارزی، دردی از فقر و بدبختی مردم نکاست. به طوری که حتی در زمینه طرح‌های زیربنایی مخصوصاً تأمین آب، برق، گاز، آموزش و راه و سدسازی نیز بی‌توجهی شد. در نتیجه اغلب شهرها و روستاهای استان گلستان در حکومت پهلوی دچار مشکل بودند. چنان که طبق نامه مورخ ۲۷ شهریور سال ۵۷ سازمان تعاون روستایی گرگان و دشت، تمام روستاهای نوار مرزی این استان به جز روستای گُرنند، همه فاقد آب آشامیدنی لوله کشی و فاقد حمام بودند.



وزارت کشاورزی و عمران روستائی

اداره کل تعاون و امور روستاهای

گرگان و گنبد کاوس

تاریخ ۲۷/۶/۵۷

شماره ۴۳۴

پیوست ۱-۲

اداره کل تعاون و امور روستاهای گرگان و گنبد کاوس

عطف به مرتومه شماره ۸۱/م-۵۷/۶/۱۶ در خصوص رسیدگی بنامه شماره ۱۹۲۸/م-۳۷/۵/۱۱۱

رئیس دفتر امور سیاسی و انتظامی در مورد احداث حمام در روستاهای نوار مرزی اتوک ضمن اعساده عین مرجوعه با استحضار می‌رساند بجز روستای گُرنند که این اداره یکبار حمام احداث نموده و دارای آب لوله کشی هم می‌باشد سایر روستاهای نوار مرزی فاقد آب و لوله کشی می‌باشند و با بررسی‌ها نتیجه تاکنون

در آن دوره پس از ۵۷ سال حکومت پهلوی، با آن که نه تحریمی بود و نه مشکل بودجه، بلکه همه قدرت‌های شرق و غرب عالم از شاه حمایت می‌کردند و همه کالاها را به ایران می‌فروختند، اما متأسفانه هنوز بسیاری از محلات شهر مهم و معروفی مثل گرگان که پایتخت املاک شاه و درباریان محسوب می‌شد و تیمسار مزین نماینده مخصوص شاه در این شهر مستقر بود، باز دچار مشکل آب و برق و راه و رفاه بودند. چنان که طبق گزارش مورخ ۲۲ آبان سال ۵۷ محلات شاهرضا (امام رضای فعلی) و طول چشمه (الغدیر فعلی) گرگان فاقد آب آشامیدنی بودند. علاوه بر این، سند فوق عمق نفوذ افراد زمین‌خوار را در سیستم اداری و سوءاستفاده از اراضی حاشیه شهر گرگان نشان می‌دهد.^۱

شماره ۱۰۵/۲۲۵۰۰
تاریخ ۵۷/۸/۲
پوست
ب ۴۰۰
از ۱۰۵
ساخته
سازمان اطلاعات امنیت
س.ا.ا.ک
درباره
مکتب

پرو ۱۷۲۲/۱۰۵-۵۶/۱۰/۳ و ۱۷۸۷/۱۰۵-۵۶/۱۰/۱۵ و ۲۰۴۹ و ۱۰۵/۲۰۲۰-۵۶/۲/۲۰
با توجه به موقعیت شهرگرگان که بعضی از زمینهای داخل محدوده از خدمات شهری حتی آب آشامیدنی محرومند (مانند کوی شاهرضا بعضی از نقاط خیابان آریامهر و طول چشمه و غیره) و نفر از زمین خواران معروف با سامی مظفرزاده (ازبستان بخشی) و کرمی از مدت قبل با خرید یک قطعه زمین ۶۰ هکتاری مزویی بفکر اصال نفوذ و قراردادی زمین مزبور در داخل محدوده شهرگرگان و تفکیک و فروش آن بودند (که مراتب طی شماره های پیروی بطور مشروح باستحضار رسیده) ولی با توجه به غیرقانونی بودن چنین عملی و ناراحتی و نارضایتی اهالی گرگان از چنین اصال نفوذ هائی پیرونده امر در استانداری بطوریکه درآمد میبود لیکن طی یکی دو ماهه اخیر که وضع مازندران از لحاظ مسائل تخریبی و آتش سوزی مسئولان منطقه را از رسیدگی به چنین اصالیه در نهنگد داشته بود در اواخر دوران خدمت مسئولان سابق استانداری مازندران و اواخر خدمت جناب استاندار جدید افراد مزبور با اصال نفوذ و حتی پرداخت رشوه موفق به انجام اصال غیرقانونی خود گردیدند و روز جاری در فرمانداری گرگان تعداد ۳۰ قطعه تفکیک شده از زمین مزبور بین کارمندان فرمانداری گرگان در حال قرعه کشی میباشد علیهذا با توجه به سخنان روز گذشته جناب نخست وزیر و مشاهده چنین اصال غیرقانونی مانند گذشته در مردم ناباوری ایجاد و اصلاح است سرعاً در اینمورد مجدداً رسیدگی گردد.

تیمسار مزین نماینده
دست ۱۳۰۰ مکتب امروزی
خسته اصلی روزنامه

۱. برای اطلاع بیشتر از اوضاع استان گلستان در دوره حکومت پهلوی رک: غلامرضا خارکوهی، استان گلستان در انقلاب اسلامی، تهران، عروج، ۱۳۹۱، سه جلدی.



حتی در اجرای پروژه بزرگی مثل ساختمان تالار فخرالدین اسعد گرگانی در شهر گرگان
آنقدر حیف و میل و سهل انگاری شد که شش سال بعد نشست کرد و با زلزله کوچکی که در
آبان سال ۱۳۶۴ آمد دچار صدمات مهمی شد.

شماره ۲/۵۵-م
تاریخ: ۶/۸/۲۷
پست

بسمه تعالی



جمهوری اسلامی ایران

وزارت ارشاد اسلامی

اداره کل ارشاد اسلامی استان مازندران

برادر عرب سرپرست دفتر مرکزی حراست وزارت ارشاد اسلامی

سلام علیکم -

احتراماً - باستحضار می‌رساند بر اساس دستور کتبی جنابعالی در تاریخ ۶۴/۸/۲۶

از تالار فخرالدین اسعد گرگانی واقع در گرگان بازدید بعمل آوردم که نتیجه بازدید، بشرح زیر می‌باشد:
تالار فوق با سرمایه بیت المال که در اختیار پیمانکاران دزد سرسپرده دوران ستفاهی باسپهر انگار
بنا شده، با آنکه مدت عمر این ساختمان ۷۰ سال بیشتر نیست، ساختمان بکلی نشست کرده و با وقوع -
زلزله کوچکی که در استان مازندران رخ داده در ب ورودی بکلی شکسته و همچنین لوستر معروف به زنبوری که
نصب در سالن بود حدود ده هزار تومان ارزش داشته که با احوال کاری به سقف کاذب متصل بوده در
اثر زلزله خرد شده است.

علامه اینکه امروز این ساختمان همانگونه که اشاره رفت با حدود ^{مبلغ} ۴۰۰۰۰۰ تومان از اول مسلمان
بنا شده اگر محافظت و مراقبت و دقت و تمهیدات اساسی و نگهداشت آن نشود ممکن است در سالهای -



مقالات

دوره سوم ■ سال بیستم ■ شماره ۷۴ و ۷۳ ■ پاییز و زمستان ۱۴۰۱



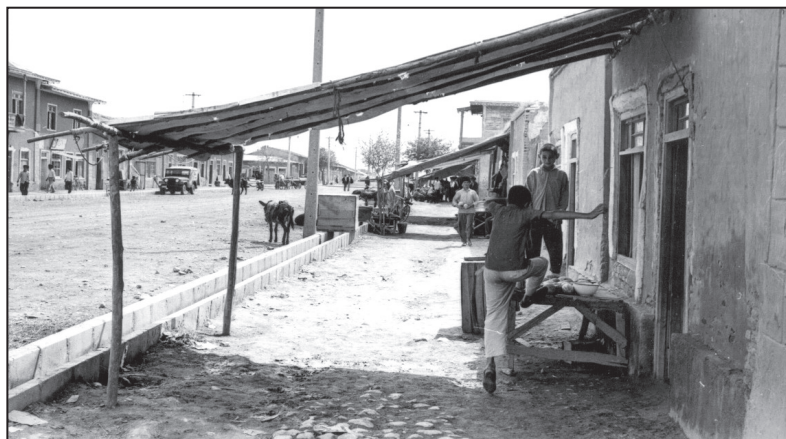
علاوه بر این، در سال ۵۷ بازار استان گلستان آکنده از محصولات خارجی بود. مثل برنج امریکایی، پنیر دانمارکی، گوشت استرالیایی، مشروبات الکلی، انواع لوازم خارجی، دکترهای هندی و... زیرا سیاست‌های غلط رژیم شاه در زمینه صنعت و کشاورزی موجب شده بود که حتی بسیاری از مواد غذایی مخصوصاً گندم و گوشت و لبنیات از کشورهای غربی وارد شود. لذا گندم از امریکا، گوشت یخ‌زده از استرالیا و آرژانتین و غیره وارد ایران و استان گلستان می‌شد. آقای شجاع‌الدین طباطبایی مسئول حزب رستاخیز شهرستان گرگان در سال ۱۳۵۵ در گزارشی نوشت:

زندگی تمام افراد این منطقه از بزرگ و کوچک از فعالیت در رشته کشاورزی تأمین می‌شود... بیش از هشتصد هزار نفر از سکنه محل و خانواده آنان و مهاجرین سایر استان‌ها و خانواده‌های کارگران مزارع کشاورزی در امر کشت و برداشت محصولات کشاورزی [استان گلستان] مشغول و از این مسیر زندگی می‌نمایند... بنابر این بهتر است که به جای اجرای سیاست واردات مواد غذایی و محصولات کشاورزی از خارج، با اجرای برنامه‌های حساب‌شده و دقیق به امر توسعه و بهبود کشت و برداشت محصولات کشاورزی به طور عملی توجه شود... و مملکت را از ورود مواد غذایی بی‌نیاز ساخت... کما اینکه روستانشینانی که تا چند سال قبل قسمت اعظم مواد غذایی خود و شهرها را از قبیل گندم، شیر، ماست، کره، تخم‌مرغ و مرغ، گوشت، حبوبات، پیاز، و میوه تأمین می‌نمودند، امروز دست از تولید برداشته و در اکثر دهات و روستاها، حتی تخم‌مرغ و کره و پنیر و میوه وارداتی مصرف می‌کنند... تمام مشکلاتی که در چند سال اخیر در مورد کمبودها دیده‌ایم، معلول این است که کشاورزی مملکت برنامه ندارد و نظام و ضابطه‌ای برای آن وضع نشده است.^۱

علاوه بر این باید به اختلاف در آمد در شهر و روستا در زمان رژیم پهلوی اشاره کنیم که در دهه پنجاه به تدریج افزایش یافت، به طوری که بر مبنای مصرف سرانه، این اختلاف از حدود دو برابر در سال‌های ۱۳۴۴-۱۳۴۳ به حدود چهار برابر در سال‌های ۱۳۵۵-۱۳۵۴ رسید^۲ و این نشانه فقیرتر شدن ۷۰-۶۰ درصد از جمعیت گرگان و دشت بود.

۱. آرشیو اسناد تاریخی مؤلف.

۲. حسین هنجی و فرهاد مهران، توسعه اقتصادی و نابرابری درآمد در ایران، تهران، بانک مرکزی و مرکز آمار ایران، ۱۳۵۶.



تصویری از شهر علی‌آباد کتول در سال ۱۳۵۷

در حالی که در آن دوره استان گلستان با وجود داشتن حدود ۶۰۰-۵۰۰ هزار هکتار اراضی قابل کشت و آب و هوای مستعد و نیروی انسانی فراوان، می‌توانست با اعمال سیاست‌ها و برنامه‌های صحیح، به قطب کشاورزی کشور تبدیل شود و نقش بارزی در افزایش درآمد ملی ایفا نماید، در این میان گروه تحقیقات اقتصادی دانشکده حقوق دانشگاه تهران که وابسته به خود رژیم بود، با انجام پژوهشی به بررسی وضعیت تر کمن صحرا (دشت گرگان) پرداخت که نتایج آن حکایت از اوضاع ناهنجار اقتصادی و اجتماعی این منطقه دارد. گزارش فوق که در تابستان سال ۱۳۴۷ تهیه شده از این قرار می‌باشد:

در قسمت شمال و شرق گرگان، دشت وسیعی قرار دارد که بیش از نیم میلیون مردم تر کمن در آنجا به زندگی مشغول‌اند. اینان در نهایت سختی و تنگدستی زندگی کرده و در مقایسه با وضع سایر روستاییان حومه شهرستان گرگان وضع بسیار بدی دارند. آب آشامیدنی آنان از آب باران است و آب انبارهایی ساخته‌اند که در مواقع بارندگی آب باران در آن جمع شده و در تمام مدت سال از آب آن استفاده می‌شود و معلوم است آبی که یک سال در یک مکان به طور راکد نگه داشته شود به چه صورتی خواهد بود، و به طور یقین آب آن قابل آشامیدن نیست. لیکن در آن صحرای خشک و شور هزار همان آب مایه حیات انسان‌هایی است که مورد خشم و استثمار صاحبان سرمایه و کاخ‌ها قرار گرفته‌اند... اکثریت دهات تر کمن صحرا فاقد حمام



است و تعداد دهاتی که دارای حمام است انگشت شمار بوده و آن دهات محل سکونت تر کمن‌های ثروتمند می‌باشد. تعداد مستراح در دهات این منطقه بسیار اندک است و در بعضی از دهات به طور کلی اصلاً وجود ندارد و کمبود آب نیز مزید بر علت گشته است. در دهات نسبتاً بزرگ این منطقه دبستان‌هایی وجود دارد که اکثراً چهار کلاس است و به طور نمونه در یکی از دهات به نام «یامپی» که دویست خانوار جمعیت دارد مدرسه‌ای با چهار کلاس وجود دارد و دانش‌آموزانی که بخواهند کلاس پنجم و ششم را نیز بخوانند باید به پهلوی‌دژ [شهر آق‌قلای فعلی] که مرکز بخش است بروند، و چون راه دور است لازم است این دانش‌آموزان در آنجا سکونت اختیار کنند و بدی وضع اقتصادی باعث می‌شود که اکثریت قادر به ادامه تحصیل نباشند. تنها یک دبیرستان در مرکز بخش (پهلوی‌دژ) وجود دارد که تنها سیکل اول تدریس می‌گردد و کسانی که بخواهند ادامه تحصیل بدهند باید به گرگان بروند، و به طور کلی ادامه تحصیلات تنها مخصوص فرزندان عده خیلی از تر کمن‌های ثروتمند می‌باشد...

زمین‌های زراعتی این منطقه از املاک خالصه و متعلق به دربار [خاندان پهلوی] است و قسمت عمده زمین‌های حاصل خیز این منطقه را عده‌ای پولدار و افسران بازنشسته [ارتش شاهنشاهی] در اختیار دارند... در این منطقه یک نوع حکومت نظامی برقرار است و ظلم و زور زیاد باعث ایجاد مردمی ترس زده شده و اکنون این مردم به صورت فئری هستند که با فشار آن را جمع کرده باشند و حادثه‌ای لازم است که این فئر را باز کند... فساد از قبیل تریاک و شیر و فحشا بسیار رایج است و... اکثراً به علت داشتن ناراحتی‌های زیاد و فقر اقتصادی، جهت تسکین آلام روحی خود به این ماده پناه می‌برند...^۱

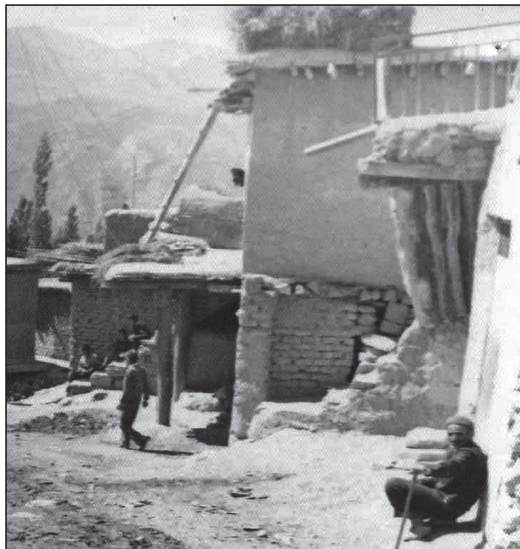
به این ترتیب در دوره پهلوی هر سال اقتصاد کشاورزان و معیشت روستاییان رو به افول گذاشت، به طوری که سهم بخش کشاورزی از درآمد ناخالص ملی از ۳۶/۶ درصد در سال ۱۳۳۸، با کاهش مداوم به ۸/۶ درصد در سال ۱۳۵۶ تنزل کرد و این نشانه زندگی سخت روستاییان و بدی وضع تولید کشاورزی در حکومت پهلوی بود.^۲ یکی از کارمندان اداره

۱. گروه تحقیقات اقتصادی، مطالعات روستایی در ایران، تهران، بی‌نا، ۱۳۵۷، ص ۸۵-۸۱.

۲. ابراهیم رزاقی، اقتصاد ایران، تهران، نی، ۱۳۶۷، ص ۲۰۹-۲۰۸.

املاک پهلوی گرگان مشاهدات خود را از آن سال‌ها چنین بیان می‌دارد:

من راننده مأمور وصول اداره املاک پهلوی بودم. مأمور وصول اموال گرگان سروان ارجمند اهل تهران بود که در سال ۱۳۵۲ حدود ۵۸ سال سن داشت. حوزه مأموریت ما هم از بندرگز شروع می‌شد و تاروستاهای واقع در حاشیه مرز ایران و ترکمنستان، یعنی از بندرگز تا بجنورد می‌رسید. حوزه مأموریت ما مثل چات و مراوه تپه و روستاها در آن زمان در فقر مطلق بودند. مخصوصاً ترکمن صحرا. اکثریت روستاها جاده، برق، آب و بهداشت نداشتند و واقعاً از نظر رفاهی زیر صفر بودند. فقر و بدبختی از چهار دیواری روستاها می‌بارید...^۱



سیمای فلاکت‌بار روستاهای استان گلستان در حکومت پهلوی

در چنین شرایطی فقر و بدبختی چنان بر شهرها و روستاهای استان گلستان غالب شده بود که گاهی مؤسسات خیریه خارجی برای فقرای این منطقه مواد غذایی می‌فرستادند. اما همین کمک‌ها هم توسط عوامل حکومت حیف و میل می‌شد و درست توزیع نمی‌گردید. به طور مثال در تاریخ ۱۳۴۱/۱۱/۱۰ تعداد ۲۲۲۲۲ کیسه آرد ۴۵ کیلویی توسط مؤسسه خیریه کاره - یکی از مؤسسات خارجی - برای کمک به مردم فقیر گرگان و دشت به وسیله قطار به گرگان ارسال شد. قرار بود این آوردها با همکاری فرماندار و جمعیت شیر و خورشید سرخ به

۱. مصاحبه مؤلف با نامبرده.

تدریج بین افراد بی بضاعت تقسیم شود.

در گام نخست بنا شد ۱۰۰۰ خانواده از فقرای ساکن هفتاد روستای بخش رامیان نفری دو کیسه آرد دریافت نمایند. اما از گرگان تا رامیان مورد حیف و میل قرار گرفت تا آنجا که هیأتی از تهران برای بررسی به گرگان آمد و طباطبایی فرماندار گرگان برکنار شد. ولی فساد اداری چنان در حکومت پهلوی عمیق بود که از شخص شاه و خاندانش تا تیمسار مزین «نماینده مخصوص شاه در گرگان و گنبد و بجنورد» و فرماندار گرگان را در بر می گرفت. سند زیر تنها یک نمونه از گزارشات اینگونه حیف و میل ها و حق کشی ها در ادارات استان گلستان در دوره پهلوی است که از آشوب اسناد محرمانه ساواک (سازمان اطلاعات و امنیت رژیم پهلوی) استخراج شده است.



محرمانه

اطلاعات واصله در مورد توزیع آرد از موسسه خیریه کاره و برکاری طباطبایی

فرماندار سابق گرگان حاکمست که:

در تاریخ ۱۰/۱۱/۴۱ بوسیله قطار راه آهن درحدود ۸ واگن حاوی ۲۲۲۲۲ کیسه آرد ۵۴ کیلوگی از طرف موسسه خیریه کاره جهت افراد بی بضاعت شهرستان گرگان ارسال گردیده بود که یکی از کارمندان شیروخورشید سرخ با اتفاق نماینده فرمانداری آرد های مزبور را تحویل کارخانه صنعتی حمل مینماید و بتدریج از تاریخ ۱۸/۱۱/۴۱ آرد های مورد بحث بمنظرفه رامیان حمل و در گاراژ فتح الله منتظری متمرکز میگردد.

بمنظورتوزیع بخش آرد های مذکور کمیته ای با حضور بخشدار، شهردار، رئیس و مدبرعامل شیروخورشید سرخ محل - رئیس انجمن شهر - کدخدای نماینده موسسه کاره محل تشکیل و در مورد نحوه بخش آرد های اهدائی تصمیمات لازم اتخاذ و صورت ۷۶ قریه رامیان از بخشداری محل اخذ میشود.

طبق نظر کمیته مزبور درحدود ۱۰۰ نفر از سکنه رامیان بی بضاعت تشخیص داده شده که بهر یک از آنان دو کیسه آرد توزیع شود ولی در اثر بی نظمی و هجوم افراد بی بضاعت هنگام بخش آرد های اهدائی برخی از افراد بهیشت از حد معین آرد دریافت داشته و هدای نیز از دریافت آن محروم گردیده اند.

بعلاوه درحدود ۵۰ کیسه آرد نیز بین کارگران کارگاه های افراد منتفذ محل

محرمانه



محرمانه

تقسیم شد ماست .

ضمناً در قراره اطراف رامیان آرد های مذکور تحت نظر يك كمیته محلی توزیع میشده
و كمیته مزبور در هر قریه صورت اشخاص بی بضاعت را بفتح الله منتظری (مدیر عامل)
ارافه نموده تا در زمین این قبیل افراد بخش نماید لکن تا مبرده از موقعیت خود
سو استفاده کرده و آرد ها را به میزان کمتری در اختیار مستخدمان قرار میدهد .
مضافاً میرسد ی (مسئول تقسیم آرد های اهدائی از طرف موسسه مزبور) و تقس
رسول زاده (تاجر که کارخانه وی محل حمل آرد های مذکور از گران به بخش
رامیان بوده) در امر توزیع آرد های مزبور سو استفاده نمود مآند .
بطوریکه چون در این سو جریانات طباطبائی فرماندار سابق گرگان در انجام
وظیفه محوله قصور و مساعدت نموده بود لذا از طریق مرکز اخذ ار و از دست فرمانداری
معزول گردیده . ه .

محرمانه

محرمانه
در این خصوص که در این باره
تلفظ نموده به ترتیب آرد از زیر دست
سابق گرگان به در دست کرده و
تغییر کرده اند .
۲۲/۱۰/۴۰
از این رو در این باره

در این خصوص که در این باره
تلفظ نموده به ترتیب آرد از زیر دست
سابق گرگان به در دست کرده و
تغییر کرده اند .
۲۲/۱۰/۴۰
از این رو در این باره

۱۴۰۱



یکی دیگر از مشکلات و معضلات استان گلستان غارت مراتع بکر و چند هزار ساله استان گلستان بود که هر روز توسط شاه و وابستگان به دربار به یغما می رفت و تخریب می شد. به طور مثال تیمسار محمود امینی با مجوز وزارت کشاورزی در بهار سال ۱۳۵۵ دو هزار هکتار از مراتع این منطقه را تصاحب و نابود نمود.

به: سر جنگلداری کل منطقه گرگان و گنبد... شایسته است دستور فرمایید با همکاری و تشریک مساعی آقای محمود امینی از محدوده های مورد نظر با توجه به مدلول ماده ۵۶ بازدید به عمل آورده، ضمن تشریح تفکیک اراضی مزبور، موقعیت آن را از لحاظ وضع ثبتی با ارسال یک برگ کروکی مربوطه گزارش، ضمناً مرتعی نیز به مساحت ۲۰۰۰ هکتار جهت تأمین نظر نامبرده انتخاب و مراتب را اعلام دارند.

امضاء معاون وزارت کشاورزی و منابع طبیعی و رئیس سازمان جنگل ها و مراتع کشور.^۱

رئیس سازمان جنگل ها در حالی دستور بذل و بخشش دو هزار هکتار از مراتع ملی استان گلستان را به یکی از سران رژیم شاه به نام تیمسار محمود امینی می دهد که یک روستایی فقیر اجازه نداشت حتی ۲۰۰ متر از این گونه مراتع را برای ساخت کومه ای جهت سرپناه خانواده خود تصاحب نماید.

البته بذل و بخشش های منابع ملی به همین جا ختم نمی شد، به طوری که در نامه زیر مربوط به تاریخ ۱۳۵۳/۳/۲ مشاهده می کنید جناب وزیر کشاورزی و منابع طبیعی شاهنشاهی ایران چنان با خیال راحت دستور تحویل هزاران هکتار جنگل از جنگل های مهم و حیاتی کشور از جمله استان گلستان را صادر می کند که گویی هزار برگ چغندر را می بخشد! مقتضی است دستور فرمایند، جهت اجرای طرح های توسعه عملیات دامپروری، نسبت به تحویل اراضی به شرح زیر:

۱. یک هزار هکتار زمین از اراضی ملی شده، واقع در جنوب شرقی شهرستان شاپور، کیلومتر ۱۰
۲. چهارصد هکتار زمین از مرتع قره آغل واقع در کیلومتر ۴۸ جاده تبریز - مراغه

۳. یک هزار هکتار اراضی جنگلی دلند واقع در کیلومتر ۷۰ جاده گرگان - شاهپسند به سازمان دامپروری کشور، اقدام لازم معمول و نتیجه را گزارش نمایند.^۲

۱. آرشیو قدیم اداره کل منابع طبیعی

۲. همان.

در حالی که قیمت فروش نفت ایران در جهان در دوره پهلوی به چهار برابر افزایش یافته بود و درآمدهای ارزی ایران چهار برابر شده بود، ولی شاه به جای آنکه این پول هنگفت را صرف پیشرفت و رفاه زندگی مردم نماید، صرف ساخت و خرید ملک و کاخ در داخل و خارج کشور برای خود و همسر و فرزندان و برادران و خواهرانش نمود، و به ژنرال‌های درباری بذل و بخشش کرد و به خرید تجهیزات نظامی از امریکا و انگلیس پرداخت

علاوه بر این، در بعد سیاسی نیز شاه و سازمان‌های دولتی و مراکز قدرت در شهرها و روستاها، مردم و کارمندان و کارگران و کسبه را برای عضویت در حزب رستاخیز که تنها حزب سیاسی کشور بود و زیر نظر شخص شاه قرار داشت اجبار می‌کردند. زیرا شاه گفته بود هر کس مخالف این حزب است از کشور خارج شود. کسانی که حاضر به عضویت در این حزب نبودند از حقوق شهروندی محروم می‌شدند. بر همین اساس مردم در انتخاب نمایندگان مجلس نیز نقشی نداشتند. زیرا دولت شاهنشاهی هر کس را که مورد قبولش بود نامش را از صندوق به عنوان برنده انتخابات اعلام و وارد مجلس شورای ملی می‌کرد. به عنوان نمونه در سال

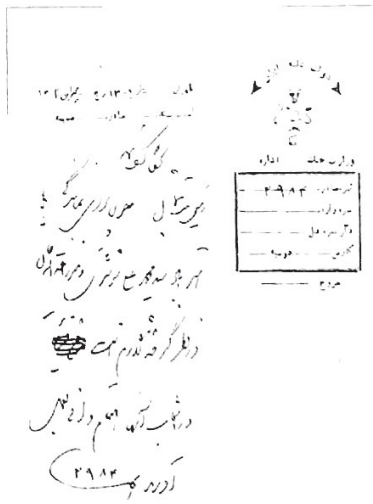
۱۳۰۲ سید محمدعلی شوشتری و در سال ۱۳۱۱ علی‌قلی خان هزارجریبی و در سال ۱۳۱۶ محسن همراز از حوزه انتخابیه گرگان و نیز در سال‌های ۱۳۱۱ و ۱۳۱۶ محمد آخوند از حوزه انتخابیه گنبد قابوس به عنوان نماینده تر کمن‌ها با دستور مستقیم دولت رضاخان از تهران به عنوان نماینده مجلس تعیین شدند و به دروغ از صندوق آرای مردم سر بر آوردند و به مجلس شورای ملی راه یافتند. بعد از کودتای ۲۸ مرداد سال ۳۲ تا سال ۵۷ نیز مقامات ارشد وابسته به دربار، فهرست افراد مورد نظرشان را طی جلسه محرمانه‌ای با هم انتخاب نموده و توافق می‌کردند که چه کسانی به عنوان برنده انتخابات هر حوزه در مناطق مختلف کشور تعیین و اعلام شود.



انتصاب نمایندگان استرآباد و گرگان توسط خاندان پهلوی

رئیس تب شمال، شخصاً کشف نماید

حزب برای نمایندگی استرآباد سید محمدعلی شوشتری^۱ و میرزا عبدالله خان در نظر گرفته شده، لازم است در انتخاب آنها اهتمام وافی به عمل آورید. نمره ۲۹۸۴ وزیر جنگ و فرمانده کل قشون



۱- سید محمدعلی شوشتری، فرزند آیت‌الله سید حسن مجتهد شوشتری جرایبی، در دوره پنجم مجلس شورای ملی از شهرستان گرگان موطن مادری خود به سمت نمایندگی انتخاب گردید. پس از پایان دوره مجلس به سمت مأمور مخصوص و رئیس تفتیش آستان قدس رضوی منصوب شد و از سال ۱۳۰۷ تا ۱۳۱۷ در سمت مریور مشغول بود. در سال ۱۳۱۷ به وزارت کشور منتقل شد و تا دوره شانزدهم مجلس شورای ملی، در سمت مشاور حقوقی و مستشار قضایی مشغول فعالیت بود. وی مجدداً

بخش دوم: خدمات چهل ساله جمهوری اسلامی در استان گلستان استقلال اداری و استان شدن منطقه

تأسیس استان گلستان - مستقل از مازندران - یکی از مهمترین دستاوردهای جمهوری اسلامی در این منطقه می‌باشد. زیرا منطقه استرآباد قرن‌ها بود که ایالتی مستقل و زیر نظر حکومت مرکزی محسوب می‌شد. اما متأسفانه در حکومت پهلوی این منطقه تبدیل به گروگان و دشت شد و زیر مجموعه جغرافیایی استان مازندران قرار گرفت. با آنکه بیشترین درآمد ملکی خاندان پهلوی از این منطقه بود ولی همواره در تقسیم بودجه عمرانی و اجتماعی حق مردم گروگان و دشت نادیده گرفته می‌شد و کمترین اعتبارات دولتی در اینجا خرج می‌شد. تا اینکه پس از حدود نیم قرن تلاش و اعتراض مردم این منطقه، استقلال اداری گروگان و دشت به نام استان گلستان، در آذرماه سال ۱۳۷۵ در کابینه دوم ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی تصویب و محقق شد. سپس ده‌ها اداره کل جدید تأسیس گردید، و به تدریج سی‌شهر و شهرستان با ادارات مختلف در این استان راه‌اندازی شد و به خدمات اقتصادی، عمرانی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی پرداختند.

علاوه بر این، یکی دیگر از دستاوردهای جمهوری اسلامی در استان گلستان تأسیس نهادهای مختلف انقلابی در این منطقه بود که فارغ از بروکراسی پیچیده اداری خدمات بی‌شماری به مردم شهرها و روستاها ارایه نمودند. مخصوصاً کمیته انقلاب اسلامی، سپاه پاسداران، بسیج مستضعفین، شوراهای اسلامی شهر و روستا، اداره اطلاعات، جهاد سازندگی، کمیته امداد امام، بنیاد شهید، امور تربیتی، بنیاد مستضعفان، ستاد اجرایی فرمان امام، ستاد نماز جمعه، جهاد دانشگاهی، هیأت هفت نفره، بنیاد مسکن و...

خدمات راه‌سازی

قبل از انقلاب در استان گلستان فرودگاه مسافربری وجود نداشت اما اکنون^۱ گروگان از برکت جمهوری اسلامی فرودگاه بین‌المللی دارد و سالانه حدود ۷۵ هزار نفر به این فرودگاه وارد و از آن خارج می‌شوند.

در رژیم پهلوی این منطقه فاقد بزرگراه بود. اما اکنون بیش از ۲۷۸ کیلومتر بزرگراه فنی و چراغانی داریم. یعنی خدمات جمهوری اسلامی در چهل سال گذشته نسبت به ۵۷ سال حکومت پهلوی ۲۰۰ برابر شده است.

از طرف دیگر قبل از انقلاب اغلب راه‌های روستایی استان گلستان جاده خاکی بودند و

۱. در این مقاله هر جا کلمه «اکنون» و «در حال حاضر» آمده منظور بهمن سال ۱۳۹۷ است.

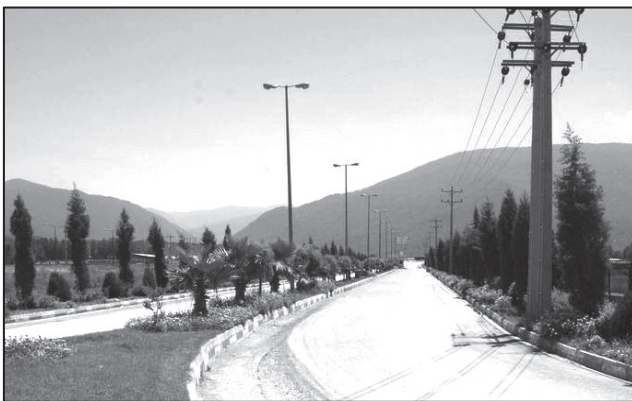


تنها ۲۵ روستا دارای راه آسفالت بودند. ولی اکنون ۹۵۵ روستا از راه روستایی مناسب و استاندارد برخوردارند.

قبل از انقلاب فقط ۸۷ کیلومتر از راه‌های روستایی استان گلستان آسفالت بود. ولی امروز راه‌های روستایی آسفالت شده استان به ۲۶۷۰ کیلومتر افزایش یافته و به سی برابر رسیده است. در سال ۵۷ فقط یک درصد از جمعیت روستایی استان گلستان از راه آسفالت بهره‌مند بودند، ولی الان بیش از ۹۸ و نیم درصد مردم روستاها از جاده آسفالت برخوردارند. قبل از انقلاب طول راه‌های شوسه و آسفالت روستایی استان ۳۳۴ کیلومتر بود ولی الان ۳۱۵۰ کیلومتر است. یعنی خدمات جمهوری اسلامی نسبت به دوره شاه، بیش از ۹ برابر افزایش یافته است.

در زمان رژیم پهلوی هیچ پل عابر پیاده‌ای در استان گلستان وجود نداشت. اما بعد از انقلاب اسلامی ۶۵ عدد پل عابر پیاده برای آسایش مردم احداث شده، یعنی در این زمینه رشد ۶۵ برابری داشته‌ایم.

علاوه بر این، پل‌های مواصلاتی در راه‌های روستایی استان گلستان از ۷۲۰ پل در سال ۵۷، به ۳۵۹۳ پل در سال ۹۷ رسیده است که رشد ۵ برابری را نشان می‌دهد.



توسعه خط آهن گرگان - اینچه برون تا مرز ترکمنستان و اتصال به راه آهن آسیای میانه، به اضافه احداث بازارچه مرزی اینچه برون با مغازه‌ها و اجناس فراوان بعد از پیروزی انقلاب نیز قابل توجه است.

قبل از انقلاب در استان گلستان سازمان بنادر و دریانوردی وجود نداشت اما از سال ۸۶ که این سازمان افتتاح و احداث شده تاکنون ۳۹۰ شناور تفریحی، خدماتی و صیادی در استان وجود دارد.

آب آشامیدنی روستایی و کشاورزی

در مدت ۵۷ سال حکومت پهلوی در استان گلستان تعداد روستاهای دارای آب شرب سالم ۱۵۰ روستا بود. اما در دوره چهل ساله دولت جمهوری اسلامی، این تعداد بارشد ۵/۵ برابری اکنون به ۸۵۲ روستا رسیده است. لذا در حال حاضر ۸۱ درصد از روستاهای استان گلستان از آب شرب سالم و لوله کشی و بهداشتی برخوردارند.

بعد از انقلاب برای اولین بار در استان گلستان ۱۵۳۰ کیلومتر از مسیر رودخانه‌ها نقشه برداری و تعیین حد حریم و بستر شده است. همچنین بعد از انقلاب ۲۸ هزار هکتار از اراضی کشاورزی استان گلستان زهکشی شده در صورتی که در دوره پهلوی هیچ کاری در این زمینه نشده بود.



تعداد سدهای استان گلستان قبل از انقلاب دو سد بود ولی اکنون به دوازده سد افزایش یافته و شش برابر شده است. ظرفیت آگیری سدهای بزرگ استان گلستان قبل از انقلاب ۱۱۷ میلیون متر مکعب بود که اکنون ۴۴۸ میلیون متر مکعب است؛ یعنی چهار برابر رشد کرده است.

وسعت شبکه‌های آبیاری و زهکشی در استان گلستان قبل از انقلاب ۲۱۰۰۰ هکتار بود که اکنون به ۴۲۰۰۰ هکتار افزایش یافته، یعنی دو برابر شده است. در این مدت تأسیس ایستگاه‌های سنجش آب از ۱۸۴ عدد به ۷۲۶ ایستگاه رسیده که چهار برابر شده است. تأمین و انتقال آب در قبل از انقلاب ده میلیون متر مکعب بوده و اکنون ۱۳۳ میلیون متر مکعب یعنی سیزده برابر شده است.

وسعت آبیاری اراضی کشاورزی استان گلستان (چه به صورت سنتی و چه مدرن) در دوره پهلوی جمعاً ۳۷۰۰۰ هکتار بود. ولی الان به ۷۳۰۰۰ هکتار افزایش یافته است که از این مقدار قبل از انقلاب ۲۱۰۰۰ هکتار از اراضی به روش مدرن آبیاری می‌شدند ولی الان ۴۲۰۰۰ هکتار.

خدمات برق‌رسانی

تعداد روستاهای دارای برق استان گلستان از ۳۱۶ روستا در سال ۵۷، به ۱۰۳۱ روستا در سال ۹۷ رسیده است. یعنی خدمات جمهوری اسلامی بیش از سه برابر عملکرد رژیم شاه در این زمینه بوده است. به طوری که الان همه روستاهای استان از نعمت برق برخوردارند، به جز چند روستای تازه تأسیس و کوچک بیست خانواری. به همین جهت تعداد مشترکین برق استان گلستان از ۸۲۳۷۶ مشترک در سال ۵۷، به ۷۱۶۲۲۱ مشترک در سال ۹۷ رسیده که رشد حدود نه برابری را نسبت به قبل از انقلاب نشان می‌دهد.

همچنین طول خطوط توزیع نیروی برق استان گلستان نیز از ۲۶۵۹ کیلومتر در سال ۵۷، به ۱۵۱۵۵ کیلومتر در سال ۹۷ رسیده، یعنی خدمات جمهوری اسلامی قریب به پنج برابر رژیم شاه بوده است.

قبل از انقلاب تعداد چاه‌های آب کشاورزی برقرار شده در استان گلستان ۱۹۰ حلقه بود. ولی این رقم در دوره جمهوری اسلامی به ۵۵۳۳ حلقه افزایش یافته، یعنی عملکرد جمهوری اسلامی ۲۸ برابر بیش از عملکرد دوره شاه بوده است.

احداث مسکن برای نیازمندان

در رژیم پهلوی هیچ واحد مسکونی برای مردم مستضعف استان گلستان احداث نشده، ولی جمهوری اسلامی با همکاری نهادهای مختلف جهاد سازندگی، بنیاد مسکن انقلاب اسلامی، بنیاد مستضعفان، کمیته امداد امام خمینی، سپاه پاسداران، بسیج، و اداره کل مسکن و شهرسازی و... بعد از پیروزی انقلاب بیش از ۱۵۰ هزار واحد مسکونی برای مستضعفان و بی‌خانمان‌ها و نیازمندان احداث و بازسازی کرده‌اند. برخی از این مسکن مستقیماً توسط نهادهای دولتی احداث شده و برخی با پرداخت نقدینگی و اعطای زمین و مصالح ساختمانی در شهرها و روستاهای استان گلستان ساخته شده‌اند.

برخورداری از نعمت گاز

در زمان رژیم شاه استان گلستان فاقد لوله کشی گاز بود. این در حالی بود که کشور ما بالاترین مخازن گازی جهان را داشت. اما این گاز یا بی جهت سوزانده می شد و هوارا آلوده می کرد یا تقریباً رایگان و با حداقل قیمت به شوروی سابق ارسال می شد. ولی امروز از برکت انقلاب اسلامی ۱۰۰ درصد شهرهای استان گلستان و ۹۵ درصد روستاهای این منطقه دارای لوله کشی گاز هستند و ۲۸۴۰ کارخانه تولیدی و واحد صنعتی مختلف هم از سوخت گاز استفاده می کنند و ۶۴ جایگاه گازرسانی (CNG) هم مخصوص اتومبیل ها در نقاط مختلف استان احداث شده که نقش اساسی در رفاه و آسایش مردم دارند.

جنگل و مرتع

قبل از انقلاب در استان گلستان تنها ۳۰۹۸ هکتار جنگل کاری شده بود، ولی این رقم بعد از انقلاب به ۷۶۵۹۱ هکتار افزایش یافت، یعنی حدود ۲۵ برابر رشد داشته است. قبل از انقلاب تنها دو پارک و تفرجگاه جنگلی جمعاً به وسعت ۱۱۰۰ هکتار در استان گلستان وجود داشت، ولی الان ۱۷ نقطه پارک و تفرجگاه جنگلی به وسعت ۵۷۰۵ هکتار داریم. علاوه بر این بعد از انقلاب سیزده بوستان (پارک) روستایی به وسعت ۲۵ هکتار در استان گلستان احداث شده که قبل از انقلاب حتی یک مورد هم وجود نداشت. بعد از انقلاب برای اولین بار حدود ۲۰۰۰۰ هکتار از اراضی مخروبه جنگلی برای کاشت درختان سریع الرشد مثل اوکالیپتوس جهت زراعت چوب به متقاضیان واگذار شده تا در صنایع چوب بهره برداری شود. در صورتی که قبل از انقلاب چنین کاری نشده بود و حتی بسیاری از جنگل های پر طراوت استان گلستان به نظامیان وابسته به دربار شاه اهدا می شد و آنها نیز درختان جنگلی را می بریدند و لوبیا روغنی می کاشتند. به همین جهت بسیاری از جنگل های این منطقه بعد از ملی شدن توسط شاه در دهه چهل و پنجاه به دست خود درباریان نابود شد.

اکنون پنج پایگاه و ایستگاه اطفاء حریق جنگل در استان گلستان احداث شده و برای حفاظت از منابع طبیعی ۸۰ درصد ماشین آلات و تجهیزات انفرادی و گروهی برای اطفاء حریق مهیا شده که در قبل از انقلاب یک مورد هم وجود نداشت.

علاوه بر این، برای اولین بار در دوره جمهوری اسلامی ۲۱ هزار هکتار در اراضی مرتعی کُپه کاری صورت گرفته، و در سطح ۴۰۰ هکتار نیز گیاهان دارویی کاشته شده، چهار نهالستان برای تولید نهال مرتعی احداث شده، برای ۱۲۸۰۰۰۰ هکتار از اراضی ملی



در دوره پهلوی هر سال اقتصاد کشاورزان و معیشت روستاییان رو به افول گذاشت، به طوری که سهم بخش کشاورزی از درآمد ناخالص ملی از ۳۶/۶ درصد در سال ۱۳۳۸، با کاهش مداوم به ۸/۶ درصد در سال ۱۳۵۶ تنزل کرد و این نشانه زندگی سخت روستاییان و بدی وضع تولید کشاورزی در حکومت پهلوی بود

به نام منابع طبیعی سند مالکیت صادر شده، در ۲۵۰۰ هکتار از اراضی شیبدار نهال‌های مثمر کاشته و علوفه کاری انجام شده، در ۲۴۰۵۰ هکتار از مناطق کانون‌های بحرانی طرح‌های بیابان‌زدایی اجرا گردیده، در مناطق شیبدار ۱۳۰۰ هکتار تراسبندی انجام شده، به اضافه در ۴۶۹۰۰۰ هکتار از اراضی استان گلستان عملیات آبخیزداری اجرا شده، همچنین تعداد ۱۶۳ بند خاکی و تعداد ۵۵۳ سازه گابیونی و بتنی و سنگی در حوزه‌های آبخیز برای حفظ منابع طبیعی احداث شده، که تمام موارد فوق از جمله اقداماتی است که فقط در دوره جمهوری اسلامی انجام گرفته و در حکومت پهلوی سابقه ندارد.

خطوط مخابراتی

قبل از انقلاب ۸۲۰۰ شماره تلفن ثابت در استان گلستان فعال بود ولی اکنون حدود ۶۰۰ هزار شماره، در زمان رژیم پهلوی حتی یک روستای استان گلستان دارای تلفن ثابت نبود. اما از برکت جمهوری اسلامی الان هزار روستای استان دارای تلفن ثابت می‌باشند. یعنی بیش از ۹۴ درصد از روستاهای استان تلفن ثابت دارند.

قبل از انقلاب تلفن همراه در ایران و استان گلستان وجود نداشت، ولی الان ۱۳۴۸۳۰۴ خط تلفن همراه اول در این استان فعال است و تقریباً به همین تعداد هم خطوط تلفن ایرانسل و رایتل وجود دارد.

همچنین قبل از انقلاب در هیچ روستایی اینترنت نبود، ولی الان بیش از ۸۷۲ روستای استان گلستان دارای اینترنت هستند. به عبارت دیگر الان ۹۲ درصد از روستاهای استان اینترنت دارند.

واحدهای صنعتی و تولیدی

تعداد واحدهای صنعتی دارای پروانه بهره‌برداری از ۵۶ واحد در سال ۵۷ به ۹۲۵ واحد در سال ۹۷ رسیده است که نشان می‌دهد خدمات جمهوری اسلامی در این زمینه نسبت به قبل از انقلاب ۱۶/۵ برابر رشد داشته است. همچنین میزان سرمایه‌گذاری در واحدهای صنعتی از ۴۵ میلیارد ریال در سال ۵۷ به ۲۰۱۴۴ میلیارد ریال در سال ۹۷ رسیده است که

رشد ۴۴۷ برابری را نشان می‌دهد. میزان اشتغال در واحدهای صنعتی در سال ۵۷ از تعداد ۴۲۳۰ نفر به ۲۲۵۱۰ نفر در سال ۹۷ رسیده که تقریباً ۵/۵ برابر شده است.

صدا و سیما

قبل از انقلاب شبکه تلویزیونی مستقلی در استان گلستان وجود نداشت. اما بعد از انقلاب، هم شبکه استانی سیما در این منطقه راه‌اندازی شد و ساختمان و تجهیزات پیشرفته‌ای به این منظور در بالای تپه زیبای شهر گرگان احداث و مستقر گردید که اکنون به طور شبانه‌روزی برنامه پخش می‌کند؛ و هم پوشش تلویزیونی شبکه‌های سراسری تهران در این منطقه توسعه یافت. لازم به ذکر است که قبل از انقلاب فقط دو کانال تلویزیونی شبکه سراسری در استان گلستان قابل مشاهده بود که بسیاری از نقاط هم نقطه کور و غیر قابل مشاهده بودند. البته اغلب مردم هم به لحاظ اعتقادی تلویزیون را به خاطر برنامه‌های مبتذل آن قبول نداشتند و هم به خاطر گرانی آن قادر به خریدش نبودند. آنها هم که داشتند سیاه و سفید بود.

رادیو گرگان تا سال ۵۷ دارای استقلال نبود و زیر نظر مرکز رشت در استان گیلان قرار داشت. قدرت فرستنده رادیو گرگان قبل از انقلاب ده کیلووات با چند ساعت برنامه فارسی و ترکیمنی بود. اما این رادیوی کوچک شاهنشاهی، از برکت جمهوری اسلامی امروز تبدیل به سه فرستنده پر قدرت و دیجیتالی و مدرن در استان گلستان شده که دارای مجهزترین مدرن‌ترین تجهیزات رادیویی است. شامل:

الف. فرستنده رادیویی ۲۲ بهمن گرگان؛ که به طور شبانه‌روز به پخش برنامه‌های تولیدی و محلی صدای فارسی مرکز گلستان و همچنین تقویت و پخش برنامه‌های شبکه سراسری صدای جمهوری اسلامی ایران می‌پردازد.

ب. فرستنده رادیویی ۱۲ فروردین بندر ترکمن؛ یکی از فرستنده‌های پر قدرت کشورمان محسوب می‌شود و در کرانه دریای خزر واقع شده و روزانه شانزده ساعت پخش دارد که پنج ساعت آن برون‌مرزی ترکمنی، یک ساعت محلی ترکمنی، یک ساعت تقویت روسی و نه ساعت آن هم تقویت و پخش شبکه سراسری جمهوری اسلامی ایران است. این فرستنده، کشور ترکمنستان و بخش‌هایی از سایر جمهوری‌های آسیای مرکزی و بخشی از افغانستان را تحت پوشش دارد و در بخش درون‌مرزی و محلی هم کل استان گلستان و بخشی از خراسان شمالی را پوشش می‌دهد.

ج. فرستنده رادیویی گنبد کاووس؛ این فرستنده در قسمت غربی شهرستان گنبد واقع شده و یکی از فرستنده‌های پر قدرت و در حال فعالیت می‌باشد.



یکی دیگر از مشکلات و معضلات استان گلستان غارت مراتع بکر و چند هزار ساله استان گلستان بود که هر روز توسط شاه و وابستگان به دربار به یغما می‌رفت و تخریب می‌شد. به طور مثال تیمسار محمود امینی با مجوز وزارت کشاورزی در بهار سال ۱۳۵۵ دو هزار هکتار از مراتع این منطقه را تصاحب و نابود نمود

علاوه بر این، یکی از ثمرات جمهوری اسلامی تأسیس شبکه تلویزیونی مستقل در استان گلستان است که از نیمه اول سال ۱۳۷۸ رسماً به بهره‌برداری رسید و اکنون شاهد پوشش ۹۹ درصدی تلویزیون در سطح استان گلستان می‌باشیم. مجموعه ساختمان تولید و پخش صدا و سیما، مرکز گلستان در زمینی به وسعت ۴۶ هزار متر مربع واقع شده و دارای یازده هزار متر مربع زیربناست و یکی از بهترین مراکز رادیویی و تلویزیونی کشور به شمار می‌رود. این مجموعه مجهز به سه استودیوی تولید و دو استودیوی پخش (فارسی و برون مرزی ترکی)، یک

استودیوی تولید و پخش سیما، بخش‌های ادیت و بازشنوایی، فنی، واحدهای تولید فارسی، ترکیمنی محلی و برون مرزی، خبر، صیانت و حفاظت اسناد، آرشیو و کتابخانه، مالی و اداری، نمازخانه، سالن ورزشی جام جم، رستوران و... است. در مجموع صدا و سیما، مرکز گلستان بعد از پیروزی انقلاب اسلامی با یک ایستگاه فرستنده پر قدرت تلویزیونی، ۱۲۱ ایستگاه زمینی و ماهواره‌ای و رله تلویزیونی، برنامه‌های مختلف شبکه‌های سراسری و محلی سیما را به سمع و نظر مردم استان می‌رساند. این مرکز گلستان با تعهد ۴۱۰۰ ساعت تولید رادیویی در سال و ۱۴۸۳ ساعت تولید تلویزیونی در سال، و پخش ۲۴ ساعته در حال فعالیت می‌باشد. لذا پیشرفت‌های صدا و سیما در این استان و سراسر کشور مدیون جمهوری اسلامی است. از سوی دیگر بسیاری از برنامه‌ها در دوره حکومت پهلوی، مبتذل و مروج فرهنگ غربی بود. ولی اکنون برنامه‌های صدا و سیما، سالم و سازنده و باریک‌دین فرهنگ و ارزش‌های مذهبی و ایرانی و در جهت تربیت و تعالی جسم و روح انسان‌ها پخش می‌شود.

سیلوسازی در استان

یکی از دستاوردهای مهم جمهوری اسلامی احداث سیلوی گندم توسط مهندسان ایرانی بود. این در حالی است که قبل از انقلاب تمام سیلوهای کشور توسط شرکت‌های اروپایی با هزینه گزاف ساخته می‌شدند. در این راستا در دوره پهلوی تنها دو سیلوی گندم - به ظرفیت جمعاً حدود ۳۲ هزار تن - در شهرهای گرگان و گنبد وجود داشت. ولی طی چهل سال بعد از پیروزی انقلاب این رقم به ۳۳ سیلو افزایش یافت، که ظرفیت آنها جمعاً بیش از ۸۰۰۰۰۰ تن است و همه این سیلوهای بعد از انقلاب به دست مهندسان ایرانی احداث شده است.



احداث ده‌ها سیلوی گندم در شهرهای مختلف استان گلستان بعد از انقلاب

توسعه ورزش همگانی

زمین‌های ورزشی روباز از ۱۰۴۰۲۵ مترمربع در سال ۵۷ به ۵۷۸۷۰۰ مترمربع در سال ۹۷ رسیده که رشد ۵/۶ برابری را نشان می‌دهد. فضاهای ورزشی سرپوشیده از ۴۹۷۵ مترمربع در سال ۵۷ به ۱۸۱۲۲۷ مترمربع در سال ۹۷ رسیده که رشد ۳۶/۵ برابری را نشان می‌دهد. علاوه بر این، در سال ۵۷ استان گلستان تنها شانزده سالن ورزشی داشت که سالن آزادی گرگان مهمترین آن بود. اما امروزه شاهد ۱۱۳ سالن سرپوشیده با مساحت ۱۱۶۰۶۴ مترمربع و ۸۸ فضای ورزشی روباز به مساحت ۷۷۵۱۱۸۵ مترمربع هستیم که از امکانات رفاهی بالایی برخوردارند. در سال ۵۷ تنها یک مجموعه ورزشی آزادی گرگان را داشتیم در حالی که ما هم اکنون دو استادیوم ۱۵۰۰۰ نفری گنبد و ۵۰۰۰ نفری کریم آباد گرگان را با ویژگی‌های بهتر از استادیوم آزادی در استان گلستان داریم. لذا بعد از انقلاب ما در زمینه تأسیس و توسعه سالن و فضای ورزشی حدوداً رشد ۸۰۰ درصدی داشته‌ایم. در زمان شاه، استان گلستان حتی یک ورزشگاه بانوان نداشت ولی بعد از انقلاب پانزده سالن اختصاصی برای بانوان ساخته شده است. برای اولین بار در گلستان بعد از انقلاب رشته ورزشی کبکی کشور در این استان تشکیل و راه‌اندازی شد. همچنین برای اولین بار بعد از انقلاب استان گلستان میزبان چهار رویداد بین‌المللی و جهانی در ورزش بود. برای اولین بار بعد از انقلاب، روستاهای استان گلستان دارای ۲۲۵ خانه ورزش، سالن ورزش و زمین ورزشی شدند. علاوه

بر این ۲۱۲ مکان ورزشی از طریق ماده ۸۸ قانون اساسی جمهوری اسلامی به بخش خصوصی واگذار شده است. استان گلستان بعد از پیروزی انقلاب برای اولین بار شاهد کسب رتبه‌های قهرمانی و مدال طلا توسط ورزشکاران گلستانی در مسابقات جهانی، آسیایی و کشوری شد. حتی در سال‌های اخیر مسابقه مهم ورزشی به صورت بین‌المللی در رشته‌های کبده، ووشو جام پارس، بسکتبال غرب آسیا و تور جهانی والیبال ساحلی در استان گلستان برگزار شد.

دانشگاه و آموزش عالی

مراکز آموزش عالی استان گلستان در قبل از انقلاب شش واحد بوده به نام: آموزشگاه جنگل و مرتع گرگان، انستیتوی فنی علی‌آباد کتول، کشاورزی گنبد، آموزشگاه پرستاری بویه گرگان، به اضافه دو مرکز دانشسرای تربیت معلم گرگان و سد و شمشگیر. اما در سال ۱۳۹۷ بر اساس آخرین آمار تعداد مراکز آموزش عالی با محاسبه علمی کاربردی در استان گلستان نود دانشگاه می‌باشد.

تعداد دانشجویان استان گلستان در قبل از انقلاب اسلامی حدود سیصد نفر بوده‌اند. اما بر اساس آمار سال ۱۳۹۷ اکنون حدود ۷۳۰۰۰ دانشجو در مقاطع مختلف تحصیلی در مراکز آموزش عالی استان مشغول تحصیل می‌باشند.



تعداد رشته‌های دانشگاهی استان گلستان قبل از انقلاب حدود ده رشته بوده، اما در حال حاضر حدود ۱۸۰ رشته دانشگاهی در استان گلستان وجود دارد. قبل از انقلاب در استان گلستان در مقطع تحصیلات تکمیلی دانشجو نداشتیم. اما در حال حاضر حدود ۱۵۰۰۰ نفر دانشجو در تحصیلات تکمیلی ارشد و دکترا مشغول تحصیل هستند.

قبل از انقلاب در استان گلستان اساتید عضو هیأت علمی نداشتیم جز حدود بیست نفر با مرتبه علمی مربی که در آموزشگاه جنگل و مرتع گرگان تدریس می کردند. اما در حال حاضر تعداد اساتید عضو هیأت علمی، حق التدریسی و استاد مدعو حدود ۳۶۳۰ نفر در استان گلستان می باشند.

قبل از انقلاب در استان گلستان دانشگاهی مختص خواهران نداشتیم ولی اکنون سه دانشگاه مختص خواهران داریم. علاوه بر این اکنون ۴۳۰۰۰ دانشجوی گلستانی دختر در مقاطع مختلف دانشگاهی مشغول تحصیل می باشند که تعداد ۸۰۰۰ نفر آنها در مقطع تحصیلات تکمیلی اشتغال دارند.

بهداشت و درمان

قبل از انقلاب تنها یک آموزشگاه پرستاری بویه گرگان را با ۷۶ دانشجو داشتیم. ولی الان یازده دانشکده با ۴۴۷۳ دانشجو در حوزه پزشکی و بهداشت و درمان در استان گلستان داریم. همچنین اکنون ۱۰۵ دانشجوی خارجی در رشته های پزشکی، دندان پزشکی و تخصص رادیولوژی در این استان مشغول به تحصیل می باشند در حالی که قبل از انقلاب چنین چیزی نداشتیم.

الان نوزده مرکز تحقیقات علوم پزشکی در استان گلستان وجود دارد که پیش از انقلاب حتی یک مورد هم نبود. میانگین سنی امید به زندگی در استان گلستان در زمان شاه ۵۷ سال بود که اکنون ۷۵ سال است. قبل از انقلاب تنها ۱۰ درصد خانواده ها به مراقبت های اولیه بهداشتی دسترسی داشتند ولی اکنون ۱۰۰ درصد آنها دسترسی دارند. قبل از انقلاب هیچ خانه بهداشتی در استان گلستان وجود نداشت اما اکنون ۶۰۹ خانه بهداشت احداث شده است.

در قبل از انقلاب ۱۵ درصد کودکان استان گلستان تحت پوشش انواع واکسیناسیون قرار داشتند. ولی بعد از انقلاب ۹۹ درصد تحت پوشش قرار گرفتند. به طوری که اجرای برنامه ملی ایمن سازی سلامت، در بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، منجر به ریشه کنی بیماری فلج اطفال، مالاریا، هاری، حذف بیماری سرخک، سرخه و جذام و حذف بیماری کزاز نوزادی در استان گلستان گردید.

تعداد مراکز خدمات جامع سلامت روستایی قبل از انقلاب در استان گلستان چهار مرکز بهداری بود که اکنون ۹۸ مرکز است. تعداد مراکز خدمات سلامت شهری قبل از انقلاب در استان گلستان دو مرکز بود که اکنون ۴۷ مرکز است. قبل از انقلاب تعداد شبکه





تأسیس استان گلستان - مستقل
از مازندران - یکی از مهمترین
دستاوردهای جمهوری اسلامی
در این منطقه می باشد. زیرا
منطقه استرآباد قرن ها بود که
ایالتی مستقل و زیر نظر حکومت
مرکزی محسوب می شد. اما
متأسفانه در حکومت پهلوی این
منطقه تبدیل به گرگان و دشت
شد و زیرمجموعه جغرافیایی
استان مازندران قرار گرفت

و مرکز بهداشت شهرستان دو مرکز بود که اکنون
چهارده مرکز در سطح استان گلستان فعال می باشند.
در حکومت پهلوی از میان هر ۱۰۰۰ نوزاد
روستایی متولد شده در استان گلستان ۱۰۴ نفر به
علت مشکل بهداشت و درمان در سال اول تولدشان
فوت می کردند ولی اکنون یازده نوزاد فوت می کنند.
قبل از انقلاب از هر ۱۰۰۰ کودک روستایی، تعداد
۱۱۰ کودک قبل از پنج سالگی به علت مشکل
بهداشت و درمان و فقر مالی خانواده فوت می کردند.
اما اکنون چهارده کودک می میرند.

همچنین در زمان شاه، میزان مرگ و میر زنان باردار روستایی در استان گلستان به دلیل
عوارض حاملگی و زایمان، از میان هر صد هزار زن روستایی ۲۴۵ نفر بود. ولی اکنون ۲۴ زن
فوت می کنند. پوشش زایمان ایمن برای زنان باردار گلستانی در قبل از انقلاب ۱۰ درصد
بود ولی اکنون ۹۹/۵ درصد است.

قبل از انقلاب در استان گلستان نه بیمارستان با ۶۰۰ تخت وجود داشت ولی اکنون ۲۵
بیمارستان با ۲۶۰۰ تخت وجود دارد. قبل از انقلاب هیچ تخت ویژه ای برای بیماران خاص
مثل بیماران بخش ICU، CCU، اطفال و نوزادان، ایزوله تنفسی، LDR (زایمان ویژه)، شیمی درمانی،
دیالیز و... وجود نداشت ولی اکنون ۷۹۳ تخت ویژه در بیمارستان های استان گلستان وجود دارد.
در آن زمان مرکز جراحی قلب در این استان وجود نداشت اما اکنون دو مرکز جراحی قلب
مشغول به فعالیت هستند. علاوه بر این، قبل از انقلاب سیزده آزمایشگاه تشخیص طبی در
استان گلستان وجود داشت ولی اکنون به ۹۷ آزمایشگاه افزایش یافته است.

تعداد واحدهای اورژانس در آن زمان فقط دو پایگاه بود که الان به ۵۲ پایگاه افزایش یافته
است. آن زمان پایگاه امداد و نجات بین شهری در استان وجود نداشت ولی پس از انقلاب
سیزده پایگاه بین شهری، به اضافه چهار پایگاه کوهستانی، دریایی و هوایی نیز تأسیس شده
است. قبل از انقلاب ده آمبولانس در استان گلستان وجود داشت و اکنون ۱۲۸ آمبولانس
در خدمت سلامت مردم است.

همچنین در آن زمان ۳۲ داروخانه در شهرهای استان گلستان فعال بود که اکنون به ۲۴۱
داروخانه افزایش یافته است. در آن زمان هیچ روستایی در این استان داروخانه نداشت اما
اکنون ۶۳ روستای استان گلستان دارای داروخانه است. قبل از انقلاب در این منطقه کارخانه

داروسازی وجود نداشت ولی اکنون دو کارخانه داروسازی فعال می‌باشند. آمارهای غیررسمی نشان می‌دهد که قبل از انقلاب حدود پنجاه پزشک در رشته‌های مختلف در استان گلستان فعالیت داشتند، ولی اکنون حداقل ۱۲۰۰۰ نفر از پزشک عمومی تا فوق تخصص در اینجا فعالیت می‌کنند.

آموزش و پرورش

خدمات بعد از انقلاب در زمینه تعلیم و تربیت فوق‌العاده زیاد است. به عبارت دیگر توسعه مدارس و دانشگاه‌ها در رشته‌های مختلف به طور گسترده در استان گلستان رشد داشته؛ به طوری که قبل از انقلاب حدود ۳۷ درصد از جمعیت ده تا ۴۹ ساله استان گلستان باسواد بودند، ولی اکنون حدود ۹۵ درصد باسوادند.

قبل از انقلاب کل مدارس ابتدایی، راهنمایی، دبیرستان، فنی و حرفه‌ای و شبانه‌روزی استان گلستان جمعاً ۱۸۷ مدرسه بود که ۷۰۴۹۳ دانش‌آموز در آنها مشغول به تحصیل بودند. اما اکنون تعداد کل مدارس استان جمعاً ۷۳۴۱ مدرسه با ۳۳۷۳۹۶ دانش‌آموز است. به بیان دیگر تعداد مدارس استان گلستان در دوره جمهوری اسلامی حدود چهل برابر مدارس دوره پهلوی شده است.

آمار تعداد آموزشگاه‌های استان گلستان

قبل از انقلاب (سال ۵۷)

جمع کل		شبه‌روزی			فنی و حرفه‌ای			دبیرستان			واحدی		ابتدایی	
		دولتی	غیردولتی	جمع	دولتی	غیردولتی	جمع	دولتی	غیردولتی	جمع			دولتی	غیردولتی
۱۸۷	جمع	۸	---	۸	۱۱	---	۱۱	۲۵	۲	۲۳	۵۴	۸	۴۶	۸۹
													۱۷	۷۲

بعد از انقلاب (سال ۹۷)

جمع کل		شبه‌روزی			فنی و حرفه‌ای			دبیرستان			واحدی		ابتدایی	
		دولتی	غیردولتی	جمع	دولتی	غیردولتی	جمع	دولتی	غیردولتی	جمع			دولتی	غیردولتی
۷۳۴۱	جمع	۶۷	---	۶۷	۴۸	۶	۴۲	۴۵۳	۸۰	۳۷۳	۶۵۲	۶۷	۵۸۵	۱۲۶۹
													۲۳۲	۱۱۳۶



خدمات شهرداری‌ها

یکی از تحولات بزرگی که بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در استان گلستان صورت گرفت توسعه و پیشرفت شهرهای منطقه است. در دوره پهلوی غالب محلات شهرهای این منطقه حتی دو شهر معروف گرگان و گنبد، خرابه بودند و شبیه کوره دهات‌ها؛ به طوری که خیابان‌ها و محلات مخروبه بودند و فاقد مدیریت شهری، و از نظر بهداشت و نظافت پر از مشکل. یک پارک شهر و گورستان خرابه، کوچه‌های تنگ و تاریک، مشکل فاضلاب و جوی‌های پر از موش و آشغال، کمبود حمل و نقل، فقدان کانال مناسب و مشکل سیل گیر بودن بسیاری از خیابان‌ها، فقر بهداشت و زیباسازی محیط شهری، بی‌توجهی به نمای ساختمان‌ها و مغازه‌ها، از جمله مشکلات شهرنشینی در استان گلستان بود. اما امروز انسان به هر شهری می‌رود زیبایی تحولات و دگرگونی‌ها را به خوبی مشاهده می‌کند. ما در اینجا بنا نداریم سی شهر استان را تک به تک مورد ارزیابی قرار دهیم بلکه فقط به دو شهر گرگان و گنبد اکتفا می‌کنیم. به طور مثال پیشرفت‌های شهر گنبد به این شرح است:



شهرداری‌های استان گلستان در دوره جمهوری اسلامی تلاش زیادی برای عمران و توسعه شهری به عمل آوردند

شهر گنبد کاووس قبل از انقلاب چهار بوستان داشت که اکنون به ۳۸ بوستان با رشد ۹۵۰ درصدی افزایش یافته. متراژ معابر شهری از ۳/۱ کیلومتر مربع به ۱۳/۷ کیلومتر مربع رسیده با ۴۵۰ درصد رشد. کل جدول کشی سطح شهر جمعاً ۲/۵ کیلومتر بود که اکنون ۱۱/۲ کیلومتر افزایش یافته با رشد ۴۵۰ درصدی. طول مسیرهای آسفالت شهر گنبد از

۲/۵ کیلومتر جمعاً به ۹/۷ کیلومتر افزایش یافته بارش ۳۹۰ درصدی. تعداد میادین سطح شهر گنبد از پنج میدان به ۲۲ میدان افزایش یافته بارش ۴۰۰ درصدی. تعداد المان‌های شهر از پنج مورد به پانزده مورد رسیده بارش ۲۰۰ درصدی. تعداد پیمانکاران مشغول در مدیریت شهری گنبد از یک شرکت به چهل شرکت افزایش یافته بارش ۴۰۰ درصدی. چراغ‌های راهنمایی و رانندگی از ۳۵ عدد به ۲۸۸ عدد افزایش یافته بارش ۸۰۰ درصدی. تعداد مینی‌بوس‌ها و اتوبوس‌های عمومی از پنج دستگاه به ۵۴ دستگاه رسیده بارش ۱۱۰۰ درصدی. تعداد تاکسی‌های شهری از ۴۸ دستگاه به ۹۵۹ دستگاه افزایش یافته بارش ۲۰۰۰ درصدی. تعداد تاکسی تلفنی از یک آژانس به ۵۳ آژانس افزایش یافته یعنی رشد ۵۳۰۰ درصدی. قبل از انقلاب هیچ دوربین ترافیکی در شهر گنبد وجود نداشت اما اکنون ۳۲ عدد وجود دارد یعنی رشد ۳۲۰۰ درصدی. حداکثر ارتفاع ساختمان‌ها در گنبد سه متر بود ولی اکنون هجده متر است یعنی رشد ۶۰۰ درصدی. تعداد پل‌های روی رودخانه سه دهانه بود ولی اکنون شش دهانه است یعنی رشد ۲۰۰ درصدی. دریاچه مصنوعی و تفرجگاه قبل از انقلاب در گنبد نبود ولی اکنون دو فضای این‌چنینی وجود دارد بارش ۲۰۰ درصدی.



احداث پارک‌های زیبا در مناطق مختلف استان بعد از انقلاب

در شهری مثل گرگان نیز در طول چهل سال بعد از انقلاب خیابان‌ها و کوچه‌ها آسفالت شده، کانال‌های انتقال فاضلاب و سیلاب به صورت سرپوشیده احداث شده. همچنین فلک‌های زیبا و متعدد، و چهارراه‌های مختلف و چندین فرهنگ‌سرا، باشگاه‌ها، پارک‌های مختلف، پل‌های عابرپیاده، پل‌های زیرگذر و روگذر برای تسهیل در عبور و مرور احداث شده.

دیوارسازی رودخانه‌های داخل شهر، زیباسازی معابر عمومی، بازگشایی خیابان‌های جدید، احداث اتوبان‌های داخل و اطراف شهر، احداث المان‌ها، پیاده‌روها، تأسیس ترمینال‌های مسافربری جدید در گرگان و سایر شهرها، احداث خط کمربندی جدید، میادین میوه و تره‌بار، ساختمان‌ها و آپارتمان‌های مختلف، بازسازی و ساماندهی مزار شهدا و گورستان‌های عمومی، آماده‌سازی پارک‌های داخل شهری و جنگلی حاشیه شهرها با امکانات و جاده و وسایل ورزشی مناسب، تجهیز روشنایی معابر عمومی، احداث زیارتگاه‌های شهدای گمنام، احیاء و مرمت امام‌زاده‌ها و ساختمان‌های بافت قدیمی شهر، و صدها خدمت ارزنده دیگر از جمله اقداماتی است که توسط شهرداری‌ها برای رفاه حال شهروندان گرگان و سایر شهرهای استان گلستان بعد از پیروزی انقلاب ارایه شده است.

ردیف	نوع خدمت	سال ۱۳۵۷	سال ۱۳۹۷	مشاهده
۱	متر از معابر شهری	۳/۱ کیلومتر مربع	۱۳/۷ کیلو متر مربع	۴۵۰٪ رشد
۲	تعداد بوستان‌ها	۴ عدد	۳۸ عدد	۹۵۰٪ رشد
۳	میزان جدول کشی سطح شهر	۲/۵ کیلومتر	۱۱/۲ کیلومتر	۴۵۰٪ رشد
۴	میزان آسفالت سطح شهر	۲/۵ کیلومتر	۹/۷ کیلومتر	۳۹۰٪ رشد
۵	تعداد میادین سطح شهر	۵ عدد	۲۲ عدد	۴۰۰٪ رشد
۶	تعداد المانهای سطح شهر	۵ مورد	۱۵ مورد	۲۰۰٪ رشد
۷	تعداد پیمانکاران مشغول در مدیریت شهری	۱ شرکت	۴۰ شرکت	۴۰۰۰٪ رشد
۸	چراغهای راهنمایی و رانندگی	۳۵ چراغ	۲۸۸ چراغ	۸۰۰٪ رشد
۹	تعداد اتوبوسها و مینی بوس های عمومی	۵ دستگاه	۵۴ دستگاه	۱۱۰۰٪ رشد
۱۰	تعداد تاکسی های شهری	۴۸ دستگاه	۹۵۹ دستگاه	۲۰۰۰٪ رشد
۱۱	مساحت سطح شهر	۷/۸ کیلو متر مربع	۳۰ کیلو متر مربع	۳۹۰٪ رشد
۱۲	تعداد ایستگاه های آتش نشانی	۱ ایستگاه	۴ ایستگاه	۴۰۰٪ رشد
۱۳	تعداد خودروهای آتش نشانی	۲ خودرو	۹ خودرو	۴۵۰٪ رشد
۱۴	زمان رسیدن به محل حادثه	۷ دقیقه	۴ دقیقه	۱۰۰٪ رشد
۱۵	تعداد سازمان های وابسته به شهرداری	۰	۲	۲۰۰٪ رشد
۱۶	تعداد دوربین های ترافیکی	۰	۳۲	۳۲۰۰٪ رشد
۱۷	تعداد (آژانس) تاکسی های تلفنی	۱ آژانس	۵۳ آژانس	۵۳۰۰٪ رشد
۱۸	ایجاد دریاچه مصنوعی و تفرجگاه	۰	۲ تفرجگاه و دریاچه	۲۰۰٪ رشد
۱۹	تعداد پل روی رودخانه	۳ پل	۶ پل	۲۰۰٪ رشد
۲۰	حداکثر ارتفاع ساختمان ها	۳ متر	۱۸ متر	۶۰۰٪ رشد
۲۱	ماشین بالا بر - نردبانی برای ساختمان های بلند مرتبه و امداد و نجات	۰	۲ دستگاه	۲۰۰٪ رشد

دستاوردهای انقلاب اسلامی در مدیریت شهرداری گنبد کاووس

میراث فرهنگی و گردشگری

در دوره جمهوری اسلامی توجه به آثار تاریخی در استان گلستان بسیار بیشتر از دوره حکومت پهلوی بوده است. به طوری که قبل از انقلاب تنها ۳۷ مورد از آثار تاریخی استان

گلستان در فهرست آثار ملی کشور ثبت شده بود که اکنون این رقم به ۷۸۸ مورد افزایش یافته، یعنی ۲۱ برابر رشد کرده است.

قبل از انقلاب در استان گلستان تنها برای یکی از آثار تاریخی تعیین حریم شده بود ولی اکنون هفده اثر دارای تعیین حریم است که نقش مهمی در حفظ این آثار دارد. قبل از انقلاب هیچ یک از آثار ناملموس استان گلستان ثبت نشده بود ولی الان ۶۷ اثر از میراث ناملموس منطقه ثبت رسمی شده است. قبل از انقلاب هیچ موزه‌ای در استان گلستان نداشتیم ولی الان سیزده موزه داریم که در معرض دید مردم است. قبل از انقلاب هیچ یک از آثار طبیعی استان گلستان ثبت نشده بود ولی الان ۲۲ اثر از میراث طبیعی منطقه ثبت رسمی شده است. علاوه بر این، بعد از پیروزی انقلاب اسلامی کارهای ارزشمند دیگری نیز در زمینه حفظ میراث فرهنگی و توسعه گردشگری صورت گرفته که از جمله حفاظت و مرمت بیش از پنج هزار قلم اشیای تاریخی و فرهنگی، ساماندهی بیش از هشت هزار قلم اشیای تاریخی و فرهنگی، ورود بیش از یازده هزار اشیای تاریخی و فرهنگی به اداره کل میراث فرهنگی استان گلستان به اضافه اختصاص صدها میلیارد ریال بودجه در این بخش می‌باشد؛ از جمله اینکه در سال ۱۳۹۷ حدود هفتاد میلیارد ریال به بخش موزه‌ها و اموال منقول فرهنگی منطقه اختصاص یافته است. قبل از انقلاب در این استان پنج هتل و سه میهمان‌پذیر و هشت واحد پذیرایی بود که اکنون به شانزده هتل و نه میهمان‌پذیر و ۲۹ واحد پذیرایی رسیده است. اکنون استان گلستان دارای دو هتل، هفت هتل آپارتمان، پنج پانسیون، ۶۷ خانه مسافر، ۲۲ اقامتگاه بومگردی، چهار اقامتگاه سنتی، ۶۹ دفتر خدمات مسافرتی، پانزده سفره‌خانه سنتی می‌باشد که قبلاً چنین اماکنی وجود نداشته است. قبل از انقلاب ۲۰۸ اتاق و ۵۶۵ تخت برای پذیرایی از مسافران و گردشگران وجود داشت که اکنون به ۱۱۴۳ اتاق و ۴۷۵۳ تخت افزایش یافته است. ظرفیت واحدهای پذیرایی قبل از انقلاب در استان گلستان ۱۱۸۰ نفر بوده که اکنون به ۱۵۵۰۲ نفر رسیده است. علاوه بر این تعداد شصت واحد گردشگری با سرمایه ۲۵۰۰ میلیارد تومان و ۲۵۰۰ اتاق و ۵۴۰۰ تخت در استان در حال احداث است.

واگذاری زمین کشاورزی به روستاییان

یکی از خدمات مهم جمهوری اسلامی در استان گلستان به خانواده‌های فقیر ساکن روستاها، ارایه زمین کشاورزی به آنان بود که از یک هکتار تا چند هکتار را در بر می‌گرفت. در این راستا در طول چهل سال گذشته هزاران خانوار روستایی صاحب زمین شدند. به طور مثال از ابتدای سال ۵۹ تاکنون بیش از ۱۲۰۰۰۰ هکتار زمین کشاورزی توسط نهاد



هیأت هفت نفره زمین (مدیریت امور اراضی فعلی) استان گلستان به بیش از ۱۰۰۰۰ خانوار روستایی نیازمند تحویل داده شده است؛ همچنین در همین مدت جهت کمک به رونق کشاورزی تعداد ۱۷۰۲ دستگاه تراکتور و حدود ۸۴۰ دستگاه سایر ماشین آلات و ادوات کشاورزی از جمله موتور پمپ آب زراعی به اینگونه افراد تحویل گردیده است. اگر به این ارقام، آمارهای واگذاری بنیاد مستضعفان، بنیاد علوی، ستاد اجرایی فرمان امام، جهاد سازندگی، سپاه پاسداران و سایر نهادهای انقلابی استان گلستان را در طول چهل سال بعد از انقلاب اسلامی اضافه کنیم آنگاه درمی یابیم که جمهوری اسلامی چه خدمات فوق العاده‌ای به نیازمندان روستایی ارایه نموده است.

افزایش تولیدات مختلف

تولیدات اصلی استان گلستان از پنج محصول در حکومت پهلوی به چهارده محصول در دوره جمهوری اسلامی افزایش یافت؛ به عنوان نمونه تولید سالانه رب گوجه‌فرنگی در سال ۵۷ از ۷۳۰۰ تن، به ۱۸۰۰۰ تن در سال ۹۷ رسیده که حدود ۲۵ برابر رشد داشته است. همچنین تولید سالانه آرد گندم از ۳۸۰۰ تن در سال ۵۷، به ۱۴۴۰۰۵۰ تن در سال ۹۷ رسیده، یعنی ۳۷۹ برابر رشد کرده است، تولید نئوپان از ۲۰۱۷۵۰ متر مکعب در سال ۵۷ به ۸۵۲۱۵۰ متر مکعب در سال ۹۷ رسیده، یعنی بیش از چهار برابر رشد داشته است. تولیدات الیاف و نخ مصنوعی از ۲۴۰۰ تن در سال ۵۷، به ۵۶۶۵۰ تن در سال ۹۷ رسیده، یعنی حدود ۲۴ برابر رشد کرده است. خوراک دام و طیور نیز از ۱۵۰۰۰ تن در سال ۵۷، به ۵۹۱۷۰۰ تن در سال ۹۷ رسیده، یعنی چهار برابر شده است.

همچنین تا پایان مهر ماه سال ۹۷ تعداد ۲۶ گروه صنعتی در قالب ۹۲۶ واحد تولیدی مشغول به فعالیت در استان گلستان می‌باشند. این تعداد در قبل از انقلاب (سال ۵۷) تنها چهار گروه صنعتی در قالب ۵۷ واحد تولیدی بوده است. تعداد گروه‌های صنعتی بعد از انقلاب نسبت به سال ۵۷، حدود ۶/۵ برابر شده است. علاوه بر این، در سال ۵۷، تعداد نه معدن به میزان ۲۵۰۰۰ تن در استان گلستان فعالیت می‌کردند. در حالی که این میزان در سال ۹۵ به ۵۶ معدن به میزان ۲۲۹۱۶۷۰ تن استخراج مواد معدنی (ذغال سنگ، سنگ لاشه آهنی، صدف، ید، سنگ آهک و سنگ نسوز) افزایش یافته است. یعنی بعد از انقلاب استان گلستان در استخراج مواد معدنی رشد نه برابری داشته است.

رونق صنایع گوناگون

تا پایان سال ۹۷ تعداد ۲۳ شهرک و ناحیه صنعتی در استان گلستان به بهره‌برداری رسیده، این در حالی است که قبل از انقلاب در این منطقه هیچ شهرک صنعتی وجود نداشته است. در حال حاضر مجموع شرکت‌های خدمات فنی-مهندسی استان گلستان ۳۵ مورد بوده که در زمینه‌های صنایع غذایی و دارویی، سیستم‌های مدیریت بهبود کیفیت، صنایع ماشین‌سازی و تجهیزات و... مشغول به فعالیت می‌باشند و در قبل از انقلاب این تعداد صفر بوده است. الان پانزده واحد صنعتی دانش‌بنیان در استان گلستان فعالیت می‌کنند در حالی که قبل از انقلاب یک مورد هم وجود نداشته است.

در قبل از انقلاب در حوزه صنعت، معدن و اصناف استان گلستان تعداد ۲۵۶۹ نفر اشتغال داشتند. ولی در سال ۹۷ این رقم به ۱۶۲۵۰۰ نفر افزایش یافته، یعنی بعد از انقلاب ۶۳ برابر شده است.

پس از انقلاب برای اولین بار، خدمات توسعه‌ای جدید در بخش صنعت، معدن و اصناف در استان گلستان شکل گرفت که شامل ایجاد شرکت‌های خدماتی فنی-مهندسی-شرکت‌های دانش‌بنیان-نظام مهندسی معدن-شرکت شهرک‌های صنعتی-شرکت نمایشگاه‌های استان-خانه صنعت و معدن-مراکز پژوهش صنعت و معدن-مراکز تحقیق و توسعه صنعتی-خدمات طراحی و مونتاژ آسانسور و... می‌باشد. این خدمات در قبل از انقلاب وجود نداشت. تعداد نمایشگاه‌های بزرگ برگزار شده در استان گلستان تا سال ۹۷، بیش از ۱۶۰ مورد بوده، در صورتی که قبل از انقلاب هیچ‌گونه نمایشگاه بین‌المللی و داخلی در این منطقه برگزار نشده است.

همچنین در استان گلستان میزان سرمایه‌گذاری در واحدهای صنعتی از ۴۵ میلیارد ریال در سال ۵۷، به ۲۰۱۴۴ میلیارد ریال در سال ۹۷ رسیده که رشدی ۴۴۷ برابری را نشان می‌دهد. در بخش معدن نیز در سال ۷۹، مقدار ۳۰ میلیارد ریال سرمایه‌گذاری شده بود که این میزان در حال حاضر به ارزش ۷۹۰ میلیارد ریال می‌باشد.

قبل از انقلاب جذب سرمایه‌گذار خارجی در بخش صنعت و معدن و اصناف در استان وجود نداشت. ولی تا پایان مهرماه سال ۹۷ این میزان به دو فقره رسیده که ارزش سرمایه‌گذاری آن معادل ۱۲۷۵ هزار یورو می‌باشد. اکنون صادرات صنعتی استان گلستان به ۳۷۵ هزار تن در سال به ارزش ۲۲۵ میلیون دلار رسیده و این اقلام به ۲۸ کشور آسیایی و اروپایی صادر می‌شود. در حالی که قبل از انقلاب فقط بخشی از پنبه تولیدی صادر می‌شد. اکنون در استان گلستان تعداد ۴۴ آزمایشگاه صنعتی وجود دارند که در زمینه‌های



مختلف از جمله صنایع غذایی و کشاورزی، میکروبیولوژی، مکانیک و فلزشناسی، صنایع بسته‌بندی و سلولزی، صنایع شیمیایی، صنایع ساختمانی و معدنی، کالبراسیون، اوزان و مقیاس‌ها و آزمون دوره‌ای وسایل توزین و سنجش، برق و الکترونیک، و تعیین عیار فلزات گرانبها فعالیت می‌نمایند. این در حالی است که هیچ آزمایشگاه استاندارد در قبل از انقلاب در این منطقه وجود نداشت.



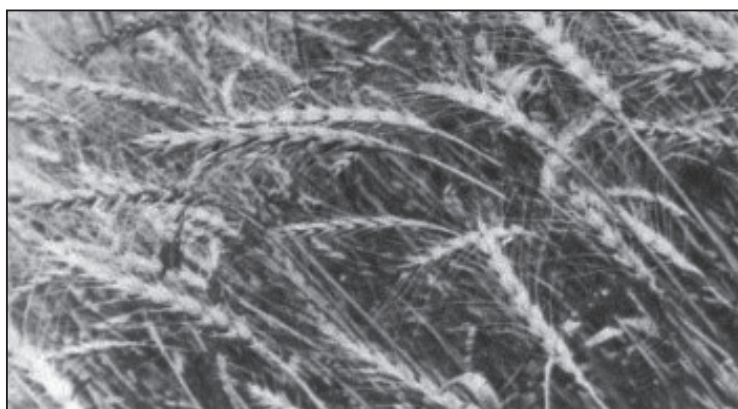
بخش کشاورزی و دام و طیور

قبل از انقلاب استان گلستان وارد کننده انواع محصولات (لبنی، پنیر، کره، گوشت مرغ، تخم مرغ و گوشت قرمز) از کشورهای خارجی بود. ولی الان صادر کننده آن هستیم. قبل از انقلاب این منطقه کمتر از پنجاه نفر کارشناسان فنی در عرصه‌های تولید داشت ولی الان ۸۵۰۰ کارشناس دارد. در سال ۵۷ کل تولیدات دامی استان گلستان شامل گوشت قرمز، مرغ، تخم مرغ، شیر و عسل جمعاً حدود دویست هزار تن بود که اکنون به ۶۳۰ هزار تن افزایش یافته است. یعنی تولیدات دامی بعد از انقلاب بیش از سه برابر شده است. قبل از انقلاب کل صید و پرورش ماهی در استان گلستان جمعاً حدود سه هزار تن بود که اکنون به بیست هزار تن افزایش یافته است. یعنی بعد از انقلاب ۶/۵ برابر شده است.

قبل از انقلاب کل تولیدات باغی درختی استان گلستان جمعاً ۴۴ هزار تن بوده که اکنون به ۱۹۵ هزار تن افزایش یافته است. یعنی تولیدات ۴/۵ برابر رشد کرده است. کل تولیدات زراعی قبل از انقلاب در استان گلستان مثل گندم، جو، برنج، کلزا، گوجه، سیب زمینی، علوفه

و... جمعاً ۱۲۲۷۰۰۰ تن بوده که اکنون به ۳۹۰۹۰۰۰ تن افزایش یافته، یعنی بیش از سه برابر شده است.

ضمناً استان گلستان اکنون در تولید سویا، خاویار و کلزا رتبه اول کشور و در تولید گندم، جو، آفتابگردان و گوشت مرغ رتبه دوم کشور، در تولید پنبه، پیله ابریشم و توتون رتبه سوم کشور را داراست و در تولید برنج، هلو، آلوی قطره‌طلا و خرمالو رتبه چهارم کشور را دارد. نکته دیگر اینکه در استان گلستان و در کشور قبل از انقلاب تنها موضوع قابل توجه در مراکز تحقیقات کشاورزی، «پنبه» بود. اما آمار شاخصه‌ها در سال ۱۳۹۷ نشان می‌دهد که تحقیقات شیلات و آبی‌پروری، کشاورزی و علوم زراعت، متناسب با قابلیت‌های اقلیمی استان و تنوع زیستی آن، پیشرو هستند.



خدمت به عشایر

یکی از قشرهای زحمت کش و محروم جامعه، عشایر استان گلستان هستند که با تولیدات گوشت، مواد لبنی، پشم و قالیچه نقش مهمی در رونق اقتصادی جامعه ایفا می کنند. متأسفانه در دوره حکومت پهلوی این قشر بسیار مورد بی مهری و ستم قرار گرفت و به همین جهت از دوره رضاخان تا محمدرضا شاه جمعیت آنها به شدت کاهش یافت. اما برخورد انسانی و حمایت های بی دریغ جمهوری اسلامی امید را در دل آنان زنده کرد. به طوری که بعد از انقلاب برای اولین بار مدیریت امور عشایری در گنبد تأسیس شد و طی سال های گذشته خدمات زیادی به آنان ارایه نمود که در گذشته سابقه نداشته است. از جمله: احداث ده مدرسه، ده فروشگاه تعاونی عشایری، چهار فروشگاه سوخت، نه انبار توزیع گاز مایع، یک ایستگاه شارژ گاز مایع به وسعت ۱۵۹۰ متر مربع، هفت پست دامپزشکی، ۲۲ انبار سوله به وسعت ۹۰۱۰ متر مربع، پنج ساختمان اداری برای خدمت رسانی به عشایر به وسعت ۱۶۲۸ متر مربع، احداث دو باسکول به حجم ۱۲۰ تن، احداث بیش از ۱۷۰ کیلومتر راه شوسه و آسفالت برای عشایر استان، احداث ۳۰۰ آب انبار (منبع زمینی) به حجم ۷۲۰۰ متر مکعب آب، احداث ۹۸ دهنه پل در مسیر راه های عشایر، احداث ۲۴ سرویس بهداشتی، ۶۶ بند خاکی به حجم ۴۴۹۰۰۰ متر مکعب، تعداد ۲۹ مورد بهسازی و لوله کشی چشمه های آب برای مصرف عشایر و دام هایشان به طول ۸۲ کیلومتر، و تعداد چهارده مورد محوطه سازی مجتمع های عشایری به وسعت ۱۰۷۶۶۰ متر مربع.



کتابخانه‌های عمومی

تا پایان سال ۹۷ تعداد ۲۳ شهرک و ناحیه صنعتی در استان گلستان به بهره‌برداری رسیده، این در حالی است که قبل از انقلاب در این منطقه هیچ شهرک صنعتی وجود نداشته است

تعداد کتابخانه‌های عمومی دولتی استان گلستان در سال ۵۷ کمتر از ده واحد بود. اما اکنون این تعداد به ۷۳ عدد رسیده، یعنی سه برابر شده است. علاوه بر این، قبل از انقلاب هیچ کتابخانه‌ای در روستاهای این استان تأسیس نشد. ولی بعد از انقلاب با کمک

نهادهای فرهنگی، آموزشی و مذهبی مخصوصاً توسط واحد تبلیغات جهاد سازندگی سابق، صدها کتابخانه روستایی با اهدا کتاب و قفسه و ضبط صوت و تجهیزات رایگان در مناطق روستایی استان گلستان راه‌اندازی شد که فقط هشتاد کتابخانه روستایی در سال‌های ۵۸ تا ۶۲ توسط این نهاد تأسیس شده است. حتی برای برخی از روستاها ساختمان‌هایی با زیربنای صد متر مربع توسط جهاد سازندگی احداث گردید و در اختیار جوانان روستایی قرار گرفت که شامل یک اتاق مخزن کتاب، یک سالن مطالعه، یک اتاق به عنوان دفتر انجمن اسلامی به اضافه حیاط و فضای سبز بود. چنین ابتکاری برای اولین بار در تاریخ ایران در دوره جمهوری اسلامی اجرا شد.

فرهنگ و ارشاد اسلامی

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در زمینه فرهنگ و هنر، توسط سازمان‌ها و ادارات مختلف، خدمات بی‌شماری به مردم استان گلستان ارائه شد که در اینجا فقط به چند رقم از خدمات اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی استان اشاره می‌کنیم: به طور مثال قبل از انقلاب فقط صد عنوان کتاب در این منطقه منتشر شده بود که الان به ۵۰۰۰ عنوان افزایش یافته است. قبل از انقلاب در استان گلستان ناشر کتاب نداشتیم، ولی اکنون ۵۸ ناشر داریم. بعد از انقلاب به منظور ترویج فرهنگ مطالعه و کتابخوانی در جامعه، تعداد دوازده نمایشگاه کتاب ملی با شرکت ناشران سراسر کشور در استان گلستان - شهر گرگان - برپا شد در حالی که قبل از انقلاب یک مورد هم انجام نشده بود.

قبل از انقلاب هیچ شرکت فیلم‌سازی در این منطقه وجود نداشت ولی الان ده شرکت در این زمینه فعالیت دارند. همچنین قبل از انقلاب تنها سی فیلم در اینجا ساخته شده، ولی بعد از انقلاب ۱۰۰۰ فیلم کوتاه و بلند در استان گلستان ساخته شده است. به اضافه تأسیس ۲۴۰ مرکز سمعی و بصری بعد از انقلاب در این منطقه. علاوه بر این، قبل از انقلاب در اینجا ۷۰۰ نمایش اجرا شده بود که بسیاری از آنها توأم با صحنه‌های ضد اخلاقی بود. ولی بعد از انقلاب



۸۰۰۰ نمایش مفید و ارزشمند در استان گلستان به اجرا درآمده است. قبل از انقلاب استان گلستان فاقد نشریه و مطبوعات محلی بود ولی اکنون ۱۱۱ نوع نشریه، خبرگزاری و سایت خبری محلی فعالیت می کنند. قبل از انقلاب حدود ۲۰۰ شاعر و نویسنده در استان گلستان داشتیم و اکنون ۵۰۰۰ نفر. قبل از انقلاب پانزده باب چاپخانه در استان گلستان داشتیم، ولی اکنون ۱۷۶ چاپخانه داریم. قبل از انقلاب فقط دو آموزشگاه آزاد هنری در استان گلستان داشتیم با ۶۰ هنرجو، ولی بعد از انقلاب ۲۱۰ آموزشگاه آزاد هنری داریم که حدود ۴۰۰۰ هنرجو در آنجا آموزش دیده اند. قبل از انقلاب حدود ۴۰۰ هنرمند در استان گلستان داشتیم و اکنون ۹۵۰۰ نفر. همچنین تأسیس چهار استودیو صدا بر داری، ۶۰ انجمن فرهنگی و هنری، ۱۹۲ کانون آگاهی و تبلیغات، و ۸۵ مؤسسه فرهنگی - هنری و قرآنی، به اضافه تأسیس صندوق بیمه هنرمندان با ۷۰۰ هنرمند بیمه شده از دیگر اقداماتی است که برای اولین بار در دوره جمهوری اسلامی در استان گلستان انجام شده و در دوره پهلوی در این منطقه وجود نداشت.



برپایی نمایشگاه های فرهنگی بعد از انقلاب در مناطق مختلف

سایر دستاوردها

آنچه در این مقاله به طور مختصر و اجمال و گزیده آمد به عنوان مشیت نمونه خروار بود. و گر نه افزایش کمی و کیفی کارنامه جمهوری اسلامی در طول چهل سال گذشته در زمینه های علمی، فرهنگی، عمرانی، اقتصادی و اجتماعی آنقدر وسیع است که نیاز به چند

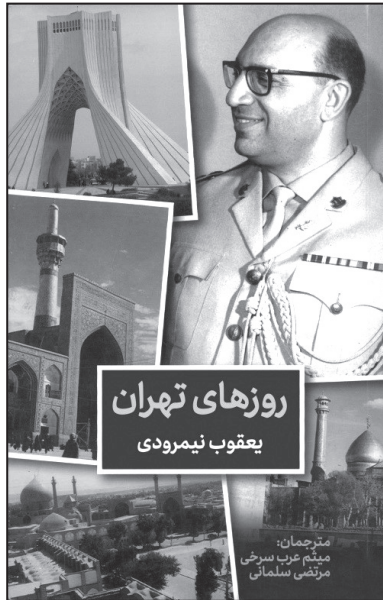
جلد کتاب دارد. به همین جهت بسیاری از آمار عملکردها در این مقاله نیامده است. مثلاً تعداد زنان گلستانی فعال در مشاغل اجتماعی در قبل از انقلاب ۱۰۴ نفر بودند، ولی اکنون به ۱۰۲۲۵ نفر افزایش یافته است.

احداث بازارچه‌های مرزی و هفتگی در روزها و نقاط مختلف استان گلستان برای اولین بار بعد از انقلاب، به اضافه افزایش تعداد ماشین‌آلات سبک و سنگین شخصی و وسایل ایاب و ذهاب عمومی داخل شهرها و روستاها و بین شهرها، تشکیل کلاس‌ها و جلسات آموزشی در زمینه‌های ترویج کشاورزی، دام و طیور، صنعت و معدن، سوادآموزی، بسیج، مسائل اخلاقی و مذهبی، فنی و مهندسی، اسلحه‌شناسی، مدیریت اداری، بهداشت و درمان، آموزش ضمن خدمت کارمندان، امور زنان، روانشناسی، خانواده، مشاغل مختلف، امداد پزشکی، صنایع دستی، هنر و ادبیات، سینما و تئاتر و... همچنین تألیف و انتشار صدها عنوان کتاب و هزاران مقاله علمی و فرهنگی، به اضافه برپایی هزاران سمینار علمی، همایش‌ها و نمایشگاه‌های فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی و جشنواره‌های مختلف فرهنگی و هنری (از جمله جشنواره پویانمایی فرهنگ رضوی، تئاتر، مطبوعات و...) در نقاط مختلف استان گلستان، انتشار میلیون‌ها پوستر و اطلاعیه سیاسی و فرهنگی و بروشور آموزشی، برگزاری هزاران مسابقه فرهنگی و ورزشی در شهرها و روستاهای منطقه، احداث هزاران مسجد و حسینیه و اماکن مذهبی در منطقه، سفر مکرر مقامات ارشد جمهوری اسلامی به استان گلستان اعم از رهبر معظم انقلاب، ریاست‌جمهوری، نخست‌وزیران سابق، وزراء و رؤسای قوه قضائیه و مجلس شورای اسلامی و مقامات دیگر و افزایش و رونق حوزه‌های علمیه شیعه و سنی و کثرت طلاب زن و مرد، خدمات بی‌شمار کمیته امداد امام خمینی و اداره کل بهزیستی به نیازمندان، برپایی مراسم عبادی-سیاسی نماز جمعه و افزایش تعداد برپایی مراسم نماز جماعت، نقش جوانان گلستانی در هشت سال دفاع مقدس و امنیت جامعه خصوصاً تقدیم چهار هزار شهید و حدود پانزده هزار جانباز و آزاده و مفقود، به اضافه اعزام حدود پنجاه هزار گلستانی به جبهه‌های جنگ با متجاوزان عراقی و نقش این استان در بازسازی مناطق جنگی و نقاط زلزله‌زده و محروم کشور، و هزاران اقدام ارزنده دیگر نیز مطرح است که شرح و توصیف آنها در این مقاله نمی‌گنجد.





انقلاب اسلامی و مسئله فلسطین



روزهای تهران

بخش اول

نویسنده: یعقوب نیمرودی
مترجمان: میثم عرب سرخی
مرتضی سلمانی

یادداشت

زمانی که در حال نگارش مقاله‌ای برای معرفی *روزهای تهران* در شماره قبل بودیم، فکر نمی‌کردیم که آماده‌سازی و طی کردن مقدمات چاپ کتاب تا این حد طول بکشد. از آنجایی که بسیاری از علاقه‌مندان در انتظار انتشار این اثر هستند، بر آن شدیم که تا زمان انتشار کتاب، از فرصت چاپ فصلنامه استفاده کرده و به صورت پیاپی بخش‌هایی از کتاب را منتشر نماییم. بدیهی است برخی از تصاویر که در مقاله معرفی کتاب در شماره قبل فصلنامه ۱۵ خرداد (۷۱ و ۷۲) آمده است، در شماره‌های بعد نیز تکرار خواهد شد. شایان ذکر است بنیاد تاریخ‌پژوهی و دانش‌نامه انقلاب اسلامی در نظر دارد تا سه عنوان کتاب نیمرودی را پس از ترجمه منتشر نماید؛ از این رو استفاده از نظریات محققان،



علاقه‌مندان، اساتید و دانشجویان محترم تا قبل از چاپ این آثار را با رؤیت و مطالعه پیشینی آن در فصلنامه برای خود مغتنم می‌دانیم. باشد که همگی با مشارکت در ارایه نظریات در راه‌یابی نسبت به یک مسیر صواب توفیق یابیم؛ ان شاءالله.

ذکر این نکته را لازم می‌دانیم که مقدمه ابتدای این اثر با هدف درج در کتاب نگارش یافته است و به دلایل مختلف بهتر دانستیم که مخاطب محترم از همین ابتدا اثر حاضر را با چهارچوب یک کتاب مورد توجه و مطالعه قرار دهد؛ و اگر تمام اثر در فصلنامه منتشر شد، مطلبی نباشد که با اصل کتاب تفاوت داشته باشد.

فصلنامه پانزده خرداد

سرویس فلسطین

وقتی در اواخر دهه هفتاد شمسی خاطرات مئیر عزری سفیر رژیم صهیونیستی در رژیم پهلوی را از رادیو اسرائیل گوش می‌دادم و مطالب آن را یادداشت و ضبط می‌کردم، فکر نمی‌کردم که این خاطرات روزی در قالب کتاب منتشر شود؛ به ویژه در زمانی که منابع مربوط به روابط اسرائیل با رژیم پهلوی بسیار بسیار کم بود. در حالی که تمام محققین و علاقه‌مندان به این موضوع مطمئن بودند که مطالب بسیار زیاد است و اسناد بسیار انبوه. متأسفانه در آن زمان با وجود گذشت بیش از دو دهه از پیروزی انقلاب اسلامی، اراده هدف‌مندی برای افشاگری از چپاول و خیانت صهیونیست‌ها در ایران در قالب‌های علمی - اسنادی وجود نداشت. تا اینکه همان خاطرات شفاهی عزری در سال ۱۳۷۹ برای اولین بار در دو جلد رحلی و با بیش از ۵۴۰ قطعه عکس به زبان فارسی در فلسطین اشغالی منتشر شد؛ آن هم با ملاحظات بسیار زیاد در متن، محتوا و جهت‌گیری.

ظرف بیست سال گذشته کم‌کم این اراده شکل گرفت که اسناد در دستگاه‌های مختلف واکاوی شود، محققین در این خصوص تحقیق کنند و قلم‌ها و قدم‌ها به کار افتد. اگرچه نتیجه رضایت‌بخش نیست ولی برای شروع در عین دیر شدن قابل توجیه است. ضمن آن که مانع دیگری از سوی صهیونیست‌ها وجود دارد که به عمق این روابط پی برده نشود و حقایق دردناک در پس این روابط بر ملا نرود. شاید به همین دلیل است که بسیاری از اسناد اصلی تا قبل از پیروزی انقلاب اسلامی از کشور خارج یا معدوم شد. اکنون هم اگر مطلبی چون کتاب نیم‌رودی به زبان عبری و نه حتی انگلیسی (چه رسد به فارسی) منتشر می‌شود باید فقط یهودیان از آن بهره‌مند و مطلع شوند! مؤید این ادعا توزیع مدیریت‌شده نسخه فارسی و کارشکنی در رسیدن آن به دست مخاطبان غیریهودی است؛ چه آن که پس از اطلاع از انتشار سه گانه، *روزهای تهران* (۲۰۱۰)، *ایران گیت؛ امید که از دست رفت* (۲۰۰۴) و *سفر زندگی من* (۲۰۰۳)، با اندک اطلاع‌رسانی ناشر، تهیه آثار روندی چندساله را طی نمود که به نسبت تهیه هر کتاب دیگر در هر نقطه از جهان، غیرقابل توجیه است. تعجب‌آور این که این آثار فاقد ISBN یا شماره استاندارد بین‌المللی کتاب هستند.

روزهای تهران آخرین اثر از سه گانه نیم‌رودی است که در سال ۲۰۱۰ میلادی (۱۳۸۹ شمسی) توسط انتشارات معاریو که متعلق به نویسنده است، منتشر شد.^۱ سه فصل از محتوای این کتاب متعلق به حضور نیم‌رودی در ایران است؛ یعنی زمانی که

۱. شرح مفصلی از کتاب *روزهای تهران* در فصلنامه *پانزده خرداد*، شماره ۷۱ و ۷۲، بهار و تابستان ۱۴۰۱، با عنوان «روزهای تهران» به صورت یک مقاله درج شده است.



با انتقال از ارتش به موساد، به عنوان نماینده موساد در ایران منصوب می‌شود (۱۹۵۶ تا ۱۹۵۹)؛ سپس با انتقال مجدد به ارتش از سال ۱۹۶۰ تا ۱۹۷۰ به عنوان وابسته نظامی به ایران می‌آید و در مرحله سوم بعد از استعفا از مشاغل نظامی، از سال ۱۹۷۰ تا پیروزی انقلاب اسلامی به عنوان تاجر و بازرگان در ایران فعالیت می‌کند.

یک فصل پایانی از کتاب نیز مربوط به سال‌های ۱۹۸۵ تا ۱۹۹۲ است که به داستان ایران گیت می‌پردازد و دیگر ارتباطی به روزها و حتی شب‌های تهران هم ندارد ولی خارج از ایران مربوط به این کشور است.

اگر این سه کتاب را عصاره و خلاصه نزدیک به سی سال فکر کردن، کار کردن و توطئه کردن علیه ایران و ایرانیان بدانیم ادعایی به گراف نگفته‌ایم. پیرامون گفته‌ها و ناگفته‌های روزهای تهران مواردی به شرح ذیل جهت اطلاع مخاطب محترم فارسی‌زبان لازم به ذکر است. از جمله:

پیشینه و اصالت و خانواده نیمرودی

نیمرودی بدون ذکر هر مقدمه‌ای از سابقه و اوضاع خانوادگی‌اش، وارد داستان کاری خود شده است؛ در صورتی که ولو به اندازه بسیار کوتاه، پرداختن به این موضوع لازم بود. این در حالی است که او در کتاب سفر زندگی من مشروحاً وارد این بحث می‌شود. نیمرودی از نام خانوادگی خود شروع می‌کند که در ابتدا «نُردی» بوده است و داستان آن به زنده شدن پدر بزرگش هنگام دفن برمی‌گردد و این که تشییع کنندگان دفعتاً با دیدن زنده شدن او در قبرستان، فریاد می‌زنند که «نُردی»؟ و در ادامه خانواده تصمیم می‌گیرد که نام فامیل خود را به نیمرودی تغییر دهد. این اتفاق در یزد روی داده است و به این ترتیب معلوم می‌شود اجداد او از یزد به بغداد مهاجرت کرده‌اند و پدرش «صیون یعقوب نیمرودی» با اختیار کردن شغل خیاطی زندگی خود را در این شهر همراه با همسرش «جورجیا لاویت متصلیخ» می‌سازد. ولی عمر او در ۴۵ سالگی بر اثر بیماری در حالی به پایان می‌رسد که از خود ده فرزند (پنج پسر و پنج دختر) بر جای می‌گذارد. پسران به ترتیب: متصلیخ (ناجی)، یعقوب، هرتزل، یوسف و رافائل و دختران: سیما (فرح)، میریام (سلیمه)، شادی، استر و اهورا نام دارند. خانواده نیمرودی در آستانه تولد او در سال ۱۹۲۶ (۱۳۰۴) تصمیم به مهاجرت به اورشلیم (قدس) می‌گیرند و به محض تولد نیمرودی این سفر از مسیر دمشق - بیروت به اورشلیم، انجام می‌شود. این مرد ۹۶ ساله در کتاب سفر زندگی من خود، از بخش دیگری از خانواده بعد از همسرش ربکا یعنی فرزندان و نوه‌ها هم رونمایی می‌کند؛ یک پسر به نام عوف و سه دختر به

نام روتی (فوت شده)، اسما دار و یائل و دوازده نوه که به قول خودش عشق و قدرت او هستند.

نمایندگی موساد

نیمرودی تا قبل از این که به عنوان نماینده موساد از سیستم نظامی منفک شود، از سابقه و فعالیت خود در لباس نظامی مطلب خاصی نمی گوید. اتفاقاً از مدت زمان مأموریت خود به عنوان نماینده موساد در تهران نیز مطلب ویژه‌ای مطرح نمی کند. در حالی که رژیم صهیونیستی تا قبل از گماردن نیمرودی در تهران نیرو داشته^۱ و انتظار خواننده اثر، اطلاع از نحوه عملکرد، چگونگی و نقش موساد در تأسیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور (ساواک) است که دو سال قبل از تأسیس آن، نیمرودی در تهران بوده است. او به نحوی از این مهم گذر می کند که گویی هیچ دخالتی در این امر نداشته‌اند و صرفاً دنبال برنامه‌های مربوط به رژیم بوده‌اند؛ در حالی که نقش موساد در ایجاد و توسعه و تعمیق فعالیت‌های ساواک غیر قابل انکار است.

شبیه به چنین رویدادی را نیز الیعزر تسفریر به کار می گیرد که در کتاب *شیطان بزرگ، شیطان کوچک* به وضوح شاهد آن هستیم.^۲

صرف نظر از این روش‌های مرسوم اطلاعاتی، بسیار لازم است که علاوه بر تحقیق در مورد ابعاد روابط این دو نهاد اطلاعاتی، نحوه به کار گیری و استفاده از ظرفیت عظیم و بکر یهودیان ایران نیز به صورت ویژه مورد توجه قرار گیرد.

وابسته نظامی

ده سال فعالیت نیمرودی از سال ۱۹۶۰ تا ۱۹۷۰ (۱۳۴۹-۱۳۳۹) در مسئولیت وابسته نظامی، انعکاس برجسته‌ای در کتاب ندارد و صرفاً اشاره به خرید و فروش یا سرمایه گذاری در عرصه تجهیزات و تسلیحات است و پرافتخارترین مورد هم خرید ۲۰۰ هزار قبضه یوزی است که در کتاب *سفر زندگی من* به مناسبت‌های مختلف داستان اهدای آن به تمام مسئولین مهم پهلوی را با عکس و تفصیل بیان می کند؛ در حالی که پیمان امنیتی و نظامی در قالب د کترین پیرامونی و اقدام علیه اعراب و به ویژه ناصر و برقراری یک نظم امریکایی- صهیونیستی از مهمترین اهداف نزدیکی ایران عصر پهلوی با رژیم صهیونیستی بوده است. ارتباط نیمرودی با حاجعلی کیا رئیس رکن دوارتش و رئیس سازمان کوک، آنقدر اهمیت

۱. موشه کاف و پیش از آن بنیامین وینتر، یهود ریپاپورت، مکی عبرون و فردی به نام آلف از سوی رژیم صهیونیستی در ایران مأموریت داشته‌اند.

۲. الیعزر تسفریر هم آخرین نماینده موساد تا قبل از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران بوده است.





دارد که نزدیکترین دفتر به حاجعلی کیا را برایش تدارک می‌بیند و حتی اهدای یک ماشین شخصی که نیم‌رودی به‌ظاهر نمی‌پذیرد و با اختصاص یک راننده، جنبه اداری به استفاده از ماشین می‌دهد.

اگر مئیر عزری به عنوان سفیر، روزانه با حاجعلی کیا جلسه داشته است یا او را شاه‌کلید درهای بسته نامیده، و در مکاتبات «سرور ارجمند» خطابش می‌کرد، نیم‌رودی به عنوان وابسته نظامی در کتاب *روزهای تهران* در چند فراز به صورت مفصل از جایگاه و خدمات او به اسرائیل می‌گوید. نکته‌ای که هر دو (عزری و نیم‌رودی) به آن با ذکر دقیق جزئیات توجه می‌کنند داستان نقش کیا در مهاجرت ۳۰ هزار نفر از یهودیان ایران و اطراف آن به اسرائیل و فداکاری‌های اوست.

گویا در زمانی که برای احیای هولوکاست به عنوان یک داستان موهوم و دروغ رسوا، باید به ریسمان پوسیده‌ای چنگ زد، درست کردن یک شیندلر جدید^۱ همه را واداشته است که از این قصه‌ها بیافند.

با این حجم از توجه به کیا در آثار مأموران اسرائیلی در ایران، منابع^۲ قابل توجهی به عمق این مناسبات نپرداخته‌اند و قابل تأمل این که از سرنوشت او نیز منابع، اطلاع دقیق و موثقی به دست نمی‌دهند و همین دلیل تمرکز بر این شخصیت و عملکرد او را ضروری‌تر می‌نماید. طولانی‌ترین بخش در فصل دوم و حتی کتاب که به دوران وابستگی نظامی نیم‌رودی اختصاص دارد، صحبت از فعالیت‌های اسرائیل در کردستان در قالب معرفی فردی به نام

۱. کتاب *سایه شیر اثر فریبرز مختاری* بر آن است که با روایت قصه سرگذشت عبدالحسین سرداری از او یک قهرمان همچون شیندلر که استیون اسپیلبرگ از آن یک فیلم ساخت، بسازد؛ یا حتی یک شیندلر جدید چینی که در *نشریه/فقی‌بینا* شماره ۵۷ از آن رونمایی می‌شود.

۲. برای اطلاع بیشتر رک:

- *رجال عصر پهلوی به روایت اسناد ساواک: سپهبد حاجعلی کیا و سازمان کوک*، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، زمستان ۱۳۹۶، ج ۲.

در این کتاب آمده است:

اولین جلسه رسمی سازمان کوک، مبتنی بر فعالیت‌های قبلی و به ریاست سپهبد حاجعلی کیا، ۵۰ روز بعد از کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ ش، در تاریخ هجدهم مهر ماه در منزل فردی به نام موسی طوب که یهودی بود به همراه سه نفر دیگر به نام‌های امیرقاسم اشراقی، نقی خستو و علی غضنفری تشکیل شد... این سازمان با دستگیری و برکناری حاجعلی کیا در سال ۱۳۴۰ به افول گرایید و رسماً در ۱۳۵۲/۴/۱۴ به دستور مستقیم شاه منحل گردید. (ص ۱۱)

همچنین در جای دیگر از این کتاب نامه رکن دوارتش که گیرنده آن ساواک است را می‌خوانیم:

طبق اطلاع رسیده، به خاطر کمک‌های سپهبد کیا به یهودی‌های ایران و همچنین ارتباط و تماس نزدیک و مداوم وی با عزری [سفیر اسرائیل در ایران] یهودی‌های ایرانی، به وسیله دولت اسرائیل اقدام کرده‌اند تا دولت امریکا تا آنجا که می‌تواند به سپهبد کیا کمک و مساعدت نماید. [این نامه در ۱۳۴۰/۴/۲۴ یعنی بعد از عزل و دستگیری کیا نوشته شده است.]

اسناد ساواک از ارتباط فردی مشکوک به نام سقراط هاتوم یهودی و اهل اسرائیل با شرکت آی.اواس که مدیریت آن از کیا به فرزندش فریدون واگذار شد، گفته‌اند. (ص ۲۸۸)

صوری ساگی است.

صهیونیست‌ها به منظور تجزیه قسمت‌های کردنشین کشورهای ایران، عراق، ترکیه و سوریه و به نحوی تحقق اهداف دکترین پیرامونی برای ایجاد کردستان بزرگ، از ذکر فعالیت‌های خود در کردستان به هیچ عنوان ابایی ندارند.^۱ ضمن آن که بسیار مراقب هستند که مهره‌های خود و نقشه اجرایی خود در این منطقه را نیز نسوزانند.

مکمل مباحث مطرح در مورد کردستان با ذکر سابقه فعالیت و همکاری صهیونیست‌ها را می‌توان در کتاب/ناکردی اثر الیعزر تسفریر شاهد بود.^۲

از مهم‌ترین دلایل و ضرورت‌های چاپ این دست آثار، بر ملا شدن ماهیت تفرقه‌افکنانه، تهدیدآمیز و بی‌ثبات‌کننده موجودیت رژیم در منطقه می‌باشد و لازم است که تمام کشورها و ملت‌های مسلمان و عرب منطقه با مرور این آثار به این حقیقت واقف شده و رفتاری متناسب با این ماهیت در ارتباط با رژیم از خود داشته باشند.

داستان احداث پایگاه‌های جاسوسی در مرز ایران و عراق مصداق بارز از این شرارت‌های بی‌ثبات‌کننده میان کشورهای اسلامی است که در کتاب *ظهور و سقوط سلطنت پهلوی* بسیار مفصل‌تر از این متن، بدان اشاره شده است؛ و هم‌اکنون شاهد ایجاد موارد مشابه و جدید در منطقه کردستان و کشور آذربایجان و در نزدیکی مرزهای جمهوری اسلامی ایران هستیم.

تجارت و بازرگانی

نیمرودی از زمان استعفای خود از نظامی‌گری، در اواخر دهه شصت میلادی تا وقوع انقلاب اسلامی، به عنوان یک تاجر دوباره به ایران بازمی‌گردد و اتفاقاً در حوزه تخصصی خود، مشغول مال‌اندوزی از طریق تجارت اسلحه و موارد مشابه همچون تأسیسات آب‌شیرین‌کنی می‌شود ولی به نظر می‌رسد که این دوران هشت تا نه ساله باید شرح و بسط بیشتری از فعالیت او را هویدا کند. اختصاص دو بخش بسیار کوتاه به عنوان کوچکترین فصل برای مخاطب قانع‌کننده نیست و برای ذهن تیزبین و دقیق محققین هم این سؤال جدی مطرح

۱. برای اطلاع بیشتر رک:

- یوسی آفر، *پیرامونی: جست وجوی اسرائیل برای یافتن متحدان خاورمیانه‌ای*، ترجمه علیرضا سلطان‌شاهی، تهران، بنیاد تاریخ‌پژوهی و دانشنامه انقلاب اسلامی، ۱۳۹۹.

- شلومو نکدیمون، *موساد در عراق*، ترجمه نبی‌الله روحی، تهران، مؤسسه مطالعات اندیشه‌سازان نور، ۱۳۸۵.
- آیت محمدی، *استراتژی اسرائیل در ارتباط با کردها و تأثیر آن بر امنیت ملی کشورهای منطقه*، تهران، آریوجان، ۱۳۹۸.

۲. الیعزر تسفریر (آخرین نماینده موساد در کردستان عراق و ایران قبل از انقلاب)، *ناکردی* (HedArzi Publishing house ۱۹۹۹). ان‌شاءالله در آینده نزدیک ترجمه این کتاب به زیور طبع آراسته خواهد شد و هم‌اکنون مراحل نهایی از آماده‌سازی بعد از ترجمه را در همین انتشارات می‌گذرانند.



می‌شود که چرا نیمرودی نخواست است که از این دوران به صورت مفصل سخنی به میان آورد! اگر چه در کتاب سفر زندگی من، رگه‌هایی از پول‌پرستی که حتی مسئولین اسرائیلی را بر آشفته است، به صورت اندک و گذرا از او می‌بینیم.

روزهای تهران خلاصه‌ای از دو عنوان کتاب دیگر نیمرودی است که به سی سال از عمر ۹۶ ساله او اختصاص دارد. نماینده موساد در تهران، وابسته نظامی اسرائیل در تهران، تجارت در ایران و ماجرای ایران گیت.

اگر چه امساک نیمرودی و هم‌کیش‌های دیگر او از جمله مثیر عزری در کتاب یادنامه یا الیعزر تسفریر در کتاب شیطان بزرگ، شیطان کوچک، برای مخاطب هوشیار فارسی‌زبان آزار دهنده است ولی از مجموع مطالب مطرح‌شده در این آثار می‌توان به حجم قابل توجه و سرخ مهمی از روابط رژیم صهیونیستی با رژیم پهلوی پی برد که حتی سران نظام پوسیده شاهنشاهی هم بر ابعاد و عمق آن اشراف نداشتند.

در واقع به همین دلیل است که نیمرودی سخن از وحشت در پس اطلاع از فعالیت خودشان در ایران را به میان می‌آورد و الا چه دلیلی دارد که با اطلاع از سطح و گستره روابط دو موجودیت سیاسی، انسان به وحشت بیفتد و حتی به چه دلیلی نباید که این آثار به زبان‌های غیر عبری منتشر شود در حالی که معاریو تحت مدیریت و مالکیت نیمرودی، یک بنگاه انتشاراتی است و میلیاردری همچون نیمرودی در تأمین هزینه آن باز نمانده است.

سازمان‌های ذیربط و محققین علاقه‌مند و متعهد ایرانی هر چقدر در این حوزه دقیق‌تر و عمیق‌تر شوند و همگان را در رسیدن به حقیقت ماهیت اسرائیل همراهی کنند، اقناع برای نابودی اسرائیل به عنوان عامل ناامنی، بی‌ثباتی، تفرقه و نژادپرستی در منطقه آسان‌تر و پشت مبارزان و رزمندگان صحنه‌های نبرد ضد صهیونیستی گرم‌تر خواهد بود.

چند نکته قابل ذکر:

۱. شاید بیان این نکته تکراری باشد ولی برای رفع برخی سوء تفاهمات احتمالی باز هم تأکید می‌گردد که آوردن کلمه «اسرائیل» به معنای رسمیت یافتن موجودیتی به نام «کشور اسرائیل» نیست؛ به ویژه اینکه متن حاضر ترجمه است و ناگزیر از درج آن در متن. و ایضاً به کارگیری «اورشلیم» به جای «قدس».

۲. در باب نحوه نگارش برخی اسامی وحدت رویه در آثار و منابع فارسی وجود ندارد فلذا مترجمین محترم تلاش کردند که اسامی در شبیه‌ترین حالت نسبت به تلفظ و نگارش، به کار برده شوند. از همین رو برای رسیدن به یک وحدت رویه، همراهی فعالانه مخاطبین و

علاقه‌مندان، صرف‌نظر از اغلاط مصطلح مورد انتظار است.

۳. نویسنده کتاب، یک یهودی صهیونیست و معاند با نظام اسلامی در ایران است و طبیعی است که در متن، دروغ، خباثت،^۱ اتهام، تحریف، اهانت، کنایه و... نسبت به اصل انقلاب، مسئولین و کارکرد انقلاب اسلامی وجود داشته باشد. تا جایی که امکان داشته با پاورقی در جای خود موضع‌گیری لازم اتخاذ گردیده است ولی در برخی موارد از جمله داستان ایران‌گیت، حجم مطالب واقع و غیرواقع حتماً بسیار بیشتر از حد افراد و اشخاصی است که در بطن جریان نبوده‌اند. فلذا موضع‌گیری خاصی اتخاذ نشده و لازم است تا با آشکار شدن همه حقایق و انتشار همه اسناد از همه جهات، به حقیقت مطلب برسیم. لازم است که افراد ذیربط در این پرونده نسبت به این بخش از مطلب نیمرودی حتماً موضع‌گیری نمایند.



نقشه ایران به زبان عبری

۴. در اصل کتاب به زبان عبری پانوشست و ارجاعی وجود ندارد فلذا هر آنچه در نسخه ترجمه به زبان فارسی آمده است، مطالب، نکات و تذکراتی است که مترجمین محترم برای اطلاع بیشتر در قالب پاورقی اضافه کرده‌اند یا ملاحظات بوده است که نگارنده این سطور یا ویراستار محترم با مرور مکرر اثر برای ذکر، آن را لازم دانسته‌ایم.

۵. برای استفاده بهتر محققین، علاقه‌مندان و مخاطبین محترم اثر صلاح دانسته شد که ضمن رعایت استانداردهای مرسوم در تدوین کتاب، موارد ذیل مورد توجه قرار گرفته و

۱. همچون به کارگیری کلمه خلیج بدون ذکر «فارس» در متن؛ در حالی که در نقشه به عبری «خلیج فارس» درج شده است.



در متن لحاظ شود.

الف. در کنار تاریخ میلادی وقایع، تاریخ شمسی با ذکر روز، ماه و سال به غیر از پاورقی‌ها در متن آمده است.

ب. نمایه کامل از اشخاص، مکان‌ها، واژگان، مفاهیم و وقایع در انتهای اثر آمده است. در حالی که در نسخه اصلی کتاب خبری از نمایه نیست.

پ. لیست جداگانه از رؤسای ستاد مشترک ارتش هر دو رژیم ساواک، رکن دوم، موساد، امان، سفرای رژیم و وابسته‌های نظامی رژیم و نمایندگان موساد در پایان کتاب آمده است. ت. چهل عنوان تصویر دست اول در میانه متن اصلی با زیرنویس آن در انتهای کتاب آمده است.

۶. معنی عنوان عبری کتاب «خاطرات تهران» می‌باشد؛ آن چنان که ترجمه انگلیسی عنوان هم «خاطرات تهران» است ولی حسب عنوان جاافتاده در محافل مربوطه، «روزهای تهران» به عنوان نام اثر انتخاب شد.

قدردانی

۱. اول قدم از مبارزه با دشمن شناخت آن است و مطمئن‌ترین راه، دسترسی به منابع دست اول؛ و اگر یهودیان و صهیونیست‌ها دشمن در چه یک باشند و زبان‌شان عبری، لازم است که عده‌ای در فراگیری اساسی آن همت لازم را مبذول نمایند و پیش از این، نظام اسلامی باید زمینه فراگیری دانشگاهی آن را فراهم کند تا فرهنگ یهود و صهیونیسم‌شناسی با ابتناء بر منابع اصلی ایجاد، گسترش و عمق یابد. به ویژه در زمانی که امثال نیمرودی اصرار دارند که این منابع به دست غیر یهودیان نرسد. از همین رو لازم است از مترجمین محترم اثر برای فراگیری تجربی زبان عبری و همراهی در ترجمه این اثر و مجلدات بعد قدردانی لازم به عمل آید؛ به ویژه در حالی که این کتاب از اولین آثار ترجمه‌شده از عبری به فارسی در این حوزه است.

۲. داستان تهیه کتاب‌ها به زبان عبری آنقدر مفصل و پیچیده است که در وقت مناسب آن را بازگو می‌کنیم ولی آقایان رضا ا و مجتبی. ف برای مساعدت در این مسیر تلاشی مستمر و شایسته تقدیر داشتند.

۳. بدون شک متن بسیار غیر حرفه‌ای، سخت و ناهمگون نیمرودی به این سطح از آراستگی نمی‌رسید، اگر همراهی، همت، دقت و دلسوزی سرکار خانم مهدیه مرادپور یار این مجموعه نمی‌بود و ویرایش ستودنی متن با قلم وزین ایشان صورت نمی‌گرفت. ضمن آن که در بخش

نمونه خوانی و آماده سازی متن سرکار خانم معصومه مرادپور تلاشی خالصانه و غیر قابل وصف داشتند که به دلیل تواضع ایشان این اقدامات مکثوم می ماند.

۴. نتیجه این کار گروهی وقتی نمایان شد که اراده، مدیریت و پیگیری رئیس بنیاد تاریخ پژوهی و دانشنامه انقلاب اسلامی حجت الاسلام والمسلمین دکتر سید حمید روحانی از ابتدا تا انتهای کار همچون روز اول تضمین شده و همراه گروه باقی ماند؛ و حتی برادران ارجمند همچون جناب آقای صالحی و مهندس حقی، زحمت و توانی افزون از روال عادی با توجه به مشکلات عدیده مبذول نمودند تا کار به نتیجه برسد و امید است که افتخار این همراهی از سوی عزیزان تا پایان برای ما وجود داشته باشد.

والسلام

علیرضا سلطانشاهی

بهمن ماه ۱۴۰۱

پیش‌گفتار

در این روزها با اضطراب، صداهایی که از تهران شنیده می‌شود را دنبال می‌کنم. صدای رهبران ایران که با نفرت ندای نابودی اسرائیل را سر می‌دهند و برابر هولوکاست که مردم یهود را گرفتار کرده، سکوت می‌کنند. من می‌دانم که اینها قابل انکار نیست. ایران از زیرساخت‌های دیرینه علمی، نظامی و غیر نظامی برخوردار است که هم اکنون پس از دستیابی به قابلیت‌های پرتاب موشک با برد طولانی، برای ایجاد توانایی هسته‌ای - نظامی هدف گذاری کرده و اسرائیل در میان اهداف ایران است. ایران به عنوان ام‌القرای جهان اسلام در تلاش است تا هر گونه گفت‌وگو را برای دستیابی به توافق و صلح با اسرائیل کاهش دهد. در لبنان، از جنبش شیعی حزب‌الله و در نوار غزه از حماس و جهاد اسلامی حمایت می‌کند تا به اسرائیل صدمه بزند.



ارتشبد خاتمی، عزروایزمن و بن‌گوریون

پنجاه و پنج سال پیش [۱۹۵۵م/ ۱۳۳۳هش] که به تهران آمدم شرایط این گونه نبود؛ دیوید بن‌گوریون اولین کسی بود که در راستای منافع اسرائیل و ایران با محمدرضا پهلوی مذاکره کرد. تهدیدات منطقه پس از مصر (به رهبری جمال عبدالناصر) برای دولت‌هایی از جمله ایران که حامی غرب بودند، تغییر کرده است. شاه آماده مقابله با مصر نازیسم^۱ بود و اسرائیل برای کمک به آن فراخوانده شد. ابتدا ارتباط با یک پایگاه اطلاعاتی آغاز شد. به من زنگ زدند که بنای اولیه را بگذارم. اولین دوره مأموریت پنج‌ساله‌ام که به عنوان نماینده

۱. منظور نویسنده تفکر یهودستیزی همچون نازی‌ها در دوران جمال عبدالناصر است.

موساد در تهران حضور داشتیم، به ساختن یک سیستم همکاری اطلاعاتی بین دو کشور اختصاص یافت. پس از آن بار دوم به تهران اعزام شدم و این بار مأموریتم به عنوان وابسته نظامی و رئیس هیأت اعزامی وزارت دفاع به مدت ده سال به طول انجامید. در این دوره، همکاری‌های نظامی و امنیتی در بسیاری از زمینه‌ها ایجاد شد که روابط راهبردی بین اسرائیل و ایران را تشکیل می‌دادند. این موضوع همچنین رونق صنایع امنیتی و غیرنظامی اسرائیل را در برداشت که با صادرات میلیارد دلاری اسرائیل به ایران به اوج خود رسید.

در آن روزها شکوفایی و امید در روابط دولت جوان اسرائیل و شاه ایران وجود داشت؛ اسرائیل به عنوان یک الگوی مهم نقش ایفا می‌کرد، اگرچه یک کشور کوچک است که برای وجود خودش تلاش می‌کند، اما دارای توانایی‌های نظامی، فناوری و علمی است که از نفوذ در ایالات متحده سود می‌برد.

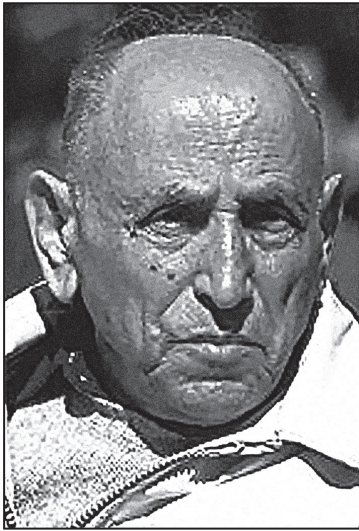
آن «روزهای تهران» برای من و خانواده‌ام بود. امتیاز بزرگی که اسرائیل برای خدمت در ایران به من داد و دیگر تکرار نخواهد شد.

یعقوب نیمرودی

بهار ۲۰۱۰ میلادی

فصل اول: نماینده موساد در تهران صحبت ایسر هارل با من

دسامبر سال ۱۹۵۴ [آذر ۱۳۳۳ ه‍.ش] در یکی از آخرین بازدیدهایم، حدود چهار سال پس از آن که به فرماندهی پایگاه افسران ویژه منطقه جنوبی (واحد ۱۰ اطلاعات) منصوب شدم و اندکی قبل از پایان خدمتم، از یک قرار اطلاعاتی شبانه با منبع مصری که از شبه جزیره سینا آمده بود، بازگشتم. وقتی وارد دفتر کارم در بئر السبع شدم، بی خواب و بی حوصله بودم که پیغامی از طرف رئیس موساد روی میزم دیدم، تماسی از دفتر موساد در تل آویو با پیامی مبنی بر اینکه معاون رئیس موساد، یعقوب کروز،^۱ با عجله دنبال من است. به برگه نگاه کردم و دلم سخت لرزید؛ زیرا هیچ وقت حتی اگر یک سرگرد، فرمانده پایگاهی در آمان^۲ باشد، تماسی از موساد نخواهد داشت. صورتم را شستم و برگشتم تا یک فنجان قهوه برای خودم درست کنم و سپس تماسی با یعقوب کروز گرفتم و خودم را معرفی کردم.



ایسر هارل

پرسیدم: «اتفاقی افتاده؟»
پاسخ داد: «تلفنی نمی شود! ایسر با عجله به دنبال تو می گردد!»
فوراً به تل آویو رفتم. در راه متعجب بودم که ایسر «کوچک»^۳ برای چه خودش شخصاً مرا دعوت کرده؟ شاید در خصوص پیگیری یکی از منابع مصری (منبع ویژه) است که اخیراً کار کردم و ناپدید شد؛ شاید هم یک پیشنهاد فوق العاده از موساد مقابل آمان وجود دارد که قرار بود فرماندهی افسران ویژه را به من بدهند؟ ایسر را دیدم که پشت یک میز بزرگ نشسته و مقابلش یک اعلامیه بود. روی صندلی دوم،

۱. یعقوب کروز (۹ آوریل ۱۹۲۰ - ۲۹ دسامبر ۱۹۹۳) دیپلمات و عضو نیروی امنیتی اسرائیل بود. وی به عنوان رئیس اداره اعراب در شاباک و نیز به عنوان معاون رئیس موساد خدمت می کرد.
۲. آمان، اداره اطلاعات ارتش اسرائیل است که بخشی از جامعه اطلاعاتی رژیم صهیونیستی را تشکیل می دهد و مسئولیت جمع آوری و تجزیه و تحلیل اطلاعات نظامی را بر عهده دارد.
۳. لقب ایسر هارل؛ که برای عدم اشتباه در نامیدن او با «ایسر بری» اولین رئیس اطلاعات ارتش (آمان) بود. با توجه به قد بلند و هیکل درشت بری، به او ایسر بزرگ و به دلیل قد کوتاه و هیکل کوچک هارل، به او لقب ایسر کوچک داده بودند.



مقابل مرد کوچک محبوب بن گوریون که قدرت اطلاعاتی در دستانش بود، نشستم. او مردی پر مشغله بود.

بدون احوال‌پرسی و معارفه، صاف و ساده اصل مطلب را گفتم: «پیشنهاد می‌کنم دفتر ما در تهران را اداره کنی...!»

من قادر به پاسخگویی نبودم و او به عنوان رئیس ادامه داد: «از زمان تأسیس تاکنون، دفتر تهران مدیر ثابتی نداشته؛ همان‌طور که خودت هم می‌دانی، دو عضو واحدت، بنیامین وینتر و آلف آنجارا تشکیل دادند و پس از آن ایهود ریپاپورت^۱ و مکی عبرون آنجا خدمت کردند تا اینکه مسئولیت آن از آمان به موساد منتقل شد. در سه سال گذشته هم موشه کاف تمام تلاش خود را کرد اما او فردی باهوش و حرفه‌ای نبود؛ علاوه بر اینکه او تمام وقت برای ما کار نمی‌کند و اوقات فراغت خود را در آنجا سپری می‌کند. برای ما کاملاً روشن است که اوضاع کنونی نیازمند یک فرد حرفه‌ای و تمام وقت است که متمرکز بر کار باشد. ما شما را برگزیدیم!»

معاون رئیس موساد که در حال انجام اقدامات اولیه بود، به تأییدیه نگاهی انداخت و من هم به او نگاه کردم. ایسر خیره شده بود و چشمان آبی درشتش قابل تحمل نبود. در حال حاضر این یک دعوتنامه بود. من خودم را برای این کار مناسب دیدم و نیازی به ادامه بحث نبود. گفتم: «از نظر من این فقط یک پیشنهاد است ولی می‌خواستم نظر پتی (یهوشافات هارکابی^۲ رئیس آمان) را هم بدانم. گمان می‌کنم شما مطلع هستید که مسئولیت واحد افسران ویژه را به جای من به رخاوی وردی^۳ دادند و می‌خواهم مطمئن شوم که اگر پیشنهاد شما را بپذیریم، هنگام بازگشت از تهران مسئولیت این واحد به من خواهد رسید؟»

گفت: «من با او صحبت خواهیم کرد.»

گفتم: «و یک چیز دیگر؛ می‌خواهم قبل از انجام مأموریت، به تهران بروم و منطقه را بررسی و سناریوی مناسب برای مأموریت طراحی کنم.»
گفت: «قبول!»

به همین خاطر ایسر دستور داد که با ژنرال هارکابی تماس بگیرند. جا به جایی من از اداره

۱. ایهود افرات یا ایهود ریپاپورت (۱۹۲۴) سرهنگ بازنشسته که سمت‌های ارشد در بخش اطلاعاتی داشته است.

۲. یهوشافات هارکابی (۱۹۲۱ حيفا - ۱۹۹۴ اورشلیم) رئیس اداره اطلاعات ارتش، موسوم به آمان بود و از سال ۱۹۵۵ تا ۱۹۵۹ در این شاخه اطلاعاتی اسرائیل خدمت می‌کرد. سپس استاد دانشگاه علوم و تحقیقات سیاسی دانشگاه عبری اورشلیم شد.

۳. رخاوی وردی (۱۲ ژوئیه ۱۹۰۴ - ۲۴ ژانویه ۱۹۷۶) سرهنگ ارتش اسرائیل و از فرماندهان ارشد آمان که در آن زمان رئیس واحد ۵۰۴ ارتش (واحد نخبان) بود.



اطلاعات ارتش به موساد محقق شد. مقدمات این کار ده ماه طول کشید.

در آن روزها، اواسط سال ۱۹۵۵ [۱۳۳۴ هـ ش]، روزهای آشوب و درگیری سیاسی اسرائیل بود. در آن زمان موشه شاروت، کار نخست‌وزیری خود را زیر سایه بنیانگذار کشور بن‌گوریون، که در کیبوتص «سده بوکر» [زمین صبحگاهی] اقامت داشت، آغاز کرد. پینحاس لاون^۱ به عنوان وزیر دفاع فعالیت می‌کرد ولی در اواسط سال استعفا داد و سلف او کار را به دست گرفت. بن‌گوریون فوراً از کیبوتص بازگشت؛ موشه دایان به عنوان رئیس ستاد کل ارتش مشغول شد و پتی هارکابی به عنوان رئیس آمان جایگزین بنیامین گیبلی^۲ شد؛ که به خاطر نتیجه تحقیقات کمیته «اولشان - دوری»^۳ در عدم موفقیت در «عملیات سوزانا»^۴ در مصر از سمتش برکنار شده بود و اگر این اتفاقات نمی‌افتاد، انتخابات سوم کنست در معرض خطر قرار می‌گرفت.

«عملیات سوزانا» یا «تجارت شرم‌آور» همان‌طور که بعداً آن را خواهیم خواند، آتشی به پا کرد که هیچ‌کس نمی‌داند چگونه متوقف شد. سه نفر به نام‌های لاون، دایان و گیبلی متهم به «صدور دستور عملیات سوزانا» شدند که در آن یک سری اقدامات خرابکارانه توسط یک شبکه جاسوسی اسرائیلی در قاهره و اسکندریه علیه اهداف آمریکایی به منظور تضعیف روابط آیزنهاور و عبدالناصر رخ داد.

هفته‌ها در دفتر مرکزی موساد در تل‌آویو و در دفتر مرکزی اطلاعات ارتش در یافا می‌نشستم و مطالب مربوط به دفتر تهران را مطالعه کرده و به خاطر می‌سپردم. همچنین در زمینه‌های تصویربرداری، تعقیب و مراقبت، هک و انجام عملیات پنهان تخصص پیدا کردم. حتی هم‌سرم، ربکا (در دوران خدمت در فرماندهی منطقه جنوبی با او ازدواج کردم) در زمینه‌های تصویربرداری، تهیه و پاکسازی اسناد و هر چیزی که بتواند به عنوان یک نیروی کمکی در کنار من باشد آموزش دید.

۱. پینحاس لاون (۱۲ ژوئیه ۱۹۰۴ - ۲۴ ژانویه ۱۹۷۶) یک سیاستمدار و وزیر دفاع معروف اسرائیلی بود که بیش از همه به خاطر وقوع عملیات سری و ناموفق اسرائیل در خاک مصر در زمان وزارت وی مشهور شده است.
۲. بنیامین گیبلی (۱۹۱۹ - ۲۰۰۸) رئیس آمان از سال ۱۹۵۰ تا ۱۹۵۵ و وابسته نظامی رژیم صهیونیستی در انگلیس و اسکندریه بود.

۳. کمیته اولشان - دوری یک کمیته مخفی بود که توسط نخست‌وزیر وقت رژیم صهیونیستی، موشه شاروت، در ۲۹ دسامبر ۱۹۵۴ به دنبال افشای پرونده «تجارت شرم‌آور» که در آن سیزده یهودی مصری به جرم جاسوسی و ارتکاب اقدامات خرابکارانه علیه آمریکا در مصر دستگیر شدند، تشکیل شد.

۴. «تجارت شرم‌آور» عنوانی است که پس از یک اقدام تروریستی توسط رژیم صهیونیستی علیه آمریکایی‌ها در مصر انجام شد. این عملیات با پوششی صورت گرفت که تصور می‌شد یک گروه مصری آن را انجام داده است؛ به همین خاطر هنگام آغاز عملیات نام آن را به عملیات سوزانا تغییر دادند. این داستان در تاریخ سیاسی رژیم صهیونیستی به افتضاح لاون معروف است.



نیمرودی و همسرش ربکا

در ۱۵ اکتبر ۱۹۵۵ [۲۲ مهر ۱۳۳۴ هـ.ش]، به مدت یک ماه برای بررسی و آماده‌سازی به تهران رفتم. در فرودگاه همکارانم به استقبال من آمدند؛ افرایم کوهن به عنوان مخبر اطلاعاتی و عموی من، رحمان نیمرودی، به عنوان رهبر جامعه بابلی‌ها [عراقی‌ها] در پایتخت ایران قرار بود به من کمک کنند. اولین گشت‌زنی در شهر مثل یک بمب مرا متحیر کرد. تمایل داشتم از کوچه و پس‌کوچه‌هایی که بوی نم خانه‌ها از آن به مشام می‌رسید عبور کنم. هنوز به زبان فارسی مسلط نبودم. مناظر برایم طبیعی نبود، با وجود لبخند مردم - گفتار و رفتار آرام آنها سخت مرا مضطرب کرده بود؛ ولی من تصمیم گرفتم تسلیم نشوم و در روزهای آینده بیشتر و بیشتر بیرون بروم.

در واقع، من به آرامی در معرض رویدادهای جدید قرار گرفتم و درباره تفاوت بین پایتخت ایران و سایر شهرهای مسلمان که می‌شناختم تحقیق کردم. با یهودیان میهمان‌نواز زیادی که اخیراً از پادشاهی هاشمی عراق گریخته بودند، ملاقات کردم. ناامیدی قبل به خوش‌بینی تبدیل شد.

خواستم کتاب‌های آموزشی در خصوص این کشور و فرهنگ و مذهب آن و ساختار رژیم و ماجراهای آن و مردی که حاکم آن است را برایم بیاورند. تقریباً صفحات کتاب را خوردم و دچار یک وسواس شدم که مبادا چیزی را از دست بدهم. کتاب‌های جاسوسی روی میز پر بود چرا که این کتاب‌ها الفبای عملیات پنهان در «جهان امروز» است. زیرا جاسوسی تقریباً

موضوعی بی‌انتها، دارای جهان‌بینی و عبور از تمدن‌ها است. تا زمانی که انسان‌ها دست از جنگ برنداشته و از یکدیگر متنفر باشند، و ملل دنیا به هم اعتماد نکنند و مردم فاقد ظرفیت اخلاقی برای یک زندگی صلح‌آمیز باشند، ما به جاسوسی و بهره‌وری از آن نیاز خواهیم داشت.^۱

ژانویه ۱۹۵۶ [دی ۱۳۳۴ ه‍.ش]، یک سال و یک ماه پس از آن که ایسرهارل مرا فراهخواند، برای اداره دفتر تهران رسماً منصوب شدم (در مارس ۱۹۵۱ [اسفند ۱۳۲۹ ه‍.ش]، این دفتر از زیرمجموعه آمان به موساد منتقل شده بود). آمادگی برای ماجراجویی، دانستن مطالب خطرناک و اقدامات خاص، همه اینها مرا با شور و هیجان به جلو پیش می‌برد.



نیمرودی و اسحاق رابین در شهری و نثار تاج گل بر سر قبر رضاشاه

رقابت موساد و آمان بر سر مأموریت من

ایران در اوایل سال ۱۹۵۶ [بهمن ۱۳۳۴ ه‍.ش] هنوز درگیر منازعات بین محمدرضاشاه پهلوی و دکتر مصدق (از سلسله قاجار)، نخست‌وزیر حيله‌گر اما دلک (که بیشتر امور خود را با لباس خواب در رختخواب مدیریت می‌کرد) بود. در این تقابل، شاه با مداخله سازمان

۱. نیمرودی در این قسمت به گونه‌ای سخن می‌گوید که گویی خود و رژیم صهیونیستی الگوی اخلاقی و انسانیت و تمدن هستند!



سیای آمریکا و M۱6 انگلیس در عملیاتی موسوم به «آژاکس»^۱ پیروز می‌شود.

مصدق تمایل به تفکرات کمونیستی شوروی داشت [۱] و در صدد ملی کردن میادین نفتی ایران بود، در حالی که شاه سعی در حفظ منافع غول‌های نفتی غربی و سود حاصل از فروش نفت به این غول‌ها داشت اما او دلیل دیگری هم برای مقابله با این کار داشت، او وارث ترس و اضطرابی بود که از پدرش به ارث برده بود، ترس از برکناری توسط این غول‌ها! (رضاشاه پهلوی پس از درخواست پیوستن به هیتلر در جنگ جهانی دوم، توسط استالین، چرچیل و روزولت برکنار شد.) محمدرضاشاه حاکمی بود که آرزوی داشتن انقلابی سفید در تمام امور کشور را در سر می‌پروراند.

[شاه:] «ما عرب نیستیم، ما آریایی و از نژاد اروپایی و دارای تاریخی باشکوه و تمدنی غنی هستیم...» شاه در این زمان از همسرش، ثریا، به دلیل نازا بودن جدا شد و با فرح دیبا ازدواج کرد که برایش پسری به عنوان ولیعهد آورد.

دفتر تهران در واقع یک سنگ بنای اساسی در سیستم اطلاعاتی اسرائیل بود، زیرا فقط دشمن از طریق جنوب شرقی [یعنی عراق] می‌توانست به ما نزدیک شود؛ عراقی که در سال ۱۹۴۸ [۱۳۲۷ ه‍.ش] ارتشی را برای کمک به نیروی عرب مهاجم به اسرائیل فرستاد. لشکری که عراق به کشور اسرائیل اعزام کرد به دو بخش تقسیم شد؛ اولی موفق شد نیروگاه برق نهاریا را به دست بگیرد، گرچه توان فراتری نداشت؛ بخش دوم توانست به کرانه باختری نفوذ کرده و با عبور از منطقه نتانیا به مرکز کشور ورود کند.

در ۲۰ مه ۱۹۴۸ [۳۰ اردیبهشت ۱۳۲۷ ه‍.ش]، عراقی‌ها حتی برای مدت یک روز شهرک «گئولیم» را فتح کردند تا اینکه در نبرد «عملیات اسحاق» متوقف و دفع شدند. به دنبال توافقات آتش‌بس، لشکر عراق به سمت شرق عقب‌نشینی و بسیاری از کشته‌ها را رها کرد. دولت بغداد از پیوستن به آتش‌بس امتناع ورزید و از آن زمان به عنوان هدف اطلاعاتی ما تبدیل شد. هدفی دور دست اما تهدید آمیز...

ایران، تا وقتی با اسرائیل بود، دشمن محسوب نمی‌شد. ولی امروز این گونه نیست. شاید بزرگترین تهدید برای وجود ما باشد. پنجاه سال پیش واقعیت چیز دیگری بود و به دلیل نزدیکی ایران به عراق، مأموریت بهره‌برداری اطلاعاتی و کسب اخبار از طریق ایران انجام می‌گرفت.

به این ترتیب با خودم عهدی بستم که از آن پس، در خصوص گسترش منابع اطلاعاتی موجود علیه عراق و هدف آنها و جذب و استخدام منابع جدید، و همچنین تلاش برای آزاد

۱. عملیات تی.پی.آژاکس (T.P.AJAX) اسم رمز عملیات سازمان سیا در کودتای ۲۸ مرداد است. عملیات «آژاکس» به عنوان اولین عملیات قهری براندازی برون مرزی سازمان سیا محسوب می‌شود.



کردن عواملی که در آن روزها در سرزمین دجله و فرات دستگیر شده‌اند، تلاش کنم. با این حال، آغازگر این چرخه اطلاعاتی من نیستم بلکه یک افسر ویژه عراقی است که در آن روزها پس از جنگ استقلال در کرانه باختری خدمت می‌کرد و نزد فرمانده خود، بنیامین وینتر آمد و گزارشات را روی میز گذاشت و گفت: «اگر می‌خواهید اطلاعاتی از عراق جمع‌آوری کنید، چاره‌ای نیست جز این که در تهران مستقر شوید، نه در حیفا!» وینتر هم نزد دیوید کارون^۱ رئیس اداره اطلاعات در ستاد کل رفت و پس از دو هفته مشاوره و بحث به وینتر دستور داد: «به همراه آلف به ایران بروید!»

آلف به خوبی برای کار آماده بود و به استناد یک تصویر مدعی بود در چهار سالگی، توانسته گذرنامه از کنسولگری ایران در اورشلیم دریافت کند...! او ادعا کرد این عکسی است که در خانه پدری او در تهران گرفته شده است. در همین حال، او چندین بار با سیمان طوو^۲، مهاجر جدید عراقی که در آنجا در ارتش اسرائیل خدمت می‌کرد، ملاقات کرد و به مقام موکادم (سرهنگ) رسید؛ بالاترین رتبه‌ای که یک یهودی تاکنون به آن رسیده بود. سیمان طوو مطالب به روز و کاربردی شامل نام حدود بیست مسیحی و کرد که در ارتش عراق فعالیت می‌کردند را به من ارائه کرد، برخی افسر، و برخی از مقامات عالی‌رتبه بودند. به نظر من یک منبع قابل اعتماد برای افسران اطلاعاتی بود.

در پایان سال ۱۹۴۹ [۱۳۲۸ هـ.ش]، دو عضو از افسران ویژه، پایگاهی در تهران مستقر و شروع به جذب و استخدام منابع اطلاعاتی کردند. چند هفته پس از استقرار در تهران، اطلاعاتی از یک شخص و خانواده‌اش به دست آنها رسید؛ یک یهودی عراقی ثروتمند به نام گرجی لوی که قصد داشت برای وصول بخشی از دارایی خود در بغداد، به وطنش بازگردد. آنها تصمیم گرفتند که با او ملاقات کرده و او را مورد ارزیابی قرار دهند. این ارتباط برقرار شد و با صمیمی‌تر شدن روابط، از وی سؤال شد که آیا او با کمک به مأمورین جذب و استخدام، برای اعزام در عراق موافقت خواهد کرد یا خیر؟ در نهایت گرجی موافقت کرد. یک دوره آموزشی کوتاه شامل نشان کردن^۳ افراد مستعد همکاری، عامل‌گیری و آماده‌سازی برای جذب و استخدام، رمزنگاری، تهیه گزارش و جمع‌آوری عوامل دیگر برای گرجی برگزار شد. آنها به او کمک کردند تا از راه‌خر مشهر - بصره به وطنش بازگردد و منتظر نتایج اولیه بودند.

۱. دیوید کارون (۲۹ سپتامبر ۱۹۱۵ - ۲۰ اکتبر ۲۰۰۱) یکی از رؤسای اداره اطلاعات ارتش اسرائیل و یکی از بنیانگذاران کبیوتس کفر مناخیم بود.

۲. در برخی منابع سیمان‌توب هم نوشته شده است.

۳. «نشان کردن» عبارت است از روشی که در آن اشخاص مورد نظر برای استخدام در یک سازمان پنهانی بدون اینکه خود بدانند نامزد شده و پس از بررسی و دقت در احراز شرایط شایستگی وی، جریان استخدام آنها عملی خواهد شد.

اما قبل از رسیدن عامل اول و چند ماه پس از ورود گرجی به تهران، این دو نفر به اسرائیل بازگشتند و جایگزین آنان فردی از آمان به نام ایهود ریپاپورت بود که پس از مدت کوتاهی جوانی به نام مکی جای او را گرفت. در مارس ۱۹۵۱ میلادی [اسفند ۱۳۲۹ ه‍.ش]، همان‌طور که پیش‌تر گفته شد مسئولیت از آمان به موساد منتقل شد و فردی اسرائیلی به نام موشه کاف به عنوان مدیر دفتر تهران منصوب گردید.



نیم‌رودی در دفتر خود در تهران

در آن زمان، ارتش اسرائیل با این اصل اساسی که کار جمع‌آوری اطلاعات خارج از مرزهای اسرائیل در اختیار انحصاری «دَعَت» (واحدی در وزارت امور خارجه) باشد، مخالف بود. این اواخر مؤسسات مهاجرت، گرچه اطلاعات نظامی و سیاسی را در مورد کشورهای عربی به دست می‌آوردند، اما این اطلاعات دور از دسترس ستاد کل ارتش بود. به همین دلیل فرماندهان اطلاعاتی به اداره اطلاعات ارتش (آمان) فشار وارد می‌کردند تا بتوانند به طور مستقل به کار خود در خارج از کشور بپردازند.

یکی از موارد دردناک در اقدامات اطلاعاتی اسرائیل در خاورمیانه، بازی خوردن به دست افرادی است که خواستار اقتدار مستقل برای نیروهای نظامی بودند؛ مانند حادثه تلخ یهودای تاجر. این مرد به نمایندگی از دَعَت مأمور شد تا دفتری را که قرار بود خود در عراق راه بیندازد، با حمایت دعت تأسیس کند. او با عجله به بغداد رفت - شاید خیلی شتاب کرد - و یک سناریو برای او ساختند که او یک تاجر فرش ایرانی به نام اسماعیل صالح است. این مورد از نمونه‌های یک اقدام سهل‌انگارانه و غیر حرفه‌ای بود.

چطور می‌شود کسانی که تاجر را فرستادند، با اینکه می‌دانستند او به زبان فارسی تسلط



ندارد، پوششی فارسی برایش ایجاد کنند؟ و چطور می‌توان او را تاجر معرفی کرد وقتی که می‌دانند آشنایی او در این حوزه صفر است؟ تاجر دو ماه در بغداد بود؛ در این دوره مسئول شبکه اطلاعاتی بود که توسط گرجی لوی و یوسف بصری^۱ راه‌اندازی و اداره می‌شد. در کنار او مردخای بن پورات^۲ (عضو مؤسسه مهاجرت علیا) بود که به عنوان نشان‌گر برای مأمورین استخدام‌شده خدمت می‌کرد. در عصر عید پسخ [پسخ یا فصیح] سال ۱۹۵۱، تاجر برای ارائه گزارش از عراق به اسرائیل بازگشت و پس از آن توسط مقامات وزارت امور خارجه متوجه شد که دعت منحل و وظایف آن به موساد واگذار شده است. اما اطرافیان او تأکید کردند که در روند مأموریتش تغییری ایجاد نشده؛ نه در ماهیت فعالیت و نه در ارتباط با منابع موجود در این حوزه.

این مرد به بغداد بازگشت و به کار خود ادامه داد، اما سریع‌تر از آنچه به ذهن برسد دچار مشکل شد. سیزده روز پس از بازگشت، صبح روز ۲۲ مه ۱۹۵۱ [۳۱ اردیبهشت ۱۳۳۰ ه‍.ش]، هنگامی که او با مردخای بن پورات به یکی از فروشگاه‌های زنجیره‌ای مشهور به نام اورزادی بیک در خیابان اصلی بغداد، شارع الرشید، رفتند توسط پلیس دستگیر شدند. آنها را از هم جدا کردند و برای بازجویی به ستاد پلیس بردند. تاجر یک گذرنامه فارسی به نام اسماعیل صالح ارائه داد و بلافاصله سوءظن بازجویان را برانگیخت، زیرا او حتی نمی‌توانست یک جمله را به زبان فارسی که مثلاً زبان مادریش بود، بگوید.

او به سختی پاسخ داد و قهرمانانه در برابر آنان ایستاد و شکسته نشد. بزرگترین نگرانی وی این بود که در آپارتمانش، یادداشت اسامی مأمورانی که در عراق مستقر بودند، افشا نشود. بازرسان آپارتمان را جست‌وجو کردند، اما خوشبختانه یادداشت را پیدا نکردند.

پس از بازرسی‌های بی‌هدف در آپارتمان، آنها بازگشتند و او را از بازداشتگاه بیرون آورده و به اتاق بازجویی بردند و به شکنجه‌ها ادامه دادند. شکنجه‌ها شدت گرفت اما او دهان باز نکرد و در درد خود غرق شد. تاجر اطمینان داشت که اگر در مقابل آنان بایستد و همکاری نکند، سرانجام آزاد خواهد شد. اما بازجویان تسلیم نشدند و او را به آپارتمان خودش بردند و حتی چند پسر فلسطینی را که ظاهراً او را شناسایی کرده بودند، استخدام کردند. آنها درها و کف خانه را تخریب کردند، مبلمان را شکستند و تشک‌ها را پاره کردند و تمام کمد‌ها را خالی

۱. یوسف بصری (۱۹۲۳-۱۹ ژانویه ۱۹۵۲ اعدام شد) یک وکیل اسرائیلی که در عراق به اتهام جاسوسی و سازماندهی حملات بغداد علیه یهودیان، با هدف ترغیب آنها به مهاجرت به اسرائیل اعدام شد.

۲. مردخای بن پورات (۱۲ سپتامبر ۱۹۲۳) سیاستمدار سابق اسرائیلی که از ژوئیه ۱۹۸۲ تا ژانویه ۱۹۸۴ به عنوان وزیر کار، خدمت کرده است. در طول چهار دوره حضور در کنست، نماینده پنج حزب مختلف بود. در عراق به عنوان عامل موساد، نماینده یهودیان عراق بود و در تبادل اطلاعات از ایران و عراق خدمات زیادی را برای رژیم صهیونیستی انجام داده است.



نمودند. تاجر در لحظه‌ای که مأموران حواسشان نبود یادداشت را از مخفیگاه یکی از کشو‌ها بیرون آورد و در جیب خود گذاشت. اجازه گرفت تا به دستشویی برود، در آنجا کاغذ را بلعید و چند جرعه آب نوشید. بدون شواهد و قرائن، این مرد شجاع در دادگاه متهم به جاسوسی و محکوم به حبس ابد شد. نه سال و نه ماه در زندان بود؛ یک سال و نیم در زندان مرکزی بغداد، پنج سال در زندانی موسوم به سلمان و حدود سه سال در زندان عقبه. سرانجام آزاد شد. وی گذرنامه عراقی دریافت کرد، سوار هواپیما شد و به بیروت آمد و از آنجا از طریق قبرس به اسرائیل بازگشت.

به هر حال، برای من مثل روز روشن بود، وقتی برای اولین بار پا در ایران گذاشتم، نجات یهودای تاجر را یک کار مقدس دانستم و الگوی کار خودم قرار دادم.

موقعیت‌ها و جذب منابع

من و همسرم، ربکا، در آپارتمانی نزدیک ساختمان آژانس یهود در تهران ساکن شدیم. مالک ساختمان ارتشبد گیلان‌شاه،^۱ فرمانده سابق نیروی هوایی ایران بود.

با نگاهی به اسناد باقی‌مانده از مأموران پیشین، منبع اصلی خود را که با نام مستعار «خنیت»^۲ فعالیت می‌کرد، شناختم؛ متولد اوایل قرن بیستم در یکی از کشورهای حوزه خلیج [فارس] و فردی سر خود و زن دوست بود، اما به دلیل سابقه حضور در مناصب مختلف ارتش و دسترسی به سطح بالایی از اطلاعات به این کار گماشته شده بود.

خنیت توسط گرجی لوی جذب سازمان ما شد؛ لوی که در آن زمان با اسم سازمانی «هاگ‌ور»^۳ یا «جانی» مشغول به کار بود حتی بعد از اتمام مأموریت من در تهران به عنوان نماینده سازمان به کار خود ادامه داد تا آن که در سال ۱۹۷۹ [۱۳۵۷ ه‍.ش]، توسط نیروهای وابسته به آیت‌الله خمینی به قتل رسید.

با بررسی دقیق پرونده خنیت و نکاتی که برای وی نوشته شده بود، این حس در من به وجود آمد که استعدادهای بالقوه عالی در وی وجود دارد که هنوز از آنها استفاده نشده است. حالا من به عنوان یک مسئول کهنه کار باید این استعداد را شکوفا می‌کردم. به همین دلیل به تورات مراجعه کردم و با استفاده از آن توانستم راه حل این شکوفایی را به دست بیاورم.

۱. تیمسار سپهبد خلبان هدایت‌الله گیلان‌شاه (۱۲۸۶-۱۳۶۵)، از ۲۹ اسفند ۱۳۳۲ تا ۲۲ بهمن ۱۳۳۶ (با درجه سرلشکری) به عنوان رئیس ستاد نیروی هوایی و از ۲۲ بهمن ۱۳۳۶ تا ۱۵ مهر ۱۳۳۷ (با درجه سپهبدی) به عنوان فرمانده نیروی هوایی شاهنشاهی ایران عهده‌دار انجام وظیفه بود.

۲. به معنی نیزه

۳. به معنی خزانه‌دار



نکته دیگر در مورد خنیت این بود که به دلیل یک اشتباه عملیاتی و ترسی که به غلط داشت، استعدادها پیش منجمد و ناکارآمد شده بود.

باید با او دوباره کار را از نو شروع می‌کردم و تصمیم گرفتم برای اولین دیدار از وی دعوت کنم؛ دعوتی ویژه برای فردی ویژه!! در تمامی این سال‌ها به خوبی یاد گرفته بودم که با شکل‌گیری روابط شخصی با یک نفر، می‌توانم بهترین زمینه را برای استفاده از او در طول عملیات، برای خود و مجموعه فراهم کنم.

برای گام اول و حفظ شأن کاری خود، دعوت‌نامه‌ای به همراه مقدار زیادی پول و هدایای یادبود، برای دعوت او به منزل خودم ارسال کردم که ربکا آن را به گرمی و زیبایی طراحی کرده بود.

در دعوت‌نامه برایش نوشتم که خوشحال می‌شوم هر چه سریع‌تر لیستی از تمام پرونده‌هایی که در اختیار دارد را مشاهده کنم و قول دادم به زودی برایش پاداشی بزرگ مهیا نمایم؛ پاداشی که در آن زمان بسیار فوق‌العاده به نظر می‌رسید. این روشی بود که من از یک ضرب‌المثل عربی یاد گرفته بودم که می‌گفت: اگر ضربه‌ای بزنی، خودت صدمه می‌بینی و اگر سودی برسانی، خودت ثمره‌اش را می‌بینی!!

چند روزی گذشت و سرمایه‌گذاری من، به سوددهی رسید. خنیت یک لیست به من داد؛ لیستی دقیق و متشکل از ۲۴۰ پرونده که به دقت شماره‌گذاری شده و محتوای هر یک را در یکی، دو جمله برای من نوشته بود. با دیدن این لیست بلندبالا، حس کنجکاوی من بیش از پیش زیاد شد و به اشتباهی سیری‌ناپذیر مبدل گشت. کاملاً واضح بود که خنیت بهترین و عالی‌ترین نیروی ما بود. بر همین اساس پس از دریافت اولین گزارش، شامل جزئیات پرونده‌هایی که او برای من ارسال کرده بود، آنها را با عجله به اسرائیل ارسال و تأکید کردم که او بهترین و امیدوارکننده‌ترین منبع ما خواهد بود.

حدود یک ماه بعد، خنیت وارد تهران شد و در خانه من اسکان پیدا کرد. پنج روز و پنج شب از در خارج نشدیم. ربکا تنها دریچه ما برای ارتباط با بیرون بود؛ ربکایی که حالا برای خود فردی دقیق و ماهر شده بود.

عکاسی برای من بسیار مهم بود؛ با آن که آموزش عکاسی هزینه زیادی را به ما تحمیل کرد اما بعد از به هدر دادن صد نگاتیو، بالاخره توانستیم به این حرفه مسلط شویم. به دستور من خنیت عکاسی می‌کرد و ربکا در حمام منزل ما که دیگر تبدیل به تاریک‌خانه‌ای برای چاپ عکس‌ها شده بود، تصاویر را ظاهر می‌کرد. برای اولین بار بعد از آموزش‌های ابتدایی، ربکا اولین عکس‌های خنیت را ظاهر کرد و هر سه مشغول بررسی تصاویر شدیم. آنچه واضح بود



خنیت نتوانسته بود مأموریت خود را به خوبی انجام دهد و برای رسیدن به هدف راه زیادی را باید طی می کرد. در واقع باید بگویم برای آموزش های فنی خنیت باید مدت زمان زیادی را صرف می کردیم، ولی انگیزه او، مرا امیدوار می کرد. همراه با آموزش عکاسی، برای خنیت کلاس های مختلفی را برگزار کردیم. کلاس هایی که مهم ترین مهارت هایی که باید به آنها مسلط می شد را آموزش می داد. رمزنگاری، کلاس های توجیهی و... از آموزش های مهمی بود که خنیت دوره آنها را گذراند. در این کلاس ها ربکا کمک اصلی را به من می کرد تا جایی که مهارت حذف منبع را او به خنیت آموزش داد.

بعد از توجیه کامل، مقداری پول به عنوان پول توجیبی به او داده و او را راهی هتلی لوکس در قلب شهر کردم تا لذت زندگی را ببرد. خنیت برای من یک دوست واقعی بود و من نسبت به او مانند مادری مهربان محبت می کردم. هر چند خنیت جوان بود و باید از این فصل زندگی خود لذت می برد، اما من او را به پشتکار و تلاش بی وقفه می شناختم. گزارش هایی که او آماده می کرد به قدری خوب و مناسب بود که تل آویو نمی توانست خوشحالی خود از به دست آوردن این مطالب را پنهان کند.

با تمام این تفصیل یک موضوع هیچگاه از سمت آنها فراموش نمی شد؛ گلایه از ریخت و پاش هایی که من برای خنیت می کردم. آنها با توضیح من مشکل داشتند: «سکه هایی که ما به خنیت می دهیم باعث می شود او برای ما الماس و طلای خالص را فراهم کند.» ولی به هر حال آنها دست بردار نبودند و از بخشش زیاد من همواره شاکی بودند.

ژوئن سال ۱۹۵۶ [خرداد ۱۳۳۵ هـ] در چندین نوبت رخاوی وردی، با من تماس گرفت. در اولین نامه که بعد از ارسال پرونده ها به تل آویو برایم فرستاد در کمال تعجب دیدم که گفت: «وقتی نتیجه کار را دیدم بسیار خوشحال شدم و از همین جا دستان شما را می بوسم، هر چند که تا به حال به من می گفتند فقط خرجتان بالاست ولی من را ناامید نکردید.» برای دومین بار در همان ماه برایم نوشت: «ارزش کار شما بسیار بالا بود، برای تأمین مالی شما با سهامداران و حامیان این طرح صحبت کردم، همگی خوششان آمد و کمک های خود را افزایش دادند.»

در همین ایام بود که اولین ارزیابی از موساد به دستم رسید: «نیمرودی به خنیت آموزش داده و فعالیتش را آغاز کرده و فشار کار را افزایش داده، نتیجه کارها به خوبی حس می شود و اطلاعات مورد نیاز به میزان زیادی به دست ما رسیده است، اطلاعات بسیار مهم و قابل اعتماد هستند.»



سپتامبر همان سال بود که «نحمان کارنی»^۱ در نامه‌ای به رئیس خود پتی هارکابی نوشت: «وظیفه خود می‌دانم تا گزارشی از حضور هشت ماه نیمروودی در ایران به فرمانده خود بدهم... نکته قابل توجه آن است که وی بالاتر از سطح توقع ما ظاهر شده، به طوری که کارهایی انجام داده که بالاتر از سطح آموزش‌ها و تجارب او می‌باشد.»

باید این نکته را بگویم که در موساد و آمان، همانند تمامی دستگاه‌های اطلاعاتی رقابت زیادی وجود دارد اما با اینکه در ابتدا بر سر خنیت اختلافات زیادی بود ولی با تلاش‌های فراوان، تمامی مسئولان به اتفاق به ضرورت حضور خنیت اعتراف می‌کردند. خنیت دیگر جایگاه خود را به دست آورده بود؛ به طوری که وقتی در مورد احتمال واقعه‌ای در یکی از کشورهای عربی به ما هشدار داد بعد از مدت کوتاهی آن واقعه رخ داد. بر همین اساس بود که در نامه‌ای که بین ارتش و موساد مبادله شده بود هر دو اعتراف کرده بودند که خنیت گزارشاتی دقیق و مهم را به ما ارسال می‌کند.

هر چند خنیت بهترین بود اما یقیناً در این عرصه تنها نبود، مأمورانی که من در مصر، لبنان و سوریه استخدام کرده بودم نیز در زمره بهترین‌ها قرار می‌گرفتند. مأمورانی که هنوز هم یادآور نشان برایم خاطره‌انگیز است:

«کُزِر» یکی از بهترین‌ها بود. در شهر محل تولد خود به عنوان منشی یکی از مهم‌ترین دفاتر دولتی مشغول به فعالیت شد؛ به قدری در کارش مهارت داشت و اطلاعات دقیق و مهمی را در بخش‌های اطلاعاتی و حتی عمومی کشور خود به ما اطلاع‌رسانی می‌کرد که با گذشت زمان برای او یک فرکانس اختصاصی در ایستگاه رادیویی ایجاد کردیم که به صورت روزانه برای ما اطلاعات بیاورد. کار کُزِر به حدی مهم بود که هنگام ارسال اطلاعات در مقابل دستگاه بی‌سیم ایست قلبی کرد!

«کاتو» که در کشور خود در موقعیتی حساس خدمت می‌کرد و تمام وقایعی که در دفتر کارش می‌گذشت را به من تحویل می‌داد، او هم جز بهترین‌ها بود. «آمبا» به عنوان واسطه بین من و «کاتو» بود، اما هیچ کدام نمی‌دانستند که «کُزِر» ارتباطات دیگری نیز دارد و برای دو طرف کار می‌کند؛ اما باز با این تفصیلات برای ما بهتر کار می‌کرد و اطلاعات دقیق و مفیدی را به ما می‌رساند.

«هانهاگ» همان‌طور که از اسمش مشخص است یک راننده تاکسی بود که مسافران را در مسیر تهران-بغداد سوار می‌کرد و در این بین به عنوان رابط بین من و منابع بغدادی خدمت می‌کرد. او پول، عکس و هر اطلاعاتی را برای ما جا به جا و برخی اطلاعات را نیز برای من

۱. افسر ارشد ارتش اسرائیل که در آن سال مسئول اطلاعات خارجی ارتش اسرائیل (آمان) بود.



جمع آوری می نمود.

«هور کباخ» در دورانی که من ایران بودم به عنوان یکی از وابستگان نظامی ارتش اسرائیل در ایران خدمت می کرد. من از طریق یکی دیگر از نشان گرهای^۱ موساد به نام «گر جی شاشا»^۲ کمک های زیادی به او کردم.

«آوتایلون» یک شهروند مصری فلسطینی تبار که رابط بین من و یکی از عوامل ما با نام سازمانی «ونوس» بود و شاید آخرین فرد از لیست بهترین ها، «دلیله» بود که از مأموران زبده در زمان ناپدید شدن ونوس در مصر بود و برای یافتن او به مصر اعزام شد. اینها بهترین های این لیست بودند که می توانستم به آنها افتخار کنم.

اما داستان جذب ونوس واقعاً برایم جالب و لذت بخش است. اوایل سال ۱۹۵۲ [۱۳۳۰ هـ] من به عنوان فرمانده نیروهای منطقه جنوبی، در دفتر کمیته آتش بس اسرائیل / مصر^۳ در نیتزانا (عوجه الحفیر)^۴ مشغول به خدمت بودم. هنگامی که در این کمیته بودم همواره به این مسئله فکر می کردم که از بین همه افسران مصری حاضر در این کمیته کسی را نمی توانیم پیدا کنیم که بشود با تطمیع و فریب، جذب خود کرد تا برای ما کار کند؛ برای همین تصمیم خود را گرفتم و پروژه ای را آغاز کردم. آن شب دیگر من به پایگاه خود بازنگشتم و یک ماه تمام در مرکز کمیته آتش بس حضور داشتم و به عنوان یکی از نیروهای مدافع آتش بس در آنجا فعالیت می کردم. عمده وقتم را برای نزدیکی به افسران مصری صرف کردم و در تلاش بودم تا نقاط ضعف هر یک را پیدا کنم.

در کشاکش بررسی افسران مصری بودم که یکی از آنها چشم مرا گرفت؛ افسری که برای ما دیگر با نام ونوس شناخته می شد. مردی قد بلند و درشت هیکل که موهای مجعد و سیل کوتاهی که بر صورت گردش نقش بسته بود به خوبی از بین افسران قابل تمیز بود. ساعت ها با او وقت می گذراندم، غذا خوردن و قدم زدن هایم تماماً با او انجام می شد و سعی در جلب اعتماد او داشتم.

برای جذب بهتر ونوس ایده ای به ذهنم رسید، باید از فرمانده نیروهای ارتش اسرائیل، سروان نتاع کمک می گرفتم. برای این کار ونوس را به اردوگاه خود دعوت کردم، هر چند به نتاع چیزی نگفته بودم اما او به خوبی از قصد من آگاه شد و قلب ونوس را به خوبی در دست

۱. در ادبیات اطلاعاتی، نشانگر به افرادی گویند که در کشورهای مختلف، افراد مستعد همکاری با یک نهاد اطلاعاتی را شناسایی و معرفی می کنند.

۲. سرمایه دار و تاجر معروف اسرائیلی

۳. منظور آخرین دفتر نظامی اسرائیل در مرز مصر می باشد که طی قرارداد ۱۹۴۹ به امضا رسیده است و در خط سبز قرار دارد.

۴. منطقه ای تاریخی در غرب صحرای نقب و شرق صحرای سینا



گرفت. یک ماه بعد از این ارتباط، دیگر می توانستم بگویم که او را بهتر از خودش می شناختم؛ کاملاً شهوت در زندگی او موج می زد و این بهترین بهانه برای جذب و استخدام او بود. یکی از روزها که با هم تخته نرد بازی می کردیم، دست بر شانه اش گذاشتم و گفتم: «ببین هر دوتای ما مرد هستیم و به عنوان یک افسر به سختی کار می کنیم، پس تفریح و استراحت نیاز داریم، درست است؟ بیا به تل آویو برویم... شهری بزرگ با دختران زیبا...» این صحبت کوتاه را با یک چشمک به پایان رساندم. ونوس به سرعت این پیشنهاد را پذیرفت. برای این سفر باید ماشینی فراهم می کردم، آن روزها در مقر فقط جیب در اختیارمان بود، جیب هایی که سفر با آنها سرانجامی جز ماندن در جاده نبود. سریع با هانگی^۱ فرماندار نقب تماس گرفتم و گفتم برای انجام مأموریتی، ماشینت را می خواهم. مایکل بدون هیچ سؤالی کلید فورده خود را برایم فرستاد. مشکل دیگر بیرون آوردن ونوس از پایگاه بود؛ نیتزانا پایگاهی کوچک و محصور بود، در آن زمان هر پایگاه مشترک از سه نظامی اسرائیلی و سه نظامی مصری تشکیل می شد. عدم حضور یک نفر برای مدت زیاد بسیار حساسیت برانگیز بود. از طرف مصری ها شاید عدم حضور یک روزه یک سرباز مشکلی را ایجاد نمی کرد، اما ونوس با توجه به جایگاهش تنها چند ساعت می توانست در مقر حضور نداشته باشد. با تمام این سختی ها نباید این فرصت را از دست می دادم و هر طور شده بود باید این کار را می کردم و تا قبل از تاریکی هوا به نیتزانا بر می گشتیم.

۵ فوریه ۱۹۵۲ [۵ بهمن ۱۳۳۰ ه.ش]، من به همراه ونوس با ظاهری کاملاً متفاوت، صورتی تراشیده و موهای حالت دار و کت تیره به همراه پیراهنی روشن وارد تل آویو شدیم. ساعات اولیه بعد از ظهر بود و آفتاب زمستانی ما را گرم می کرد، در بئر السبع یهودا که افسر هماهنگ کننده شاباک بود را سوار کردیم. یهودا از دوستان قدیمی و مورد اعتمادم بود که در کارهای اطلاعاتی خوش فکر و خلاق بود و برای همین ویژگی او را وارد این پروژه کردم. به تل آویو رسیدیم و مستقیم به ساحل رفتیم. منتظر رخای وردی ماندیم تا به ما بپیوندند، هر چند او به این قرار نیامد اما بعدها متوجه شدم برای حفظ روابط من با ونوس بود.

بعد از صرف یک غذای سبک، قهوه ای خوردیم و سیگار کشیدیم، سیگار پشت سیگار؛ چشمان وی دائم می چرخید و به اطراف نگاه می کرد. نگاهش بارها به دختر کان خوشگل میزهای اطراف گره می خورد. طوری به قدم زدن زنان در کنار ساحل توجه می کرد که انگار کسی جز او در این شهر حضور ندارد. دوربین عکاسی خود را بیرون آوردم و شروع به عکسبرداری از او کردم. آنقدر محو عکس گرفتن ها شده بود که اصلاً حواسش به علائم

۱. مایکل هانگی، از مهم ترین فرمانداران نظامی اسرائیل، که در آن زمان فرماندار نقب بود.



عبری پشت سرش در عکس‌ها نبود. او مانند گربه‌ای که در حال بازی با گلوله کاموا است و متوجه گره خوردن خود در بین کاموا نمی‌شود، داشت طناب را دور گردنش محکم‌تر می‌کرد. بعد از مدتی در آفتاب زمستان، من به نی نی گفتم: «ما باید برای میهمان خودمان شرموطه^۱ هماهنگ کنیم!»

نی نی برآشفته شد و گفت: «یعقوب من کارمند شاپاک هستم نه صاحب یک فاحشه‌خانه!» هر چند ونوس با دقت به چهره ما نگاه می‌کرد و هیچ یک از صحبت‌های عبری ما را نمی‌فهمید، اما بدون درنگ کلمه «شرموطه» را فهمید و نیشش تا بناگوش باز شد. من رو به نی نی کردم و گفتم: «پس به دوستان در اداره پلیس بگو تا ما را کمک کنند. می‌دانی چقدر برایم این کار مهم است.»

نی نی سریع بلند شد چشمتی به من زد و به زبان عربی گفت: «خوب! می‌روم دنبال یکی، دو تا از زنان زیبا تا جشنمان را کامل کنند.» ساعتی نگذشت که نی نی با زنی خوش اندام و موطلایی نزد ما برگشت؛ بعداً برایم تعریف کرد که پس از رفتن از پیش ما با هارون شالوش^۲ تماس گرفته و او افسری را معرفی کرد که با توجه به شرایط شغلی خود با فاحشه‌ها در ارتباط بود و آن دخترک موطلایی را معرفی کرده است.

یک اتاق در هتلی اجاره کردیم، افسر مصری (ونوس) آنقدر برای این کار عجله داشت که حتی به ما هم توجه نمی‌کرد و با دخترک در حال معاشقه بود و به قدری هول کرد که لباس او را پاره نمود و از پشت دائماً او را گاز می‌گرفت (بعداً ما مجبور شدیم برای دخترک لباس بخریم!). ما در مکانی کاملاً مشرف ایستادیم و دوربین را روشن کردیم و از او فیلم گرفتیم، ونوس آنقدر تحریک شده بود و مشغول بود که اصلاً متوجه تصویربرداری ما از خودش نشد. بعد از این قضایا ما به سمت جنوب برگشتیم. حدود ساعت چهار صبح در نزدیکی پایگاه توقف کردیم و ونوس با پای پیاده به سمت دروازه راهی شد، هیچ یک از سربازان مصری متوجه غیبت او نشده بودند.

روز بعد در حالی که من و ونوس در پایگاه قدم می‌زدیم، تصاویر سفر دیروزمان را به او نشان دادم؛ تصاویر رستوران، ساحل و... اندکی گذشت که ونوس از وجود علائم عبری پشت سرش در تصاویر آگاه شد، الان وقت مناسبی بود؛ تصاویر او و روسپی موطلایی را به او نشان دادم. دیگر شیرینی دیدن تصاویر سفر به یادماندنی تل‌آویو در چهره ونوس دیده نمی‌شد، لبخند در صورتش پژمرد و تنفس برایش سخت شد، او کاملاً متوجه اوضاع شده بود. به

۱. اصطلاحی عامیانه به معنی فراهم کردن امکان ارتباط جنسی برای کسی.

۲. افسر عالی‌رتبه پلیس اسرائیل که در آن زمان رئیس پلیس تل‌آویو بود.



آرامی در گوشش گفتم: «به ما کمک کن...»

گفت: «آنچه تو از من می‌خواهی خیانت به کشور و مردم است. کسی که به کشورش خیانت کند، حکمش مرگ است.»

من اصلاً نگران نشدم، در عین اینکه نمی‌خواستم او را تهدید کنم (شناخت سبک اقناع برای یک افسر بسیار مهم است و باید بداند تهدید همواره جوابگو نیست) به او گفتم: «به اطرافت نگاه کن.» خواستم حس عدالت او را برانگیزم، «خوب نگاه کن در کشورت چه می‌بینی؟ فساد و بی‌عدالتی همه جا را گرفته... تو می‌خواهی از ملک فاروق^۱ و اطرافیانش پاک‌دست‌تر باشی؟! تو الان شانس گرفتن چند لیره بیشتر را داری... چیز زیادی از تو نمی‌خواهم، در اتاقتان مقداری مدارک وجود دارد که تو برایم آنها را می‌آوری و ما بعد از عکس گرفتن از آنها به تو تحویلشان می‌دهیم.»

نمی‌دانم کدام یک باعث شد که او با ما همراهی کند، ترس از انتشار تصاویر بین دوستان و مسئولان وی یا کمبود حقوق نظامی. هر چه بود بعد از دو روز با کیفی که پنج پرورنده اطلاعاتی نظامی در آن بود پیش من آمد، به سرعت از آنها عکس گرفتم و قبل از تحویل کیف دویست لیره مصری در جیبش گذاشتم. در آن زمان این پول کمی نبود؛ آنقدر برایش زیاد بود که برق چشمانش به خوبی آن را نشان می‌داد. به سرعت خم شد و دستان مرا چندین بار بوسید. بعد از آن که از من دور شد به سرعت به بررسی مدارک و پرورنده‌ها پرداختم و دیدم اطلاعاتی مهم و سرنویشت‌ساز است. به سرعت راهی شمال شدم و مستقیماً به دفتر رخواوی وردی رفتم. او بلافاصله متوجه اهمیت موضوع شد و با یکدیگر نزد بنیامین گیلی رفتیم. کاملاً رضایت داشتیم، او همان بود که ما مدت‌ها به دنبالش بودیم و من یک ماه تمام برای ارتباط با او تلاش کردم. با دستور فرماندهی، ونوس از همان لحظه با نام سازمانی «دفا» عامل ما شد. با استخدام ونوس دیگر راه برای ما باز شده بود؛ به طوری که بعدها افرادی در سطوح عالی مصر را به کار گرفتیم و از آنان اطلاعات به دست آوردیم. کمتر از سه هفته از زمان شروع کار ونوس، سرتیپ گیلی نامه محرمانه‌ای به حیم لاسکوف^۲ رئیس ستاد کل ارتش ارسال و در آن تأکید کرد: «با توجه به استخدام دفا و ارزشمندی آن، درخواست می‌شود که سرهنگ وردی به فرماندهی بخش ۱۰ رکن اطلاعاتی ارتقاء یابد. با توجه به اهمیت و ضرورت این مسئله، باعث خوشحالی است که این ارتقای درجه توسط رئیس ستاد کل

۱. فاروق یکم پسر احمد فؤاد و از نوادگان محمدعلی پاشا و پدر آخرین پادشاه مصر بود و او سرانجام در ۱۸ مارس ۱۹۶۵ در رم بر اثر عارضه قلبی درگذشت.

۲. حیم لاسکوف (آوریل ۱۹۱۹ - ۸ دسامبر ۱۹۸۲) پنجمین رئیس ستاد نیروهای دفاعی اسرائیل در سال‌های ۱۹۵۸ تا ۱۹۸۱ بود.

نیروهای مسلح انجام شود.»

دفنا یا همان ونوس را در ارتباطات بعدی به دوربین لایکا مجهز کردم و روش‌های تصویربرداری پنهان را به او یاد دادم. دفنا آنقدر در عکاسی با استعداد بود که یک دوربین لایکا به او هدیه دادم که در آن زمان ارزش بالایی داشت. دو سال پس از آغاز کار با دفنا در سال ۱۹۵۴ [۱۳۳۲ ه‍.ش]، به موقعیت قبلی خود در ارتش مصر منتقل شد. من او را با «هارپاز» آشنا کردم، در آن زمان هارپاز مورد اعتمادترین عامل ما برای تبادل اطلاعات بود. بعد از هشت ماه دوباره ونوس به واحد جدیدی منتقل شد و ارتباط ما با وی از بین رفت. فاز دوم پروژه برای من آغاز شد؛ دیگر نمی‌توانستم صبر کنم و باید ونوس را پیدا می‌کردم. بعد از جست‌وجوهای گوناگون و ارسال پیام مجبور شدم که واحد ۵۰۴ را ترک کرده و برای اجرای «عملیات بثر» راهی تهران شوم. در تهران بارها تلاش کردم که با ونوس ارتباط بگیرم اما با فشاری که از سوی موساد بر من وارد می‌شد مطمئن شدم انتقال من به تهران برای جلوگیری از ارتباط مجدد با ونوس است. برای پیدا کردن ونوس حتی دلیله را به مصر فرستادم، او توانست اطلاعاتی از او بیابد و متوجه شد در یگان غرب مصر فعالیت می‌کند. در حال ارتباط دوباره بودیم که مجبور شدیم دلیله را به لبنان برگردانیم تا هویت او فاش نشود. هر چه بود نمی‌شد یک رقاصه لبنانی را در صحرای غربی مصر به راحتی پنهان کرد. بعدها متوجه شدم دلیل قطع ارتباط ونوس با ما ظن ارتش مصر به او بوده است. ونوس به اتهام ایجاد شبکه قاچاق حشیش دستگیر و به ده سال حبس محکوم شد. دیگر یکی از گرانبه‌ترین عاملان ما در مصر از بین رفته بود.

سال ۱۹۶۳ [۱۳۴۱ ه‍.ش]، ونوس به دلیل وضعیت بد جسمانی در بیمارستان بستری و بعد از دو سال بدون هیچ مشکلی از بیمارستان مرخص شد و زندگی آزاد خود را ادامه داد و واقعاً می‌توان گفت سبک زندگی در چنین کشورهایی بسیار جالب است. ده سال بعد، ۲ فوریه ۱۹۷۵ [۱۳ بهمن ۱۳۵۳ ه‍.ش]، عبدالمجید ایوب روزنامه‌نگار مطرح مصری خبر/یوم در گزارشی اعلام کرد فؤاد حسن الحموده به اتهام جاسوسی برای اسرائیل در مصر به اعدام محکوم شد، و این گونه دفنا یا دوست ما ونوس پرونده‌اش بسته شد.

به غیر از عوامل فعال که چند تن از آنان را نام بردم، چندین عامل نیز به صورت ذخیره نگهداری می‌شدند تا در صورت نیاز وارد عمل شوند که نام برخی از آنها را در ادامه می‌آورم. «پارشندا» در یکی از کشورهای عربی نقشی حساس ایفا می‌کرد و تا زمان بازنشستگی در خدمت سرویس اطلاعاتی اسرائیل بود.

«فیله‌خوان» یک مقام ارشد دولتی در کشوری عربی که برای مدت معینی برای ما فعالیت



می کرد، در سفری به تهران فقط به صورت شفاهی گزارشاتی را به ما منتقل کرد. «فُرُتا» عامل ارتباطی بین فلیخوان و پارشندها بود که به صورت غیر مستقیم ارتباط می گرفت.

«آگرون» یک دفتر تجاری در یکی از کشورهای عربی داشت و به عنوان یک فرش فروش در تهران، از طریق گرجی شاشا، جذب شده بود.

«بوتصر» در یک مرکز مهم راهبردی کار می کرد و توانسته بود اطلاعات عاملان را در کشور محل اقامت خود جمع آوری کند.

در ماه مه سال ۱۹۵۷ [اردیبهشت ۱۳۳۶ هـ.ش]، سرهنگ هارکابی رئیس آمان برای بازدید از ایران راهی تهران شد. به خاطر اقدامات ما، او اکنون ارتقاء یافته بود و ژنرال محسوب می شد. در طول این سفر به خرمشهر و آبادان رفتیم و در آنجا با یکی از منابع ما که اطلاعات ارزشمند و مهمی داشت دیدار کردیم.

در آن زمان مجبور بودم در ساحل شط العرب [اروند] و در نزدیکی خلیج [فارس] که مرز بین ایران و عراق بود حضور داشته باشم؛ ربکا تازه زایمان کرده بود و خوشبختانه مرا درک می کرد و عدم حضور من در مقاطع مهم زندگی را پذیرفته بود. روزهای زیادی را در کنارش نبودم که در برخی اوقات به سبب کارهایم به آن افتخار می کنم و برخی اوقات حسرت حضور در کنار او را می خورم.

رئیس آمان از سفر ایران با دست پر برگشت و از دستاورد من بسیار خوشحال بود. هر چند که از برخوردش مشخص بود که برای اولین بار با یک مأمور مخفی در خاک کشور هدف دیدار می کند ولی به هر حال من به عنوان یک عرب عراقی پیشرفت خوبی را تجربه کرده بودم و فرماندهی در نامه‌ای به طور رسمی مرا به درجه سرهنگی مفتخر کرده بود که برایم بسیار ارزشمند بود. هر چند این مأموریت تمامی ذهن مرا مشغول کرده بود؛ به طوری که به کارهای دیگر نمی رسیدم ولی این ارتقای درجه می توانست برایم حاشیه ساز شود.

موساد و آمان، هر دو پیکری واحد بودند اما، موفقیت‌های مرا هر کدام به اسم خود زده و جزو افتخارات خود می نوشتند. یادم است وردی در نامه‌ای برایم نوشت: «در اینجا (تل آویو) بر سر مالکیت اطلاعاتی که خنیت می فرستد اختلافات زیادی است. امیدوارم به زودی مشکلات برطرف شده و وضعیت این عامل مشخص شود... به نظر من برخی اطلاعات را باید ما به عنوان نفر اول منتشر کنیم، زیرا این امر برای ما که از لحاظ مالی تحت فشار هستیم بسیار مهم بوده چون انتشار این اخبار بودجه زیادی را برای واحد ما سرازیر خواهد کرد.»

این تقابل بین موساد و آمان از قدیم بوده و جزئی از آداب و رسوم اطلاعاتی ما شده است؛

من در این بین سعی کردم از آتش این تقابل دوری کنم ولی امری بسیار دشوار بود که شاید نتوانستم به خوبی انجامش دهم چون جنگ قدرت برای فرماندهی ستاد آغاز شده بود.

شاه، میزبان وابسته نظامی اسرائیل

حییم شادمی که مسئول یکی از ایستگاه‌های اطلاعاتی مشترک موساد و آمان در ترکیه بود، پس از دیداری که هارکابی از آنکارا و عوامل ارتباطی وی داشت، اصلاً نتوانسته بود رضایت فرماندهی را به دست آورد و هارکابی با نارضایتی راهی اسرائیل شد اما دیری نگذشت که او به درجه سرهنگی نائل آمد و بعدها به عنوان معاون وردی در ارتش منصوب شد.

رسوایی!

از این گذشته، در سفر کوتاه من به اسرائیل در فوریه ۱۹۵۷ [بهمن ۱۳۳۵ ه‍.ش]، هم پتی هارکابی و هم نعمان کارنی (رئیس بخش اطلاعات خارجی آمان) با من صحبت کردند که اگر یک سال در تهران بمانم مرا جایگزین وردی می‌کنند. سپس دلیل آوردند که با توجه به دستاوردهای تو، نمی‌شود کار را نیمه‌کاره رها کنی و به اسرائیل بازگردی و باید بمانی و از دور بر ایمان فعالیت کنی.

درگیری بین موساد و آمان همان چیزی بود که من می‌خواستم و می‌توانستم با آن جلو بروم. اما آنچه نگرانش بودم اتفاق افتاد؛ یهوشافات هارکابی مأموریت خود را به عنوان رئیس واحد ۵۰۴ به پایان رساند و من آنجا بود که این مثل واقعاً برایم کاربردی شد: زندگی دمی کوتاه است که ما جای دیگری را اشغال کرده‌ایم و بدان زمان برایت متوقف نخواهد شد.^۱ ایسر هارل طبق قولی که در اسرائیل به من داده بود، با حییم لاسکوف رئیس ستاد کل در مورد ریاست ۵۰۴، با من صحبت کرد. اما دخالت رئیس موساد برای تعیین یک فرد نظامی برای هر کاری سخت است، هارل که عادت کرده بود از روابط خوبی که با نخست‌وزیر داشت استفاده کند، این بار بدون استفاده از آن با هارکابی به مذاکره پرداخت. سرانجام به دستور رئیس ستاد کل مشروط بر اینکه شش ماه دیگر سمت من تمدید شود، با این دستور موافقت کرد. بعد از این وقایع، برخی از مسئولان به من پیشنهاد دادند که بعد از بازگشت به کشور، باید واحد مخفی را دوباره احیا کنم.^۲ هارکابی تأکید داشت که این فقط یک سمت غیررسمی

۱. این مَثَل مترادف ضرب‌المثل «این دنیا به کسی وفا نکرده است» می‌باشد.

۲. یکی از واحدهای سازمانی مخفی پالماخ بود که قبل از انحلال در اوایل ۱۹۵۰، وظیفه تربیت نیروهای نفوذی عرب و مهیا کردن نفوذ آنان به دستگاه‌های دولتی کشورهای عربی را داشت. گفته می‌شود این واحد از فرماندهی ویژه انگلستان SAS الگوبرداری شده بود.





برای من است و من همزمان مسئول افسران ویژه هم خواهم بود و واحد مخفی را در دفتر مرکزی مدیریت خواهم کرد.

قبل از اینکه بخواهم نظرم را اعلام کنم برایم خبر آمد واحد مخفی کار خود را آغاز کرده و مسئول آن آبراهام آرنو است و هارکابی می‌خواهد برای تقویت آن واحد، مرا نیز به کمک او بفرستد که نیروهای ویژه‌ای که برای نفوذ در کشورهای عربی آماده می‌کند را بهتر و دقیق‌تر آموزش دهم تا بتوانند در سطوح عالی ارتش‌های عربی نفوذ کنند. از تمام این اخبار فقط نامه‌هایی که بار منفی داشت برایم ارسال می‌شد.

یک روز که در باغ به همراه آرنو و خانواده نشسته بودیم ناگهان گفت: «چه می‌خواهند از من... آنها می‌خواهند فقط مرا در هم بکوبند!»

پرسیدم: «چه کسی می‌خواهد این کار را کند؟»

آرنو پاسخ داد: «پتی... از عموزاده‌های او هستیم.»

همین طور که به صحبت‌های او گوش می‌دادم با خودم گفتم: «هنوز زمان بازگشت من به اسرائیل نرسیده و وقت برای بازگشت هست، بهتر است در آرامش به کارهای خود مشغول باشم.» رو به آرنو کردم و پیشنهاد دادم از دوستان قدیمی من که در پالمخ بود استفاده کند و آنها را استخدام نماید؛ از جمله اسحاق سوسان،^۱ گاملیل کوهن،^۲ شیمون خورش^۳ و برخی دیگر. به آرنو گفتم اینها خودشان برایت یک واحد کوچک را تشکیل داده و به کار می‌پردازند. فقط تو امکانات را برایشان فراهم کن. آرنو بسیار از من تشکر کرد و اندکی بعد به اسرائیل بازگشت و کار واحد را تکمیل کرد.

ژانویه ۱۹۵۹ [دی ۱۳۳۷ ه‍.ش]، من به همراه ربکا و عوفر^۴ به خانه [اسرائیل] بازگشتیم و درجه سرهنگی خود را گرفتیم، اما هنوز بحث جایگاه ادامه داشت. طی این مدت یک دوره فرماندهی ستادی را گذراندم که در این میان هارکابی به دلیل واقعه «شب اردک»^۵ از سمت

۱. اسحاق سوسان (۲۵ آوریل ۱۹۳۰ - ۱۹ سپتامبر ۲۰۱۴) یک افسر نیروی دریایی با درجه سرهنگ دوم و آخرین فرمانده ناوشکن ایلات بود و در جریان مهاجران از اتحاد جماهیر شوروی همکاری می‌نمود.

۲. گاملیل کوهن (۱۰ آوریل ۱۹۲۲ - ۱۵ ژوئیه ۲۰۰۲) یک مأمور ارشد اطلاعاتی اسرائیل که در کشورهای عربی و اروپا کار می‌کرد. یکی از بنیانگذاران بخش مخفی پالمخ بود و از او به عنوان پدر جاسوسی اسرائیل نیز یاد می‌کنند.

۳. شیمون خورش (۳۱ اوت ۱۹۲۶ - ۷ ژانویه ۲۰۰۳) از جاسوسان زبده پالمخ در کشورهای عربی بود.

۴. عوفر نیمرودی (۲۳ می ۱۹۵۷) فرزند اول یعقوب نیمرودی، وکیل و تاجر اسرائیلی است که به همراه سایر اعضای خانواده نیمرودی، عمدتاً در زمینه املاک، سامانه‌های ارتباطی و انرژی فعالیت دارد.

۵. شکست اطلاعاتی مضحک که در آن ارتش اسرائیل که همواره برای فراخوان‌های خود از کدهای مخصوصی برای ارتباط‌گیری اعضای خود با مقرهای مورد نیاز استفاده می‌کرده و این کدها از طریق رادیو سراسری پخش می‌شدند، در طی فراخوانی برای حفظ و آمادگی نیروها، اشتباهی رخ می‌دهد و اسرائیل و همسایگان بر اثر شنیدن این کد به حالت آماده‌باش نظامی درمی‌آیند.



خود بر کنار می‌شود و رئیس ستاد کل، حیم هر تصوگ^۱ را به عنوان رئیس آمان منصوب می‌کند.

سپتامبر ۱۹۵۹ [شهریور ۱۳۳۸ هـ.ش]: با کاتو که برای ادامه تحصیل به آمریکا رفته بود و قصد برگشت به ارتش را نداشت، ملاقات کردم. به او گفتم که هر تخیل گفته در آمان قصد تغییرات عمده را ندارد و اوضاع بر همان روال قبل خواهد بود. بنابراین به احتمال زیاد واحد افسران ویژه را تحویل می‌گیرم که اگر بشود خیلی خوب است و اگر نشد به تجارت خود ادامه می‌دهم، همان‌طور که با رئیس ارتش معامله کرده بودم.

در این کشاکش بود که وردی به من پیشنهاد معاونتش در واحد جمع‌آوری اطلاعات را داد؛ هر چند برای من این پیشنهاد مهم بود اما با شکل‌گیری فضای اطلاعاتی بین ایران و اسرائیل، سفارت به دنبال وابسته نظامی در ایران بود و چه کسی بهتر از من که به خوبی نیروها را می‌شناختم و با ایرانی‌ها ارتباط داشتم. در اینجا است که می‌گویند هیچ کس از فردای خود خبر ندارد؛ شاید چیزهای خوبی در پس این روزها نهان شده باشد.

بعد از پایان حرف و حدیث‌های انتصابات که در کمال آرامش توانستم از آن عبور کنم، به رغم مخالفت ایسر هارل با تصدی من برای پست وابسته نظامی و دفاع تمام‌قد از نامزد اشکنازی خود،^۲ اِلی زعیرا،^۳ پس از تأیید اولیه نخست‌وزیر و وزیر دفاع، بن‌گوریون، و رئیس ستاد لاسکوف، برای من واضح بود که تا زمان تأیید شاه ایران که کاملاً آماده پذیرش وابسته نظامی اسرائیل در کشورش بود، باید از زمان استفاده می‌کردم و برای این سمت به طور کامل آماده می‌شدم.

کار من آغاز شده بود؛ دوره‌های مطالعاتی را از راهروهای وزارت دفاع شروع کردم و در اتاق‌های نیروهای ویژه بخش تحقیقات آمان به تکمیل این دوره پرداختم. برای وابسته نظامی شدن هر چند یادگیری زبان فارسی شرط نبود ولی برای بهترین بودن، شروع به آموزش زبان فارسی کردم و هم‌زمان اطلاعات مهم مربوط به ارتش ایران و خاورمیانه مانند نام واحدها، رتبه‌ها، انواع شرایط جنگ نظامی و... را فرا گرفتم.

۱. حیم هر تصوگ (۱۷ سپتامبر ۱۹۱۸ - ۱۷ آوریل ۱۹۹۷) ششمین رئیس‌جمهور اسرائیل که در سال‌های ۱۹۵۹ تا ۱۹۶۲ رئیس اطلاعات نظامی ارتش (آمان) بود. او پدر اسحاق هر تصوگ رئیس‌جمهور فعلی (۲۰۲۲) رژیم صهیونیستی است.

۲. اِلی زعیرا (۲۴ آوریل ۱۹۲۸) افسر ارشد ارتش رژیم صهیونیستی و از قهرمانان جنگ یوم کیپور که بعدها به فرماندهی اطلاعات ارتش (آمان) نائل آمد.



نیمرودی در کنار شاه

در همین اوقات بود که شاه ایران موافقت خود را مبنی بر حضور وابسته نظامی اسرائیل در ایران اعلام کرد. در نتیجه، در تاریخ ۲ مارس ۱۹۶۰ [۱۱ اسفند ۱۳۳۸ ه‍.ش]، از طرف رئیس ستاد کل ارتش، یک سند تک‌برگی با نوشته «بسیار محرمانه، شخصاً باز شود» به دست سرلشکر حمیم هر تصوگ رئیس آمان رسید. در این سند یک صفحه‌ای تأکیدی بود که خبر از وابستگی دوطرفه شاه اسلام‌گرای ایران و دولت جوان یهودی می‌داد؛ دغدغه‌های مشترک در خصوص نگرانی از فتنه‌های داخلی و دخالت کشورهای خارجی که باعث افزایش این وابستگی شده بود.

در این سند، اشاراتی به دیدارهای قبلی من نیز شده بود: «... سرهنگ نیمرودی در ۲۸ فوریه ۱۹۶۰ [۸ اسفند ۱۳۳۸ ه‍.ش] با رئیس ستاد کل ارتش صحبت‌هایی داشته است. در این دیدار، رئیس ستاد کل به سرهنگ نیمرودی تأکید کرد که سفر او به ایران برای ارتباط‌گیری با سپهبد کیا^۱ و آشنایی با فضای آنجا خواهد بود تا مقدمات حضور رسمی او در

۱. حاجعلی کیا فرزند طاهر (معروف به حاجی پیرزاده از ملاکین ثروتمند مازندران) در سال ۱۲۸۵ ه‍.ش متولد شد. وی افسر ارتش بود و برای ادامه تحصیل نظامی، به دستور سرلشکر ضرغامی، به کشور سوئد اعزام شد و به دلیل وقوع جنگ جهانی دوم به مدت دوازده سال در آن کشور اقامت داشت و دوره عالی ستاد ارتش را در آن کشور گذراند. وی پس از بازگشت به ایران ابتدا رئیس اداره مرزبانی و در سال ۱۳۲۷، توسط سپهبد رزم‌آرا، به ریاست شعبه تجسس رکن دوم ستاد ارتش منصوب و به یکی از چهره‌های فعال وابسته به دربار بدل شد. وی در زمان دکتر مصدق با درجه سپهبدی بازنشسته شد و به تجارت پرداخت. او به داشتن رابطه عمیق با متیر عزری سفیر سابق رژیم صهیونیستی در ایران و یعقوب نیمرودی وابسته نظامی ارتش اسرائیل در ایران معروف است و ظاهراً در اوایل دهه هفتاد شمسی در اروپا در گذشته است.



ایران فراهم شود. او باید برای تقویت مناسبات با آژانس‌های اطلاعاتی ایرانی تلاش کند و برای دستیابی به ارتباطات بیشتر در آنجا، هر اقدام ممکن را انجام دهد.»

رئیس ستاد کل به صورت ضمنی برای دو طرف تأکید کرد که سرهنگ نیمرودی از هر گونه دخالت در روابط سپهبد کیا و ارتشبد بختیار خودداری کند و مراقب باشد خود را وارد درگیری آنان نکند. در همان روز، نامه انتصاب من به امضای حیم لاسکوف رسید و من رسماً به عنوان وابسته نظامی اسرائیل در ایران محسوب شدم. رئیس ستاد کل درباره اختلاف حاجعلی کیا رئیس سازمان اطلاعات ارتش ایران و تیمور بختیار رئیس ساواک (سازمان اطلاعات و امنیت کشور) هشدار داد که همانند اختلافات آمان و موساد است؛ برایم مثل روز مشخص بود که این اختلافات شدت بیشتری نسبت به اختلافات درونی جامعه اطلاعاتی ما دارد.

ایسر کوچک که در آن روزها مسئولیت شاباک و موساد که در آن موقع هنوز تفکیک نشده بودند را بر عهده داشت، روابط محکمی با بختیار برقرار کرده بود و می‌خواست ارتباطات اطلاعاتی خود را حتی با حضور وابسته نظامی که تابع رئیس آمان و ستاد کل بود، حفظ کند. ترس اصلی ایسر تثبیت جایگاه ارتش اسرائیل در ایران بود. برای همین امر، روابط شخصی خود با سرلشکر لاسکوف را افزایش داد. این روابط شخصی باعث شد که من از ایجاد ارتباط با سپهبد کیا منع شوم.

پس از انتشار دکترین آیزنهاور که در آن رئیس‌جمهور ایالات متحده خواستار سیاست‌های فعال آمریکا در خاورمیانه برای مهار اتحاد جماهیر شوروی شده بود، در تابستان ۱۹۵۷ [۱۳۳۶ هـ] روابط امنیتی بین اسرائیل و ایران بر اساس یک چشم‌انداز راهبردی مشترک، توسعه یافت. کانال ارتباطی اسرائیل در تهران اندکی پس از اعزام سفیر مئیر عزری که با سپهبد حاجعلی کیا کار کرده بود، تا حدودی هموار شد.^۱ گام دوم برای افزایش کانال ارتباطی را شاه ایران برداشت و آن هم اشتیاق زیاد برای حل دغدغه‌های امنیتی ارکان اطلاعاتی (اطلاعات ارتش ایران که ایرانیان به آن «رکن دوم» و ما به آن 2-ن می‌گفتیم) یعنی رئیس‌جمهور مصر، جمال عبدالناصر، بود.

شاه که ناصر را در ابتدا دشمن غرب و دشمن ایران تلقی می‌کرد و خود را هم‌پیمان غرب می‌دانست، از سیاست قدرت‌های غربی در کی‌نداشت؛ زیرا برای او فهمیدن کمک‌ها و پشتیبانی‌های بی‌شرمانه ایالات متحده به مصر بسیار دشوار بود. سرانجام از مواضع غربی‌ها ناامید شد. این ناامیدی، شاه را به اسرائیلی که در آن زمان مانند جزیره تنها روبه‌روی امواج

۱. عزری در کتاب خود به نام یادنامه از حاجعلی کیا به عنوان شاه‌کلید درهای بسته یاد می‌کند. ارتباط او با کیا بیشتر و عمیق‌تر از ارتباط با هر دولتمرد ایرانی بود.



پان عربی که سراسر خاورمیانه و جهان عرب را گرفته بود، نزدیک کرد. مانند ایران آن روزها، اسرائیل نیز کشوری غیر عربی است که در این فضا زندگی می کرد. بر اساس اسنادی که آن زمان رسانه های جهان منتشر کردند، اسرائیل در راه رسیدن به توانایی هسته ای بود و شاه ایران متوجه این موضوع شد که همراهی و دوستی با اسرائیل چه منفعت و سودی برای او خواهد داشت.

در دوازدهمین جشن تأسیس دولت نوپای یهودی، شاه ایران به عنوان یک متحد در کنار جمعیت دو میلیون نفری ما ایستاده بود و ما را یاری می کرد. در سال ۱۹۵۶ [۱۳۳۵ هـ.ش]، پیروزی اسرائیل در جنگ مقدس^۱ و تسلط ارتش اسرائیل بر صحرای سینا و کانال سوئز باعث تقویت جایگاه اسرائیل در بین کشورهای غیر عرب شد.

کشورهایی که از قدرت گرفتن ناصر واهمه داشتند، فهمیدند اسرائیل تنها سد دفاعی آنها در برابر ناصر خواهد بود. اسرائیل که از خاورمیانه ای چندملیتی صحبت می کرد و این منطقه را برای تمام ملت ها می دانست نه منطقه ای مختص به اکثریت عرب آن، به طور رسمی این سیاست را اعلام کرد که بعدها با عنوان «اتحاد کشورهای پیرامونی»^۲ معروف شد. سران اسرائیل توانستند بر همین اساس نخستین چشم انداز همکاری راهبردی بین اسرائیل و اتیوپی و سپس بین اسرائیل و ایران و ترکیه علیه مفهوم نازیستی و نژادپرستانه «خاورمیانه عربی» را شکل دهند.

در آن زمان شاه ایران، شاهد گسترش کمونیسم، که از زمان حضور مصدق در ایران افزایش یافته بود و همچنین هم مرزی اتحاد جماهیر شوروی در شمال و هم مرزی با عراق سوسیالیست در غرب بود، بنابراین ترس زیادی از این وقایع داشت و به شدت به این سیاست اسرائیل اشتیاق نشان داد و برای گسترش روابط خود با اسرائیل، تلاش می کرد اما همزمان به دلیل ایجاد پیمان ورشو، تهران به مسکو اطمینان داد که کانال گفت و گو با مسکو و روابط اقتصادی خود با اعضای ورشو را حفظ خواهد کرد؛ با همه این تفصیلات باز متحد اصلی ما محسوب می شد.

با توجه به اهمیت ایران در سیاست خارجی اسرائیل، بعدها متوجه شدم تنها وابسته نظامی

۱. منظور از جنگ مقدس، بحران سوئز است که به اشغال مصر توسط اسرائیل و متعاقباً فرانسه و بریتانیا منجر شد. اهداف آن کنترل کانال سوئز بود.

۲. دکتربین پیرامونی که توسط بن گوریون مطرح و اجرا شد بر این پایه استوار است که اسرائیل بایستی با ممالک غیرعرب منطقه روابط محکم و دوستانه برقرار کرده تا در مقابله با خطر اعراب، موازنه قدرت حاصل آید. در این دکتربین، ایران نقش اساسی داشت که حتی تا بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، اسرائیل به دنبال ادامه این دکتربین با کمک ایران بود. (برای اطلاع بیشتر رک: بوسی آلفر، پیرامونی، ترجمه علیرضا سلطانشاهی، تهران، بنیاد تاریخ پژوهی و دانشنامه انقلاب اسلامی، ۱۳۹۹)



تاریخ ارتش اسرائیل هستم که توسط خود بن‌گوریون منصوب شده است. حیم هر تصوگ در کتاب خود به نام روش زندگی که در سال ۱۹۹۷ [۱۳۷۶ هـ.ش] منتشر شد، نوشت:

«کاندیدای من برای این پست سرهنگ نیمرودی بود که به زبان فارسی و عربی مسلط صحبت می‌کرد و با همه چیز در ایران آشنا بود، اما ایسر هارل به شدت با آن مخالفت کرد و تأکید داشت باید کسی را با پیشینه اروپایی به ایران بفرستیم. هارل در بین آشنایان خود به عنوان مردی سختگیر شناخته می‌شد که هیچ‌گونه مخالفت و انتقادی را بر نمی‌تابد. رفتار وی نشان‌دهنده درگیری شدید بین سازمان‌های اطلاعاتی بود. من به خوبی می‌دانستم که وی بر سر انتصاب نیمرودی کوتاه نخواهد آمد و از هواداران خود در دولت خواسته بود که پشت سر او بایستند و از او حمایت کنند. بن‌گوریون که از موضع هارل اطلاع داشت، مجبور شد یک راه دیپلماتیک برای پیشبرد انتصاب نیمرودی، به همراه معاونان خود، مهیا کند. در دیدار ما با بن‌گوریون (سال ۱۹۶۰ [۱۳۳۹ هـ.ش])، بن‌گوریون پرسید که وابسته نظامی در ایران باید چه ویژگی‌هایی داشته باشد؟ معاون وی کایا، یک به یک ویژگی‌هایی که در نیمرودی بود را بر شمرده (قبل از این جلسه من مجبور شدم ویژگی‌های نیمرودی را به او بگویم تا به خوبی حفظ کرده و ارائه دهد). سپس بن‌گوریون از هر دوی ما سؤال کرد که آیا کاندیدای مناسبی داریم یا خیر؟ من نیمرودی را پیشنهاد کردم و هارل گزینه‌ای مناسب نداشت. پس به دستور خود بن‌گوریون، نیمرودی به این سمت منصوب شد.»

بعد از هماهنگی‌های لازم در ایران و اسرائیل، بار دیگر چمدان‌ها را برای سفر به ایران بستم و در مارس ۱۹۶۰ [فروردین ۱۳۳۹ هـ.ش]، دو سال پس از عزیمت از تهران، به همراه ربکا و عوفر کودک کوچکمان، دوباره به آنجا بازگشتیم. از اقامت قبلی خود در تهران فهمیدم که روحانیون تأثیر آشکاری در این کشور دارند. تعلق خاطر اسلامی-شیعی موجود در ایران باعث شد که دولت شاه مجبور باشد روابط خود با اسرائیل را محدود کند و در پشت پرده به ارتباط بپردازد.

روابط ایران و اسرائیل از روزهای نخست دارای پیچیدگی‌های فراوانی بود. نوامبر ۱۹۴۷ [آذر ۱۳۲۶ هـ.ش]، ایران مخالف تأسیس دولت اسرائیل در سازمان ملل متحد بود.^۱ مارس ۱۹۴۹ [فروردین ۱۳۲۸ هـ.ش]، درست هنگامی که ترکیه اولین دولت اسلامی بود که در اقدامی شجاعانه [!] ما را به رسمیت شناخت، شاه نیز از این تصمیم پیروی کرد و به تقلید از ترک‌ها ما را به رسمیت شناخت. ۱۱ مارس ۱۹۵۰ [۲۰ اسفند ۱۳۲۸ هـ.ش]، محمد

۱. قطعنامه ۱۸۱ مجمع عمومی سازمان ملل متحد که به طرح تقسیم فلسطین نیز موسوم است، قطعنامه‌ای است که در تاریخ ۲۹ نوامبر ۱۹۴۷ با ۳۳ رأی موافق در برابر ۱۳ رأی مخالف، یک غایب و ۱۰ ممتنع در مجمع عمومی سازمان ملل متحد تصویب شد.



ساعد مراغه‌ای^۱ به طور رسمی اسرائیل را به عنوان کشوری مستقل به رسمیت شناخت و کنسولگری ایران را در اورشلیم برپا کرد. از آن زمان نیز فروش مخفیانه نفت به اسرائیل آغاز شد.^۲

آغاز رسمی این روابط منجر شد تا اسرائیل امیدوار باشد که از طریق ایران بتواند یهودیان عراقی را نجات دهد و لوازم انتقال آنان به اسرائیل را فراهم کند. در آن زمان نماینده ارشد وزارت امور خارجه و سفیر غیررسمی ما در ایران، دکتر زوی دورئیل^۳ مردی باهوش و زیرک بود که حتی تا به امروز به جرأت می‌توانم آن را یکی از مربیان عالی خود بدانم. او که روسی تبار بود، تحصیلات آکادمیک خود را در رشته حقوق بین‌الملل دانشگاه برلین به اتمام رساند و ابتدا توسط لوی اشکول^۴ به عنوان وزیر دارایی منصوب شد تا به عنوان عضو هیأت توافقنامه جبران خسارت^۵ با دولت آدنائر^۶ حضور داشته باشد. هنگامی که در سال ۱۹۵۷ [۱۳۳۵ ه‍.ش] به اسرائیل بازگشت، به همراه همسر آلمانی‌اش، بلافاصله به تهران اعزام شد؛ هدف از سفر وی، مذاکره برای تأمین سوخت اسرائیل توسط ایران بود و به عنوان نماینده اتاق بازرگانی تل‌آویو - یافا وارد ایران شد و بدون منصبی رسمی از سوی دولت اسرائیل، فعالیت خود را از یک خانه کوچک تجارت نمک، در محله‌ای قدیمی در تهران آغاز نموده و امورات را از آنجا اداره می‌کرد؛ اما باید یادآور شوم او کسی بود که همیشه از اصل ماجراها خبر داشت.^۷

دستیار دورئیل، مئیر عزری، ایرانی تبارزاده اصفهان بود که اوایل دهه پنجاه به اسرائیل مهاجرت کرده بود. در اسرائیل به عنوان مدیر بخش فارسی‌زبانان مایای^۸ منصوب و روزنامه

۱. محمد ساعد مراغه‌ای (۸ اردیبهشت ۱۲۶۰ - ۱۰ آبان ۱۳۵۲)، ملقب به ساعدالوزراء سیاست‌مدار ایرانی و دو دوره نخست‌وزیر ایران در زمان پهلوی دوم بود.

۲. اولاً شناسایی رژیم صهیونیستی دو فاکتو یا مشروط بوده و نه رسمی، ثانیاً محمد ساعد مراغه‌ای در ازای رشوه چهارصد هزار دلاری حاضر به انجام این کار شد.

۳. زوی دورئیل (۲۲ ژانویه ۱۹۰۰ - ۱۷ اکتبر ۱۹۷۹) سیاستمدار اهل لیتوانی که به عنوان اولین سفیر غیررسمی رژیم صهیونیستی در ایران فعالیت می‌کرد. یعقوب نیمرودی و مئیر عزری از او به عنوان «استاد» یاد می‌کنند.

۴. لوی اشکول (۲۵ اکتبر ۱۸۹۵ - ۲۶ فوریه ۱۹۶۹) سیاستمدار و چهارمین نخست‌وزیر و وزیر دفاع اسرائیل بود. ۵. توافق جبران خسارت بین اسرائیل و جمهوری فدرال آلمان در ۱۹ سپتامبر ۱۹۵۲ امضا و از ۲۷ مارس ۱۹۵۳ اجرایی شد. طی این قرارداد دولت آلمان به خاطر آنچه آزار و اذیت و تخریب امکان معیشت و مایملک یهودیان توسط نازی‌ها، عنوان شده بود مجبور به پرداخت غرامت شد؛ پرداخت غرامت از سوی دولتی که زمان وقوع به اصطلاح هولوکاست مسئولیتی نداشته به رژیمی که بعد از حادثه به وجود آمده است!

۶. کنراد آدنائر (۱۸۷۶ - ۱۹۶۷) اولین صدر اعظم دولت فدرال آلمان بود.

۷. احتمالاً منظور نویسنده رژیم صهیونیستی و شخص شاه است.

۸. مایای مخفف عبری (مبولوجیت پولیالیتز یسرائیل) به معنی حزب کارگران اسرائیل (حزب سوسیالیست - صهیونیستی) است که با ادغام دو حزب «احدوت‌ها عفوداه» و «هایپویل هاتزایر» در سال ۱۹۳۰ تأسیس شد؛ یکی از قدیمی‌ترین احزاب سیاسی در اسرائیل که در بین سال‌های ۱۹۳۰ تا ۱۹۶۸ برپا بود. در سال ۱۹۶۹ اسم آن به «حزب کارگر» تبدیل شد.



فارسی زبان ستاره شرق را ایجاد کرد. در آوریل سال ۱۹۵۸ [فروردین ۱۳۳۷ هـ ش] عزری مأموریت خود را در ایران آغاز نمود. با آغاز نخست‌وزیری بن‌گوریون و وزارت امور خارجه گلدامایر، عزری با موفقیت ارتباط خلاقانه‌ای با رسانه‌های ایرانی گرفت. مقامات ارشد ایرانی با او و دوستانش، موسی کرمانیان و ابراهیم یاهید که در دفتر آژانس یهود در ایران فعالیت می‌کردند ارتباط خود را برقرار کردند. عزری بعد از بازگشت دورئیل به اسرائیل در سال ۱۹۶۸ [۱۳۴۷ هـ ش]، به عنوان جانشین او و بعداً نیز به عنوان آخرین سفیر اسرائیل در ایران منصوب شد.^۱

در این دو سالی که در ایران نبودم، اتفاقاتی در خاورمیانه رخ داده بود که تأثیرات زیادی در روابط دو کشور داشت. در فوریه ۱۹۵۸ [بهمن ۱۳۳۶ هـ ش] بود که مصر و سوریه اتحاد خود را اعلام و کشور متحد عربی را ایجاد کردند. اندکی بعد، در ماه مه ۱۹۵۸ [اردیبهشت ۱۳۳۷ هـ ش] یک جنگ داخلی در لبنان آغاز شد که توسط قاهره و دمشق حمایت می‌شد؛ ترکیه اقدامات عبدالناصر را تهدیدی برای امنیت و یکپارچگی ترکیه قلمداد کرد و روابط خود را با اسرائیل تقویت نمود. در همین زمان، تحرکات طرفدار نازیسم عربی در اردن در حال افزایش بود و حتی مصر در اقدامی برای ترور ملک حسین هنگام پرواز هواپیمای شخصی، هواپیمای او را هدف قرار داده که با توجه به مهارت ملک حسین در پرواز توانست جان خود را نجات دهد. به دنبال آن، ملک فیصل پادشاه عراق تصمیم گرفت برای کمک به ملک حسین به اردن نیرو اعزام کند.

در ۱۴ ژوئیه، یک تیپ مکانیزه به فرماندهی ژنرال عبدالکریم قاسم^۲ به امان پایتخت اردن اعزام شد. اما قاسم به جای حرکت به سمت اردن، به سربازان خود دستور داد به کاخ سلطنتی حمله کرده و علیه ملک فیصل کودتا کنند. طی این کودتای خونین، مردم تصاویر عبدالناصر را در دست داشتند و کاخ را محاصره کردند. ملک فیصل توسط سربازانی که کاخ او را اشغال کرده بودند، سر بریده شد و خود و ولیعهدش را بعد از قطع دست و پایشان از سر در کاخ آویزان کرده و در معرض دید عموم گذاشتند؛ در این کشاکش نخست‌وزیر نوری سعید^۳ سعی کرد با لباس زن فرار کند اما دستگیر و در خیابان‌های بغداد چرخانده و بعد از

۱. این شکل از معرفی عزری از سوی یعقوب نیمرودی حاکی از عمق روابط خصمانه آنها با یکدیگر است. بعد از عزری، دو سفیر دیگر از رژیم صهیونیستی در ایران منصوب شدند.

۲. عبدالکریم قاسم (۲۱ نوامبر ۱۹۱۴ - ۹ فوریه ۱۹۶۳) سرتیپ ناسیونالیست ارتش عراق بود که در جریان کودتای ضد سلطنتی، پادشاهی عراق را منحل کرد. او به عنوان بیست و چهارمین نخست‌وزیر عراق زمام امور را تا سقوط دولت و قتل‌اش در دست گرفت. در دوران حکومتش قاسم معمولاً با نام الزعیم شناخته می‌شد.

۳. نوری سعید پاشا یا نوری پاشا سعید (دسامبر ۱۸۸۸ - ۱۵ ژوئیه ۱۹۵۸) سیاستمدار عراقی در سال‌های قیمومیت بریتانیا بر عراق بود. او چهارده بار نخست‌وزیر عراق شد.



مُثله شدن به آتش کشیده شد.

تأسیس جمهوری عراق تعادل قدرت در منطقه را به خطر انداخته بود؛ عراق که قبلاً عضو اتحاد طرفدار غرب در کنار انگلیس، ایران، ترکیه و پاکستان محسوب می‌شد، تغییر رویه داده و به صف متحدان عبدالناصر پیوسته بود و از برنامه‌های توسعه طلبانه او پشتیبانی می‌کرد. در این کشاکش و درگیری، ایالات متحده برای محافظت از دولت مسیحی-مارونی لبنان وارد بیروت شد و به مقابله با مسلمانان لبنان پرداخت؛ انگلستان با تأیید اسرائیل برای محافظت از ملک حسین نیروهای خود را در امان پیاده کرد.

زنجیره این وقایع باعث نگرانی محمدرضا پهلوی شده بود. شاه دشمن تازه‌ای را در کنار خود حس می‌کرد، ژنرال قاسم! این وقایع برنامه اسرائیل برای ایجاد اتحاد کشورهای پیرامونی را تکمیل می‌کرد. حالا شرایط بهتری برای پیاده‌سازی این برنامه برایمان ایجاد شده بود تا بتوانیم حمایت آمریکا را نیز برای این طرح، همراه کنیم. سدی علیه تصرف اتحاد جماهیر شوروی از خاورمیانه، مهم‌ترین نکته برای ورود آمریکا به این کارزار بود.



مناسبت‌ها



نکته‌ها و ناگفته‌هایی از جایگاه علمی و حیات حوزوی علامه مصباح یزدی

محمد ملایی

محمد خاکپور نصرالله آبادی

علامه مصباح یزدی به عنوان یکی از سنگربان‌های عقیدتی نظام اسلامی، سال‌هاست که در کانون توجه محافل فکری مختلف قرار دارد و به رغم آثار ارجمند منتشر شده، تاکنون کمتر با آثاری که حاوی تبیین علمی، مستند و جامع پیرامون شخصیت، اندیشه‌ها و سلوک سیاسی ایشان باشد، مواجه بوده‌ایم. فقدان بازنمایی منطقی و منظم اسناد تاریخی مرتبط با زندگانی ایشان، موجب ناشناخته ماندن برخی ابعاد زندگانی این شخصیت والامقام شده است. رهبر معظم انقلاب اسلامی پس از ارتحال آیت‌الله مصباح به مناسبت‌های مختلف و با تعبیری ویژه، از ایشان یاد کردند که نشان‌گر توجه دادن جامعه و نخبگان به میراث فکری و شخصیت والای این اسلام‌شناس مذهب است.^۱

۱. برخی از تعبیر مقام معظم رهبری در تجلیل از آیت‌الله مصباح، به قرار ذیل است:
در تاریخ ۱۹ دی‌ماه ۱۳۹۹ در کنار شهید فخری زاده از ایشان به عنوان یک «چهره بزرگ علمی» یاد شد که میراث‌های ارزشمندی را در دستگاه تحت نظرشان باقی گذاشته‌اند و استمرار کار ایشان را خواستار شدند. —



آیت‌الله مصباح هم‌زمان با فراگیری علوم مختلف، وارد عرصه تدریس و تألیف شد. عرصه‌هایی که تا پایان عمر رها نکرد و نتیجه‌اش تربیت شاگردان و تولید آثار علمی فراوان است

علامه مجاهد، آیت‌الله محمدتقی مصباح یزدی (ره) در زمره مفاخر حوزه علمیه شیعی در دوران معاصر و از جمله نوادر زمانه ما بود که در شاخه‌های مختلف علوم اسلامی تبحر داشت و نمود گنجینه دانش ایشان در آثاری عمیق و متنوع و نیز تربیت شاگردانی فاضل، تبلور یافته است. گذشته از سلوک علمی، مقام معنوی این بزرگ‌مرد نیز حائز اهمیت ویژه است؛ او اگر چه هرگز ادعای سیر و

سلوک نداشت و به شدت از مطرح شدن خود به عنوان یک معلم طریقت و تهذیب پرهیز داشت اما اهل اطلاع، به مراتب والای عرفانی و اخلاقی ایشان واقف بودند و بدان تصریح دارند. خصلت کتمان و کم‌گویی ایشان پیرامون کارنامه علمی و سیاسی خود، نیز ریشه در همان تهذیب نفس داشت و البته موجب آن شده که ابعاد مختلف از خدمات و مجاهدت‌های سیاسی، فکری و فرهنگی ایشان، ناگفته باقی بماند و امروز، دشواری بازخوانی حیات‌نامه فکری و سیاسی ایشان، دوچندان گردد. به واقع شخصیت معنوی این فقیه مجاهد موجب شده که در سال‌های عمر بابرکت خود، کتمان پیشه کند و مجاهدت‌های خاموش او، در پس پرده اخلاصش پوشیده بماند؛ آن‌چنان که امروز حتی در حلقه مریدان و خوشه‌چینان خرمن معرفت و معنویت ایشان، بسیاری از ابعاد مبارزاتی و سیاسی زندگانی او مخفی مانده است، چه رسد به سایر طبقات از حوزه و دانشگاه و عموم مردم شریف و قدرشناس ایران اسلامی. مرزبانی عقیدتی و سیاسی یکی از بزرگ‌ترین شاخصه‌ها در زندگانی سیاسی ایشان است. افشای ماهیت پیچیده التقاط و انحراف و نفاق، موجب واکنش و تهاجم مستمر این تبار انحراف به شخصیت بی‌بدیل آیت‌الله مصباح بود. در سایه ترور شخصیتی این مجاهد کبیر، شبهات و شایعات خلاف واقع زیادی به حافظه تاریخی ملت ایران، خصوصاً محافل نخبگانی، وارد شد. این وضعیت، مسئله غبارزدایی از حافظه تاریخی و تبیین حقایق در مورد کارنامه و پیشینه سیاسی آیت‌الله مصباح را به عنوان یک ضرورت مغفول، نمایان می‌سازد.

→ در حکم انتصاب مدیر و اعضای هیئت امنای مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (۱۳۹۹/۱۱/۱۹) نیز بدین نکته تأکید ورزیدند که «برکات این مؤسسه مبارک باید بر اساس اهداف ترسیم‌شده به وسیله خود آن عالم فقید دنبال شود». ایشان در سالگرد قیام ۱۹ دی مردم قم (۱۴۰۰/۱۰/۱۹) به جایگاه «غیرت دینی» و نسبت آن با «بصیرت» و «عقلانیت» اشاره کردند و ضمن تجلیل شخصیت والای امام خمینی، از آیت‌الله مصباح به عنوان «فقیه و فیلسوف معاصر» و «شاگرد شایسته امام» یاد کردند که مانند امام خمینی، به صورت توأمان هم در غیرت دینی و هم در عقلانیت، در اوج بود. در ۱۴۰۱/۲/۶ در دیدار با جمعی از دانشجویان از آیت‌الله مصباح به عنوان «استاد فکر» و «راهنما و مرشد در مسائل فکری» یاد کردند که «می‌توانست مرجع و ملجأ باشد».

ناگفته پیداست که مقام معظم رهبری در کاربست واژگان و یادکرد گذشتگان، دقتی فوق‌العاده را به کار می‌گیرند و دقیقاً به همین دلیل، تعابیر مذکور، به مثابه چراغ راه و فصل‌الخطاب در مورد قضاوت پیرامون شخصیت‌های سیاسی و مذهبی قابل استفاده است.

مسئله مهمی که در مطالعه شخصیت و کارنامه علامه مصباح کمتر مورد توجه واقع شده، پیشینه علمی عمیق و گسترده ایشان است که به برکت شاگردی در محضر بسیاری از بزرگان معاصر، شکل گرفته است. از همین رو در این نوشتار سه سند تاریخی پیرامون سوابق حوزوی علامه مصباح منتشر می گردد.^۱

پیشینه خانوادگی و ورود به حوزه علمیه

آیت الله محمدتقی^۲ مصباح^۳ یزدی، فرزند باقر و بی بی زمزم، در ۱۱ بهمن ماه ۱۳۱۳ شمسی برابر با ۲۵ شوال ۱۳۵۳ هجری قمری، مقارن با سالروز شهادت امام صادق (ع) در شهر یزد به دنیا آمد.^۴ مادرش قبل از تولد او، بشارت یافته بود که فرزندش حامی قرآن خواهد شد.^۵ آیت الله مصباح در تابستان سال ۱۳۲۶ شمسی رسماً مشغول تحصیل معارف دینی و فراگیری علوم حوزوی شد^۶ و تا سال ۱۳۳۰ شمسی مرحله مقدمات و سطوح متوسطه را به پایان رساند و مشغول فراگیری سطوح عالی (رسائل و مکاسب) گردید. حضور ایشان در درس مرحوم حجت الاسلام و المسلمین «محقق رشتی» تأثیر بسزایی در شکل گیری

۱. این نوشتار بخشی از کتاب عمار انقلاب است که توسط بنیاد تاریخ پژوهی و دانشنامه انقلاب اسلامی منتشر شده است.

۲. نام ایشان در شناسنامه «تقی مصباح» درج شده است.

۳. حسین علی عربی، حقیقت شرق: نگاهی بر زندگی و خاطرات حکیم فرزانه حضرت آیت الله مصباح، قم، زلال کوثر، ۱۳۸۱، ص ۲۲-۲۱.

۴. «آشنایی با استاد: زندگینامه»، پایگاه اطلاع رسانی آثار حضرت آیت الله مصباح یزدی،

<http://mesbahyazdi.ir>

گفتنی است طبق فرموده آیت الله مصباح یزدی، پدرشان تاریخ تولد قمری ایشان را در پشت قرآن، ۱۷ ربیع الاول سال ۱۳۵۳ قمری ثبت کرده است.

رک: محمدتقی اسلامی، زندگی نامه حضرت آیت الله محمدتقی مصباح یزدی، زیر نظر محمود فتحعلی، قم، پر تو ولایت، ۱۳۸۲، ص ۱۹؛ محمدحسن روزی طلب، ذوالشهادتین امام، برش هایی از خاطرات و روایت های تاریخی آیت الله محمدتقی مصباح یزدی (۱۳۶۸-۱۳۱۳)، قم، شهید کاظمی، ۱۳۹۸، ص ۱۵.

اگر این تاریخ دقیق باشد، بر اساس محاسبات تبدیل تاریخ قمری به شمسی، تولد ایشان ۹ تیر ماه ۱۳۱۳ خواهد بود.

۵. رک: محمدتقی اسلامی، همان، ص ۲۰؛ محمدحسن روزی طلب، همان، ص ۱۵.

۶. در زندگینامه ای که از آیت الله مصباح در پایگاه اطلاع رسانی ایشان ثبت شده، نام آن شخص معبر «سید محمد رضا امامیه» ذکر شده است. رک: «آشنایی با استاد: زندگینامه»، همان.

۷. برخلاف خود آیت الله مصباح، دو پسر ایشان (علی مصباح، متولد ۱۳۳۹ ش و مجتبی مصباح، متولد ۱۳۴۶ ش) بلافاصله پس از اتمام دوره ابتدایی وارد حوزه نشدند چون آقای مصباح مخالف بود. آقای علی مصباح می گوید: «حاج آقا هیچ گاه نه تنها ما را تشویق به طلبه شدن نکردند، بلکه سرعت ما را هم کم کردند. من وقتی که پنجم ابتدایی را خواندم گفتم که می خواهم طلبه شوم. حاج آقا گفت: هنوز زود است، تا سوم راهنمایی را زورکی خواندم و وارد حوزه شدم. آقا مجتبی هم تازه سوم راهنمایی را تمام کرده بود که می خواست طلبه شود، اما حاج آقا گفتند: دیپلمت را بگیر و بعد وارد حوزه شو. حاج آقا تا دیپلم درس خواند و سپس وارد حوزه شد.» رک: حسین علی عربی، همان، ۱۳۸۱، ص ۹۴.





علامه مصباح یزدی در سال‌های اولیه طلبگی کتابی به نام الفوائد التقویه در باب ادبیات عرب نوشته‌اند

شخصیت علمی ایشان داشت.^۱ آن گونه که خود روایت کرده، در آن روزها تشکیلات آموزشی حوزه وضع نابسامانی داشت؛ نه استاد منظمی بود، و نه در مدرسه وضع بسامانی وجود داشت. طلبگی خیلی وضع نامطلوبی داشت. مدارس علمیه مخروبه شده بود و بسیاری از مدارس حوزه به صورت انبارهایی برای کاسب‌های اطراف درآمده بود. به روایت ایشان علاوه بر تبدیل حجره‌ها به انباری کسبه، در بعضی مدارس و حجرات، برخی از فقرا ساکن شده بودند و مدارس یک مسکنی برای مستمندان شده بود.^۲ با وجود مشکلات ساختاری، به واسطه اهتمام و التفات خاص اساتید، محمدتقی به سرعت مراحل تحصیلات مقدماتی حوزه علمیه را گذراند و پس از فراگیری سطوح عالی، به فکر افتاد که به یکی از حوزه‌های بزرگ و مهم قم یا نجف هجرت کند.

تألیف کتاب هم‌زمان با تحصیل مقدمات

آیت‌الله مصباح هم‌زمان با فراگیری علوم مختلف، وارد عرصه تدریس و تألیف شد. عرصه‌هایی که تا پایان عمر رها نکرد و نتیجه‌اش تربیت شاگردان و تولید آثار علمی فراوان است. مرحوم آیت‌الله میرزا حسن ابوترابی یزدی از دوستان قدیمی آیت‌الله مصباح، ضمن اشاره به نبوغ علمی ایشان، به نگارش کتاب *الفوائد/التقویه هم‌زمان با تحصیل مقدمات*، اشاره دارد:

من آن کتاب را دیده بودم. کتاب قطوری بود. با این که رعایت ایجاز هم در آن شده بود. صرف و نحو جامعی بود. یادم می‌آید که در معانی باب افعال که معمولاً در کتاب‌ها بیش از ۷ یا ۸ معنا برای آن ذکر نمی‌کنند، ایشان یازده معنا ذکر کرده بودند. کتاب نیز به سبک بسیار جالبی نوشته شده بود که کاملاً نوین و ابتکاری بود. نمی‌دانم الان آن کتاب کجاست. ای کاش آن کتاب به چاپ می‌رسید و در حوزه‌ها تدریس می‌شد. آن کتاب را ایشان در سن ۱۵ سالگی نوشتند.^۳

جناب حجت‌الاسلام والمسلمین علی مصباح در گفت‌وگویی پیرامون این اثر توضیحاتی به شرح ذیل ارائه دادند:

سؤال: مرحوم ابوترابی فرموده‌اند که ایشان در سال‌های اولیه طلبگی

۱. محمدتقی اسلامی، همان، ص ۲۲ و ۹۹-۹۸؛ همچنین: «آشنایی با استاد: زندگینامه»، همان.

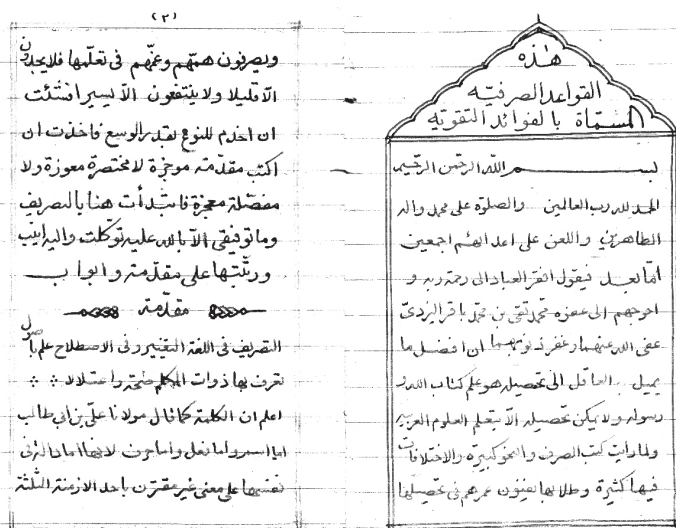
۲. محمدتقی اسلامی، همان، ص ۲۲-۲۱؛ محمدحسن روزی‌طلب، همان، ص ۱۷.

۳. محمدتقی اسلامی، همان، ص ۸۵.

کتابی در باب ادبیات عرب نوشته‌اند به نام *الفوائد التقویة*، آیا شما با این کتاب آشنا هستید؟ آیا نسخه‌ای از آن موجود است؟

پاسخ: بله فکر کنم دیده‌ام. نسخه‌اش دست نویس بود. قاعدتاً من جزئیاتش را یادم نمی‌آید. نسخه‌ای از آن را فکر کنم در مجموعه آثارشان نگهداری می‌کنند. نسخه‌های دست نویس‌شان را جمع‌آوری کردند و نگهداری می‌کنند و باید باشد، چون نسخه‌اش را دیده بودم.^۱

به لطف خدا در واپسین روزهای ویرایش نهایی کتاب *عمار/انقلاب*، نسخه‌ای از این اثر به دست آمد که در این جا نیز به رؤیت خوانندگان ارجمند فصلنامه *۱۵ خرداد* می‌رسد.^۲



۱. مصاحبه آقای سهراب مقدمی شهیدانی با حجت الاسلام والمسلمین علی مصباح، ۱۴۰۰/۸/۲۷. آرشیو بنیاد تاریخ پژوهی و دانشنامه انقلاب اسلامی.

۲. در دستیابی به این نسخه، زحمات برادر ارجمندم حجت الاسلام والمسلمین حسین دهشیری که سالیان طولانی در تجميع اسناد مرتبط با علامه مصباح اشتغال دارند، بایسته قدرشناسی است.



شاگردی در محضر آیت‌الله بروجردی، امام خمینی و علامه طباطبایی

بعد از ناتمام ماندن مهاجرت آیت‌الله مصباح به نجف به دلیل مشکلات اقتصادی خانواده، ایشان به ایران بازگشت و مدتی بعد وارد حوزه علمیه قم شد و روزانه در چهار درس شرکت می‌کرد؛ درس‌های مکاسب و جلد دوم کفایه مرحوم آقا مرتضی حائری، درس کفایه مرحوم آقا شیخ عبدالجواد جبل عاملی و درس منظومه.^۱

در سال اول سکونت در قم، ایشان تقریباً تحصیلات سطح عالی حوزه را به پایان برد و شرایط سنی‌اش برای ورود به مدرسه حجتیه فراهم شد لذا برای سال دوم سکونت در قم، به مدرسه حجتیه منتقل شد. در این ایام در درس خارج فقه آیت‌الله العظمی بروجردی و درس اصول امام خمینی حضور می‌یافت.^۲ در کتاب نهضت امام خمینی اثر حجت‌الاسلام والمسلمین سید حمید روحانی، نام آیت‌الله مصباح یزدی در زمره شاگردان امام خمینی ذکر شده است.^۳ اهمیت این اثر از این روست که اسامی شاگردان امام قبل از انتشار به رؤیت امام رسیده است. در این دوران آیت‌الله مصباح به تدریج به محفل درس علامه طباطبایی نیز راه یافت.^۴

آیت‌الله مصباح پیرامون شاگردی در محضر امام خمینی چنین می‌گوید:

تا سال ۳۰ در یزد بودم و در این مدت، نام حاج آقا روح‌الله خمینی را به عنوان یک استاد برجسته قم که محفل درسی ممتازی دارند، می‌شنیدم و از بعضی از کتاب‌های ایشان، به خصوص کتاب کشف/اسرار اطلاع داشتم و به عنوان عالم برجسته‌ای که آگاه به وظایف اجتماعی زمان خود است و غیرت دینی‌اش اقتضای می‌کند که در مواقع خطر وارد میدان شود و از حقایق اسلام و تشیع دفاع بکند، غایبانه به ایشان ارادت داشتم، تا این که در سال ۳۰ برای تحصیل به نجف رفتم و تقریباً یک سال تحصیلی در آنجا بودم و در اواخر بهار ۳۱ از نجف به ایران برگشتم و در مهرماه به قم آمدم. من در آن ایام در اواخر سطح بودم و مقداری از مکاسب و مقداری هم از کفایه مانده بود. طلبه‌ها در این مقطع که قرار می‌گیرند، به شکل امتحانی در درس‌های

۱. «گفت‌وگویی صمیمی با حضرت آیت‌الله مصباح»، دیدار آشنا، ش ۵، خرداد و تیر ۱۳۷۷، ص ۵-۴. همچنین: «آشنایی با استاد: زندگینامه»، همان؛ همچنین رک: محمدتقی اسلامی، همان، ص ۲۶.

۲. خبرگان ملت (شرح حال نمایندگان مجلس خبرگان رهبری)، قم: دبیرخانه مجلس خبرگان رهبری، ۱۳۹۰، ج ۳، ص ۳۸۴. همچنین رک: محمدتقی اسلامی، همان، ص ۲۸.

۳. سید حمید روحانی، نهضت امام خمینی، تهران، عروج، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۶۶.

۴. ایشان در این دوره، در درس اصول آیت‌الله اراکی نیز شرکت می‌کرد.

رک: «گفت‌وگویی صمیمی با حضرت آیت‌الله مصباح»، همان، ص ۵؛ محمدحسن روزی‌طلب، همان، ص ۳۰.



خارج شرکت، و سعی می‌کنند استادان را بشناسند و ببینند شیوه تدریس کدام یک را بیشتر می‌پسندند تا بعد، آسان‌تر درس خارج را انتخاب کنند. مادر عین حال که درس خیارات مکاسب را خدمت حاج آقا مرتضی حائری (رضوان الله علیه) می‌خواندیم، در درس حضرت امام و بعضی از مراجع دیگر هم شرکت می‌کردیم و از همان وقت من به درس بسیاری‌شان علاقه‌مند شدم. ابتدا در درس اصول ایشان شرکت داشتم تا سال بعد که رسماً درس فقه را شروع کردند، در آن هم شرکت کردم. درس اصول ایشان در مسجد محمدیه تشکیل می‌شد... وقتی ما آمدیم، درس اخلاق ایشان تعطیل شده بود. و درس اخلاق رسمی نداشتند، ولی به مناسبت‌هایی، به خصوص در پایان سال تحصیلی، معمولاً توصیه‌های اخلاقی می‌کردند و همان کلمات ایشان بسیار مؤثر بود.^۱

آیت الله مصباح یزدی در جای دیگر به حضور همزمان در درس آیت الله العظمی بروجردی و امام خمینی و علامه طباطبایی اشاره می‌کند و چنین می‌گوید:

در سال ۱۳۳۱ به ایران مراجعت کردم و در قم مشغول تحصیل شدم... و سال بعد در درس خارج فقه مرحوم آیت الله بروجردی - رضوان الله علیه - و در درس‌های تفسیر و سفر علامه طباطبایی شرکت کردم... حدود هشت سال در درس خارج امام شرکت کردم.^۲ بعدها هم در فقه امام که در مسجد سلماسی بود، شرکت کردیم... در زمان حیات مرحوم آقای بروجردی هم به خاطر روضه‌ای که دو بار در سال داشتند به منزل ایشان می‌رفتم، ولی در ایام دیگر نمی‌رفتم.^۳

تقریرات علامه مصباح از درس خارج آیت الله بروجردی

شاگردی علامه مصباح در محضر آیت الله العظمی بروجردی، پیش از این تنها در قالب خاطرات شفاهی بیان شده بود اما برای نخستین بار، تصویر صفحاتی از تقریرات علمی علامه مصباح از درس خارج آیت الله العظمی بروجردی در کتاب *عمار/ انقلاب منتشر گردید* و اکنون در اینجا نیز به رؤیت مخاطبین محترم فصلنامه *۱۵ خرداد* می‌رسد. این سند مهم، زاویه‌ای جدید در شناخت جایگاه علمی و فضل حوزوی علامه مصباح را بر محققان روشن خواهد ساخت.

۱. «از التقاط بریدیم نه از نهضت»، یادآور، ش ۱، خرداد ۱۳۸۷، ص ۲۳.

۲. رک: «گفت و گویی صمیمی با حضرت آیت الله مصباح»، همان.

۳. «از التقاط بریدیم نه از نهضت»، همان.



بسمه تعالی

هنا

نخروج بنا

استفادنا من بحث سینه

العلامة اللوزعي الفهامة الامتعي

الحاج آقا حسين

الطباطبائي

البروجردی

ادام الله ظله العالی

بنیاد تاریخ پژوهی

ودانشنامه انقلاب اسلامی

اتقوا الحاصلين محمدي بن محمد باقر اليزدي

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على خير خلقه محمد وآله الطاهرين والصلوات على آلهم أجمعين
(قراءة العزائم في الفريضة)

تمهيد
في القرآن الشريف خمس عشرة آية ليحفظ عند تلاوتها وسماعها واختلف المسلمون في وجوب التسمية في هذه الموارد فمن الإخفية وجوبها في كلها وعن الشافعي استحبابها (ك) واصحابنا (ج) قالوا بوجوب أربعة منها واستحباب الباقي ورووا بطريقهم عن أمير المؤمنين (ع) أنه قال عزائم السور أربع . والخزيمة بمعنى الواجب وأصل تسمية السور الأربع بالعزائم لأجل التعليل الواقعة في الرواية .
ثم إن المسلمين كلهم إلا الإمامية قالوا بوجوب قراءة العزيمة في الصلوة نافذة وفريضة سواء قالوا بوجوب التسمية أم لا . أما الإمامية فحجرونها في النافلة وروى الفريضة ، ولم يعرف منهم خلافت في ذلك إلا من الاسكافى ومباركة المحكمة غير صريحة في الجواز (كما قال في مصباح الفقيه)

الآخبار
ذكر في الوسائل إحدى عشر رواية مرفوعة إلى المسئلة في أبواب ثلثة لكن بعضها مقطوع وأصولها ثمانية :
١ - رواية ابن أبي عمير عن حماد بن عثمان (ع) عن (عبيد الله بن عتيق) الخليلي





تصحیح کتاب الطهاره امام خمینی توسط علامه مصباح

تصحیح کتاب الطهاره امام خمینی توسط علامه مصباح یزدی، از جمله مسائلی است که تاکنون مغفول واقع شده و برخی تراجم‌نگاران متبحر معاصر، در مقام معرفی آثار امام، هیچ اشاره‌ای به نام علامه مصباح نکرده‌اند! به عنوان نمونه نویسندگان ارجمند مقاله «کتاب‌ها و آثار علمی امام خمینی»، در ضمن معرفی آثار امام، اسامی هفده تن از روحانیانی که در راه تصحیح، ترجمه، تقریر، شرح، چاپ و نشر این آثار کوششی نموده‌اند، ذکر کرده و مع الأسف هیچ نامی از علامه مصباح به میان نیاورده است. جالب آن که در حالی از جناب آقای مسعودی خمینی به عنوان اولین نفر نام برده شده، که به گفته خود ایشان، علامه مصباح یزدی در تصحیح کتاب الطهاره نقش اصلی را داشته است.^۱ گرچه در این مقاله و سایر فهارس و تراجم‌نگاری‌های مرتبط با شاگردان و آثار امام، از آیت‌الله مصباح به عنوان یکی از مصححین آثار امام یاد نشده اما در خاطرات، مستندات و در این باب وجود دارد که در ادامه به برخی از آنها به نحو جامع و جزئی پرداخته خواهد شد.

۱. رضا استادی، «کتاب‌ها و آثار علمی امام خمینی»، کیهان/اندیشه، ش ۲۹، فروردین و اردیبهشت ۱۳۶۹، ص ۱۶۱-۱۴۳. این مقاله به فاصله کوتاهی در مجله حضور نیز باز نشر شده است. رک: (یادمان رحلت حضرت امام)، حضور، ش ۱، خرداد ۱۳۷۰، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ص ۱۹۵-۱۷۲. جناب آقای استادی در این زمینه چنین می‌نویسد:

«اکنون که از معرفی تألیفات و آثار حضرت امام خمینی (ره) که در مجموع ۸۵ جلد بود، فراغت یافتیم لازم است از همه کسانی که تاکنون درباره این آثار زحمتی کشیده و رنجی برده‌اند و در راه تصحیح و ترجمه و تقریر و شرح و چاپ و نشر آن کوششی نموده‌اند تشکر و سپاسگزاری شود. آنهایی را که می‌شناسیم از باب قدردانی نام می‌بریم: آیات و حجج اسلام:

۱. حاج شیخ علی اکبر مسعودی خمینی که یک جلد از طهارت به همت ایشان چاپ شده.
۲. حاج سید هاشم رسولی محلاتی که کتاب طهارت را تصحیح کرده‌اند.
۳. حاج شیخ مجتبی طهرانی انصاری که مکاسب محرمة و رسائل را تصحیح کرده‌اند.
۴. حاج شیخ غلامرضا رضوانی خمینی که کتاب بیع زیر نظر ایشان چاپ شده است.
۵. حاج سید احمد فهری زنجانی که بسیاری از آثار امام را ترجمه و منتشر ساخته‌اند.
۶. حاج شیخ جعفر سبحانی تبریزی که تقریرات مباحث/صول امام را نوشته‌اند.
۷. حاج شیخ حسن قدیری اصفهانی که تقریرات بیع امام را نوشته‌اند.
۸. حاج شیخ احمد مطهری ساوجی که شرح تحریر نوشته‌اند.
۹. حاج شیخ محمد فاضل قفقازی که شرح تحریر نوشته‌اند.
۱۰. حاج شیخ حسن راستی کاشانی که مجموعه استفتانات زیر نظر ایشان و جناب آقای قدیری تنظیم شده است.

۱۱. حاج سید محمدباقر موسوی همدانی که تحریر الوسیله را به فارسی ترجمه کرده‌اند.
۱۲. آقای قاضی زاده که تحریر الوسیله را با همکاری آقای اسلامی برای بار دوم ترجمه کرده‌اند.
۱۳. آقای اسلامی که تحریر الوسیله را با همکاری آقای قاضی زاده ترجمه کرده‌اند.
۱۴. حاج شیخ محمد مؤمن قمی که قسمتی از ترجمه مزبور را بررسی کرده‌اند.
۱۵. حاج شیخ حسن طاهری خرم‌آبادی که قسمت دیگری از ترجمه مزبور را بررسی کرده‌اند.
۱۶. حاج شیخ حسن ثقفی که روی تعلیقه فصوص کار کرده‌اند.
۱۷. آقای شیخ محمدحسن احمدی یزدی که رساله «تعین الفجر» و نیز شرح حدیث بیستم کتاب/ربعین امام را منتشر ساخته‌اند.»

آیت الله مصباح یزدی: ... یک روز پنجشنبه که علامه طباطبایی در مسجد سلماسی که نزدیک منزل شان بود تفسیر می فرمود، با دوستان به آنجا رفتیم... با این که من بعضی درس های تفسیر دیگر، از جمله درس مرحوم آیت الله خوئی در نجف را رفته بودم، درس ایشان خیلی برایم دلنشین تر بود

شرایط متعاقبین به آخر نرسیده بود که به ترکیه تبعید شدند.^۱

کتاب الطهاره اولین اثر فقهی تفصیلی امام است که در فاصله سال های (۱۳۳۷-۱۳۳۳) نگاشته شده است. در کنار آن، تقریرات علمی برخی شاگردان امام از مباحث طهارت ایشان نیز منتشر شده است. یک جلد از مباحث طهارت امام توسط آقایان مسعودی و مصباح تصحیح و منتشر شده است. جناب آقای مسعودی، در شرح ماجرای تصحیح و چاپ بخشی از مباحث طهارت امام خمینی چنین می گوید:

یک بار ۵۰۰ تومان از اخوی ایشان [امام] قرض کردم تا صرف چاپ کتاب دماء ثلاثه ایشان در مبحث طهارت بنمایم. در ابتدا این وجه را از خود امام خواستم و ایشان وقتی دانستند که می خواهم صرف چه کاری کنم از پرداخت آن خودداری کردند.

حتی به عنوان قرض از ایشان تقاضای پول کردم و باز هم نپذیرفتند. انگار یک ریال از سهم امام را برای صرف در این گونه امور حلال نمی دانستند. به ناچار نزد آقای پسندیده رفتم و وجه مزبور را وام گرفتم. بعد به اتفاق

۱. علی باقری (به کوشش)، خاطرات ۱۵ خرداد (قم-دفتر اول)، تهران، سوره مهر، ۱۳۸۸، ص ۴۷۰؛ همچنین: «خاطرات آیت الله سبحانی در سال های تدریس امام خمینی در قم»؛ خبرگزاری اهل بیت (ع) - ابنا، کد خبر: ۷۱۵۳۵۷، ۱۶/۱۱/۱۳۹۵، <http://fa.abna24.com/cultural/archive/2017/02/04/715357/story.html>.
حجت الاسلام والمسلمین سید حسن طاهری خرم آبادی نیز در مورد ناتمام ماندن درس امام خمینی پس از دستگیری اول و آزادیشان می گوید: «روز عید قربان، جمعیت زیادی از تهران برای دیدن امام آمدند. به یاد دارم که مردم دسته دسته می آمدند و دست ایشان را می بوسیدند. قرار شد که امام بیایند و درس را شروع کنند، من و آقای مصباح و چند نفر دیگر به مناسبتی به اندرونی امام رفته بودیم که صحبت درس شد؛ امام گفتند که نمی توان بحث گذشته را دنبال کرد. بحث ایشان در مورد مکاسب و... بود و درس به دلیل مصادف شدن با انقلاب و مسائل ۱۵ خرداد و محصور شدن امام، یک سال تعطیل شده بود. بیشتر از یک ماه به پایان سال تحصیلی نمانده بود که به امام پیشنهاد شد. گویا آقای سبحانی مواردی را یادداشت کرده بود که امام بتوانند در آن مدت کوتاه، این مباحث را تدریس کنند».

رک: علی باقری (به کوشش)، همان، ص ۵۷۲-۵۷۱.



آقای مصباح یک فصل تابستان را به این امر اختصاص دادیم. هیچ یک از چاپ‌خانه‌ها حاضر به چاپ کتاب امام نشدند. در نهایت برادر آقا سید اسدالله طباطبایی اقدام به چاپ کتاب نمود.^۱

آیت‌الله مصباح که کار تصحیح کتاب بر عهده ایشان بوده، در تشریح ماجرا چنین می‌گوید:

[امام خمینی] کتاب‌های فقهی داشتند که طلبه‌ها دوست داشتند چاپ شود و استفاده کنند. آقای مسعودی پیشنهاد کردند که بیایم کتاب طهارت ایشان را چاپ کنیم. ظاهراً بانی آن، مرحوم آقای پسندیده بودند. ایشان اقدام کردند که کتاب‌های امام چاپ شوند، چون خود امام که حاضر نبودند این کار را بکنند. من یک مقداری با تصحیح کتاب آشنایی داشتم. برای چاپ اقدام کردیم و تصحیح آن را هم بنده به عهده گرفتم. بعضی جاها نیاز بود که مطلب با خود ایشان در میان گذاشته شود، چون اشتباهی در نوشتن وجود داشت و یا نیاز به تغییر لفظی بود. تابستان بود و ایشان در تهران بودند. گاهی به امامزاده قاسم می‌رفتند، گاهی هم در خود تهران بودند. خانواده‌شان هم می‌دانید که اهل تهران بودند. امام در تهران منزل مرحوم آقای حاج سید محمدصادق لواسانی در کوچه حمام خشتی، سه راه سیروس اقامت داشتند. ایشان با مرحوم آقای لواسانی دوستی خیلی نزدیکی داشتند و چهره و اخلاق‌شان هم خیلی شبیه به هم بود.

ما گاهی برای تصحیح کتاب به آنجا مراجعه و زیارت‌شان می‌کردیم و اجازه می‌گرفتیم که برخی از مطالب کتاب را تصحیح کنیم.

از آنجا ارتباط نزدیک با ایشان برقرار شد. امام هم عنایت و لطف خاصی به بنده داشتند. در مواردی بنده افرادی را برای گرفتن اجازه در امور حسبیه، خدمتشان معرفی می‌کردم. به رغم این که ایشان برای صدور اجازه، مقید به دو شاهد بودند، اما در این گونه موارد به بنده اکتفا می‌کردند و اجازه صادر می‌فرمودند. آقای مسعودی نقل می‌کرد که امام فرموده بودند که ایشان «ذوالشهادتین» است، در حالی که در مورد دیگران دو شاهد می‌خواستند.^۲

۱. جواد امامی (به کوشش)، *خاطرات آیت‌الله مسعودی خمینی*، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۱، ص ۱۶۵.

آقای مسعودی، تاریخ این اقدام را به صورت مردد، حدود سال‌های ۴۱ و ۴۲ ذکر کرده است.

۲. «از النقاط بریدیم نه از نهضت»، همان، ص ۲۴.

برخی از شاگردان آیت‌الله مصباح نیز به مسئله تصحیح آثار فقهی امام توسط ایشان اشاره می‌کنند که در مواردی، نیازمند تدقیق است.^۱

اجازه‌نامه تفسیری علامه طباطبایی به علامه مصباح و مشارکت در تدوین و انتشار تفسیر المیزان

آیت‌الله مصباح در مورد آشنایی خود با علامه طباطبایی چنین می‌گوید:

اولین باری که مرحوم علامه طباطبایی را دیدم، همان سالی بود که به قم آمده بودم. روزی در مدرسه حجتیه مهمان یکی از دوستان یزدی بودم. آن وقت مدرسه حجتیه در حال ساخت بود. طبقه اول ساخته شده و هنوز تکمیل نشده بود. مرحوم طباطبایی کنار حوض مدرسه یک ساعت آفتابی ساخته بودند که می‌شد از روی آن ساعت را تشخیص داد. برای دیدن ساعت آمده بودند و ما اولین بار بود که ایشان را زیارت کردیم.

آن وقت یک قیافه خیلی عادی و اگر بخواهم صریح‌تر عرض کنم دهاتی‌وار داشتند و هنوز لباسی که در تبریز می‌پوشیدند تن‌شان بود. یک عمامه خیلی کوچک داشتند و قیافه‌شان هم خیلی لاغر بود. ابتدا من تعجب کردم که یک چنین آخوندی که به نظر می‌آید دهاتی است، از این کارها سر در می‌آورد و می‌تواند چنین کارهایی بکند و مورد اعتماد باشد. من پرسیدم ایشان کیست؟ به من گفتند آقای قاضی کوچک. چون دو نفر از علمای تبریز در قم بودند که به هر دوی آنها آقای قاضی می‌گفتند. به یکی قاضی کوچک می‌گفتند و به «آقا سید حسین قاضی» هم قاضی بزرگ می‌گفتند. بعدها شنیدیم که علامه دوست نداشتند که به این اسم صدا شوند و به آقای طباطبایی معروف شدند.

۱. از آن جمله آیت‌الله کعبی در خاطرات خود به تصحیح کتاب البیع امام توسط علامه مصباح اشاره دارد و می‌گوید: «ایشان در درس امام با تدقیق حاضر می‌شد. حضرت امام (ره) به دلیل همین دقت نظر و تیزبینی بود که کتاب بیع خود را پیش از چاپ، به آیت‌الله مصباح دادند تا به عنوان یک صاحب‌نظر، نظر بدهند.» رک: «ملکه اجتهاد پیش‌نیاز ورود تخصصی به علوم انسانی»، ویژه‌نامه ارتحال حضرت علامه مصباح یزدی، فرهنگ پویا، ش ۴۵، زمستان ۱۳۹۹، ص ۴۶.

یکی دیگر از شاگردان فاضل علامه مصباح نیز در گفت‌وگو با نگارنده کتاب *عمار انقلاب*، به این مطلب اشاره فرمودند که به دلیل عدم انتشار عمومی آن و مراعات حریم آن استاد ارجمند، از نقل و نقاشی صرف‌نظر گردید. نکته مهم آن که به حسب تتبع نگارنده کتاب *عمار انقلاب* هیچ شهادی بر تصحیح کتاب البیع امام توسط آیت‌الله مصباح یافت نشد. شاید منظور آقایان رجبی و کعبی، همان کتاب *الطهاره* باشد که آیت‌الله مصباح به همراه آقای مسعودی خمینی تصحیح کرده و به چاپ رسانیدند لذا مطرح کردن کتاب البیع دقیق و درست نیست و بعید نیست این خلط نیز ناشی از عوارض تاریخ شفاهی باشد و امید است اعظم تصحیح فرمایند.





... بعد پرسیدم ایشان چه خصوصیتی دارند و تحصیلات‌شان کجا بوده؟ دوستان فرمودند ایشان امتیازاتی دارند. تنها این نیست. آشنایی با هیئت و ریاضیات یکی از خصوصیات ایشان است. امتیازات دیگری دارند و درس تفسیر می‌گویند و استاد فلسفه و چیزهای دیگر هستند. دوست ما پیشنهاد کرد که یک روز به درس تفسیر ایشان برویم.

... یک روز پنجشنبه که علامه طباطبایی در مسجد سلماسی که نزدیک منزل‌شان بود تفسیر می‌فرمود، با دوستان به آنجا رفتیم... با این که من بعضی درس‌های تفسیر دیگر، از جمله درس مرحوم آیت‌الله خوئی در نجف را رفته بودم، درس ایشان خیلی برایم دلنشین‌تر بود. نکته‌هایی که استفاده می‌کردند جالب‌تر بود. خلاصه من در همان جلسه اول شیفته ایشان شدم. بعد که از درس بیرون آمدیم، آن رفیق، هم‌مباحثه‌ام همان «آقای مناقب»، داماد «آقای صدوقی» که هم‌مباحثه‌ام بودند - چه قبلاً که در یزد بودیم و چه بعداً که به قم آمدند - ایشان گفت: «چطور بود؟ از این درس چه احساسی داری؟» گفتم: «یک آرزو برای من پیدا شده و آن این که ایشان مرا به نوکری قبول کند تا من خدمت ایشان را انجام دهم و در اوقات فراغت‌شان بتوانم از ایشان استفاده کنم.» خندید و گفت: «خودت برو درس بخوان و مثل ایشان و بالاتر بشو؛ این چه حرفی است؟!»

گفتم: «ایشان یک سری چیزهایی دارد که مخصوص خودش است و من در سایر اساتید ندیده‌ام که چنین خصوصیتی داشته باشند. تصور من این است که همه‌اش از درس خواندن نیست و من خیال می‌کنم این ویژگی‌های روحی که ایشان دارد همه‌اش از درس خواندن پیدا نشده و این است که من می‌خواهم خدمت ایشان را انجام دهم تا بتوانم با ایشان نزدیک بشوم و فرصت‌هایی پیش بیاید که استفاده دیگری غیر از استفاده معمول درسی بنمایم.»

این زمینه آشنایی من با ایشان بود که از درس تفسیر شروع شد تا این که روی علاقه‌ای که به ایشان پیدا کرده بودم در درس فلسفه ایشان هم شرکت می‌کردم... یک دوره/سفر را خدمت علامه خواندم. یک دوره *الهیات شفاء و برهان شفاء* در شب‌های جمعه و پنجشنبه در جلسات شبانه بود که مدتی هم در آن جلسات روایات مربوط به اصول عقاید مطرح



می‌شد که از روی بحار روایات را تلاوت می‌کردند و بحث می‌کردند...
مرحوم شهید مطهری یک دوره قبل از ما خدمت مرحوم آقای طباطبایی
رسیده بودند و الهیات شفاء را خدمت ایشان خوانده بودند.

وقتی من به قم آمدم، آن دوره تمام شده بود و همان سال ایشان به تهران
منتقل شدند، یعنی ورود من به قم با انتقال ایشان به تهران هم‌زمان بود.
این بود که من زیاد خدمت ایشان نمی‌رسیدم و ارتباط آن‌چنانی نبود...
در محضر علامه طباطبایی حدود ده سال /سفار و الهیات شفاء را خواندم.
برهان شفاء را هم در شب‌های پنجشنبه و جمعه نزد ایشان می‌خواندم و در
درس فقه و اصول امام همچنان شرکت می‌کردم.^۲

گذشته از توصیفات شخص آیت‌الله مصباح، دیگران نیز به تلمذ ایشان در نزد علامه
اشاراتی دارند.^۳ به عنوان نمونه جناب حجت الاسلام والمسلمین محمدجواد حجتی کرمانی
نیز در ضمن خاطرات خود به توصیف شاگردان علامه پرداخته و می‌گوید:

۱. ر.ک: محمدتقی اسلامی، همان، ص ۲۹؛ محمدحسن روزی‌طلب، همان، ص ۵۰-۴۵ و ۵۶.

۲. «گفت و گویی صمیمی با حضرت آیت‌الله مصباح»، همان، ص ۵.

۳. به عنوان نمونه آیت‌الله گرامی قمی هم نام آیت‌الله مصباح را در زمره شاگردان تفسیر علامه طباطبایی ذکر
کرده است. ر.ک: محمدرضا احمدی، خاطرات آیت‌الله محمدعلی گرامی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۱، ص ۶۲.

مرحوم سید هادی خسروشاهی نیز به شاگردی آیت‌الله مصباح در نزد علامه طباطبایی اشاره کرده و چنین
نوشته است: «من تلمذ استاد مصباح را در خدمت استاد بزرگوار علامه طباطبایی دیده‌ام و می‌دانم که ایشان از
شاگردان ممتاز آن بزرگوار در همه زمینه‌ها است.» ر.ک: سید هادی خسروشاهی، اسناد نهضت اسلامی ایران (بعثت
و انتقام)، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی ایران، ۱۳۹۵، ج ۱، ص ۳۵۴.

همچنین جناب آقای مسعودی خمینی در خاطرات خود چنین می‌گوید:

«در حال حاضر تمام کسانی که بار فلسفی دارند از شاگردان آن مرحوم [علامه طباطبایی] به شمار می‌روند؛
چرا که حضرت امام مدت‌ها قبل از این که ایشان درس فلسفه‌شان را در قم شروع کنند، دیگر در این موضوع
تدریس نمی‌کردند و در واقع در بعد فلسفه و عرفان کار را به ایشان واگذار کرده بودند. از همین رو بزرگانی همچون
آقایان جوادی آملی، مصباح، حسن‌زاده و نیز شهدای گرانقدر: مطهری و بهشتی همه ریزه‌خوار ایشان به حساب
می‌آیند... در آن ایام ما مثلی تشکیل داده بودیم با حضور آقای مصباح، بنده و آقای نیری بروجردی، به تدریج
آقای مصباح به سمت و سوی فلسفه و مطالعه آن گرایش پیدا کرد، بنده هم جذب انقلاب شدم و آقای نیری هم رو
به تفسیر آورد... یک بار صحبت این بود که ما سه نفر، روی تفسیر مطالعه و بحث کنیم. چون این مثلث در درس
تفسیر مرحوم علامه طباطبایی که از ابتدای سوره حمد تا اواسط سوره نساء انجام شد، شرکت می‌کرد. ولی این طرح
به سرانجامی نرسید و ما سه نفر، هر یک به راهی کشیده شدیم. آقای مصباح در فلسفه به طور عمیق وارد شدند و
کتاب حاشیه بر نه‌یاه را نوشتند که به عنوان کتاب سال انتخاب شد. کتابی هم تحت عنوان فلسفه تطبیقی نوشتند و
چند جلد هم در باب معارف اسلامی قلم زدند که الحق و الانصاف کتاب‌های بسیار ارزنده‌ای است.»
ر.ک: جواد امامی (به کوشش)، همان، ص ۳۸ و ۶۲-۶۱.

گفتنی است خاطرات جناب ایشان در مواردی عاری از دقت نظر است که البته بخشی از آن به اقتضائات تاریخ
شفاهی و بخشی نیز به گذشت زمان و حافظه و... بازمی‌گردد. از این رو نقل قول از افراد مختلف لزوماً به معنای صحه
گذاردن بر جزئیات آن نیست و نقد همه اقوال نیز از حوصله این نوشتار خارج است. از این رو در خواستی می‌شود
محققان ارجمند، با رویکرد تحقیقی به بازخوانی اقوال بپردازند.



نمی‌دانم به خاطر لطفی که استاد طباطبایی داشتند یا به هر دلیلی دیگر، با این که من طلبه‌ای جوان بودم و در سطح شاگردان ایشان نبودم، اما یکی، دو بار در حوزه بحث فلسفی ایشان که متشکل بود از امام موسی صدر، آقا مجدالدین محلاتی، مکارم شیرازی، شهید بهشتی، مصباح یزدی و بسیاری از بزرگان حوزه علمیه قم، شرکت کردم.^۱

آیت‌الله شیخ مهدی حائری تهرانی در مورد برگزاری کلاس تفسیر علامه طباطبایی می‌گوید: قسمت مهمی که بنده مجدداً در قم با علامه طباطبایی دیدم یکی درس فلسفه بود و یکی هم درس تفسیر ایشان؛ در حقیقت، من این دو درس را برای علامه طباطبایی تأسیس کردم. یعنی به ایشان عرض کردم که برای ما یک درس تفسیری قرار بدهید که ما خصوصی کار کنیم.

ایشان موافقت فرمودند در صورتی که رفقای ما هم مطالعه داشته باشند. این مجلس در منزل ما تشکیل می‌گردید و در ابتدا پنج یا شش نفر بودیم: یکی آقای سید محمدباقر ابطحی و دیگری آقای سبحانی، آقای مصباح یزدی و آقای امینی هم بودند و با این عده قرار گذاشتیم و هر هفته ایشان درس می‌دادند، ما هم هر کدام تفسیر می‌خواندیم و مطالبی که بود به ایشان عرض می‌کردیم. این مجالس که شروع شد ایشان تفسیر المیزان را مرقوم فرمودند. بعد، از ایشان خواهش شد که جلسه تفسیرشان عمومی بشود و ایشان در مسجد سلماسی قم تفسیر عمومی خود را شروع کردند. شاید حدود هزار نفر طلبه در آنجا در این درس شرکت می‌کردند.^۲

آیت‌الله مصباح در درس مرحوم علامه طباطبایی، صرفاً شنونده نبود و مشارکت فعال داشت. از جمله اقدامات علمی ایشان می‌توان به نمونه‌خوانی تفسیر المیزان^۳ و رساندن آن به دست برخی بزرگان حوزه مانند آیت‌الله میلانی اشاره کرد که نشان از عمق روابط علمی طرفینی ایشان با علامه دارد. مرحوم آیت‌الله مصباح در توصیف مراودات علمی خود با مرحوم علامه طباطبایی، چنین می‌گوید:

اولین فرم کتاب تفسیر که چاپ شد یک جزوه شانزده صفحه‌ای بود.

۱. عشق و تلاش (خاطرات حجت‌الاسلام والمسلمین محمدجواد حجتی کرمانی ۱۳۵۷-۱۳۱۱...)، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۹۵، ص ۶۹.

۲. رحیم نیکبخت، تاریخ شفاهی زندگانی و خدمات اجتماعی - فرهنگی آیت‌الله حائری تهرانی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۸، ص ۷۳-۷۲.

۳. سید محسن صالح، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم از آغاز تا اکنون، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۵، ج ۳، ص ۴۰۸.



اوایل تابستان بود و من به مشهد مشرف می‌شدم. ایشان همان فرم اول را با یک جلد کتاب *روش رئالیسم* که تازه چاپ شده بود به من دادند که خدمت مرحوم آقای میلانی بدهم. آقای میلانی تازه از کربلا به مشهد آمده و سکونت پیدا کرده بودند^۱ و هنوز در میان مردم خیلی شناخته شده نبودند. به هر حال من به مشهد مشرف شدم و خدمت ایشان رفتم.

برای اولین بار بود که ایشان را از نزدیک زیارت می‌کردم... بعد که با اصرار کتاب‌ها را به ایشان دادم خیلی اظهار بشاشت کردند و خوشحال شدند و فرمودند: «چه هدیه بزرگی برای من آوردید» و سفارش کردند «هر فرمی که از تفسیر چاپ می‌شود برای من بفرستید، صبر نکنید تا تمام شود و یکجا بفرستید. مشتاق هستم زودتر جزوه جزوه ببینم». ... همین‌طور خدمت ایشان [علامه طباطبایی] بودم و ارتباط‌مان تا حدی بود که گاهی سؤالاتی می‌کردم و ایشان هم گاهی قبل از این که تفسیرشان را به چاپخانه بدهند، به من می‌دادند و می‌گفتند: «تو هم نگاهی بکن»... این جزوات را زود می‌گرفتم و مرور می‌کردم و اگر چیزی به نظرم می‌رسید، خدمت ایشان عرض می‌کردم. گاهی می‌فرمودند درست است و گاهی هم اشتباه مرا رفع می‌کردند و می‌گفتند اشتباه کرده‌اید. از کمال لطف‌شان یک مرتبه من پیشنهاد کرده بودم و ایشان جایی را تغییر داده بودند و کم و زیاد کرده بودند. برای این که از من تفقدی کرده باشند، در جمع دوستان گفتند فلانی هم در تفسیر ما شریک است.^۲

جایگاه تفسیری آیت‌الله مصباح در نزد علامه طباطبایی و همکاری در تنظیم و انتشار تفسیر *شریف‌المیزان*، پیش از این فقط در قالب تاریخ شفاهی مطرح می‌شد، اما ما در ادامه، سند دستخط مبارک علامه طباطبایی در این باب را که حاکی از اعتماد ویژه مرحوم علامه طباطبایی به آیت‌الله مصباح در زمینه تفسیر است، در معرض دید مخاطبان ارجمند قرار می‌دهیم.

۱. طبق برخی گزارش‌های تاریخی، آیت‌الله میلانی در ۱۸ مرداد سال ۱۳۳۳ جهت زیارت به مشهد آمدند و بعد از زیارت و درخواست علمای مشهد در آنجا ساکن شدند (رک: محمد شریف رازی، *گنجینه دانشمندان*، تهران، کتابفروشی اسلامیة، ۱۳۵۲، ج ۷، ص ۱۰۳؛ و مجموعه مصاحبه‌ها درباره آیت‌الله‌العظمی میلانی، همایش چهلمین سال رحلت آیت‌الله سید محمدهادی میلانی، آبان ۱۳۹۵، ص ۳۰۶).

<https://fa.shafaqna.com/media/2016/12/Ayatollah-milani-1395.pdf>

بنا به گفته آیت‌الله مصباح، ایشان اوایل تابستان به مشهد رفته‌اند. نظر به اینکه آیت‌الله‌العظمی میلانی در تابستان ۱۳۳۳ هنوز به طور قطعی در مشهد سکونت اختیار نکرده بودند، به احتمال زیاد، آقای مصباح در اوایل تابستان ۱۳۳۴ به محضر آیت‌الله میلانی مشرف شده‌اند.

۲. محمدحسن روزی‌طلب، همان، ص ۵۱-۵۳.



ناگفته ماندن ابعادی از جایگاه علمی و خدمات فرهنگی علامه مصباح، بیش از آن که ریشه در غفلت و کم‌اطلاعی برخی تراجم‌نگاران و مورخان داشته باشد، به عمق اخلاص و وصف کتمان آن عالم مهذب بازمی‌گردد که همواره تلاش می‌کرد در آشکارسازی مجاهدت‌های خود، گامی برندارد و بی‌ادعا و گمنام به خدمت و مجاهدت در سنگر فکر و فرهنگ بپردازد.

جناب طب عفو الله عندهم هـ سر شیح محمد تقی مصباح در
 جدوچشم تفسیر را اگر بخوانید در سر صواب قرار دهم سر شیح مصباح غبط
 گمراهی بریدید گمراهی بکنید سر صواب این صواب قرار دهم سر شیح
 در صبح در آن دنگ دوازده صبح در صبح در آن دنگ
 در صبح در آن دنگ
 محمد حسین



از تاریخ

خروج پرویز ثابتی، دست پرورده امریکایی‌ها، صهیونیست‌ها و بهایی‌ها از مخفیگاه ورخ‌نمایی در صحنه سراسر تزویر دفاع از آزادی در ایران!!

یکی از ارکان نگه‌دارنده رژیم پهلوی، سازمان اطلاعات و امنیت کشور، معروف به «ساواک» بود. ساواک بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، مولود خشونت جنون‌آمیز رژیم منحوس پهلوی در سرکوب ملت ایران بود که توسط سازمان سیا و موساد و اینتلیجنت سرویس انگلیس در ایران پایه‌ریزی شد. ویلیام سولیوان آخرین سفیر امریکا در ایران در بند ۹ خاطرات خود که مربوط به ساواک است، می‌نویسد: سازمان سیا در سال ۱۹۵۷م (۱۳۳۶ش) طرح و چهارچوب تشکیلاتی یک سازمان جدید اطلاعاتی را به شاه داد و خود در تأسیس و سازماندهی آن شرکت کرد. این تشکیلات که سازمان اطلاعات و امنیت کشور نامیده می‌شد به زودی به نام مخفف آن یعنی ساواک شهرت یافت. مأموران ساواک ابتدا در امریکا دوره‌های آموزشی می‌دیدند ولی بعدها اسرائیل هم از مراکز آموزشی ساواک بود... ساواک پس از قیام سال ۱۳۴۲ به رهبری آیت‌الله خمینی به تدریج از صورت یک سازمان اطلاعاتی و ضداطلاعاتی خارج شد و بخش عمده‌ای از آن مانند پلیس مخفی برای مقابله با مخالفان سیاسی رژیم پرداخت و روش‌های خشونت‌آمیز در ساواک ابعاد وسیع‌تری یافت... و به خاطر بازداشت‌های خودسرانه و شکنجه و زندان‌های طولانی و بدون حکم دادگاه... از اواخر ۱۳۴۰ تا ۱۳۵۰ نوعی حکومت ترور و وحشت بر ایران حکم‌فرما بود.





ربودن و زندانی کردن مخالفان و آزار و شکنجه آنها در زندان‌های ساواک قابل انکار نیست.^۱ اشرف خواهر شاه نیز در خاطرات خود تأسیس ساواک را که حاصل کوشش مشترک امریکا و سازمان موساد بود یک لکه سیاه حکومت برادرش می‌داند.^۲

این سازمان ده اداره کل داشت که اداره کل سوم آن موسوم به امنیت داخلی، یکی از خشن‌ترین و بی‌رحم‌ترین بخش ساواک به حساب می‌آمد. اغلب آنهایی که درباره این سازمان تحقیق کردند بالاتفاق معتقدند که اداره کل سوم ساواک همزاد یک جانی درنده‌خو و بی‌عاطفه به نام پرویز ثابتی است که خصم اصلی مخالفان رژیم بود. پرویز ثابتی به سبب جنایت‌های بی‌شمار و شکنجه‌های قرون وسطایی زندانیان سیاسی و جلب رضایت شاه به ریاست اداره کل سوم ساواک گمارده شد و با همکاری ژاندارمری و شهربانی، کمیته‌ای در دل این اداره کل تأسیس کرد که به کمیته مشترک ضدخرابکاری معروف شد. وظیفه این کمیته ورود مخفیانه به منازل مخالفان در داخل و خارج از کشور، شناسایی، شکار، شکنجه و سرکوب مبارزان و انقلابیونی بود که با رژیم شاه مخالف بودند.^۳

گفته می‌شود روی آوردن ساواک به شکنجه در دوران ریاست تیمسار نصیری که دوران شکل‌گیری گروه‌های چریکی و مبارزات مسلحانه است، علت‌هایی داشته است: اول این که از فرد بی‌سوادى مثل نصیری جز این انتظار نمی‌رفت. او در کی از روش‌های علمی بازجویی نداشت و جز زبان زور و سرکوب زبان دیگری را بلد نبود و از این جهت همان عنصری بود که شاه خوشش می‌آمد. دوم این که افراد جاه‌طلبی از نوع پرویز ثابتی که به دنبال موفقیت‌های سریع بودند و در شرایطی که می‌توانستند با یک گروه‌بان و یک کابل و یک انبر دستی برای کشیدن ناخن‌ها و چند بطری نوشابه! متهم را به آنچه کرده و نکرده معترف کنند و تشویق بگیرند، صرف انرژی در استفاده از روش‌های علمی بازجویی اتلاف وقت تلقی می‌شد.^۴ پرویز ثابتی در ساواک از اسم‌های مستعار زیادی مانند: پرویز غفارپور، عالیخانی و بامداد استفاده می‌کرد. اغلب مکاتبات اداره کل سوم ساواک با امضای «بامداد» که اسم رمز ثابتی در ساواک بود، انجام می‌گرفت. جنایت‌های ثابتی در ساواک آنچنان شهرت داشت که وقتی تیمسار ناصر مقدم در خرداد سال ۵۷ به ریاست ساواک رسید ادعا کرد که من با روش برخورد قهری و خشونت مخالف هستم و آمده‌ام تا پرویز ثابتی را کنار بگذارم که

۱. ویلیام سولیوان، مأموریت در ایران، ترجمه ابراهیم مشفق، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۹۳، ص ۱۱۳-۱۱۲.

۲. اشرف پهلوی، چهره‌هایی در یک آینه، ترجمه هرمز عبداللهی، تهران، فرزاد روز، ۱۳۷۷، ص ۲۰۵.

۳. پارهای از اسناد ساواک، کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایران، آذرماه ۱۳۵۵، ص ۱۰-۹.

۴. برای اطلاع بیشتر رک: حشمت‌الله سلیمی، شکنجه به روایت شکنجه‌گران ساواک، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۷.



خشونت از بین برود. کریستیان دلانوا مورخ فرانسوی در کتاب *ساواک* می‌نویسد: مقدم در آبان ۱۳۵۷ در ساواک خانه‌تکانی کرد و ۲۴ نفر از مقامات ارشد ساواک را که همگی طرفدار روش خشونت‌آمیز بودند، از جمله پرویز ثابتی را کنار می‌گذارد. ثابتی کوشیده بود که مقدم را به ضرورت سرکوب متقاعد کند. او پس از انتخاب مقدم به ریاست ساواک به وی گفته بود که برای کنترل انقلاب هر چه سریع‌تر باید چهارصد تن از روحانیون سردسته را دستگیر و جنبش را در نطفه خفه کند.^۱

البته افسانه ساواکی خوب و ساواکی بد با توجه به سوابق جنایت‌های این سازمان را کسی باور نمی‌کند و اصولاً تمام کسانی که با ساواک در ارتباط بودند جز زبان خشونت و شکنجه و کشتار مخالفان و مبارزان زبان دیگری بلد نبودند. این زبان خشونت و جنایت حتی در میان خانواده‌های سران ساواک نیز ساری و جاری بود. این گزارش، نمونه بسیار کوچکی از سیطره زبان جنایت و خشونت در میان سران ساواک و خانواده‌های آنهاست که شاه از بعد از کودتای ۲۸ مرداد سال ۳۲ و تشکیل ساواک این وحشیان درنده‌خوار بر ایران مسلط کرده بود تا از فضای رعب و وحشتی که این سازمان در جامعه ایجاد می‌کرد او بتواند یک چند زمان دیگری بر سلطنت ننگین خود ادامه دهد و مردم مظلوم ایران را به خاک و خون کشد و شرایط کشور را برای چپاول و غارت هر چه بیشتر توسط امریکا، اسرائیل و سایر اربابان اروپایی خود فراهم سازد.

با آن سابقه تیره و تار و ننگینی که از تاریخ دوران پهلوی وجود دارد اخیراً ضدانقلاب علیل و ذلیل در تجمعات ذلت‌بار خود در امریکا و اروپا، از چهره منفوری چون پرویز ثابتی با گذشت بیش از چهار دهه که او با پول ملت ایران در امریکا زندگی مخفیانه و مشغول تجارت بود، رخ‌نمایی کرد. اگر چه این رخ‌نمایی در نمایش‌های ضدانقلاب در داخل و خارج از کشور ارزش چندانی ندارد ولی از آنجایی که نسل جوان امروز ایران، درک شهودی و درک تاریخی از سوابق این اراذل و اوباش که دستشان به خون جوانان این مملکت آلوده است، ندارد و ممکن است فریب نمایش‌های دموکراتیک آنها را بخورد، روایت مستمر بعضی از این جنایت‌ها هر چند اگر تکراری هم باشد به زنده نگه داشتن حافظه تاریخی ملت ایران مخصوصاً جوانان کمک می‌کند.

روایت قتل وحشیانه یک جوان در مقابل چشمان همسر وی در یک فروشگاه کفش به دستور زن پرویز ثابتی از روایت‌های غم‌بار، نفرت‌آور و تعجب‌برانگیز دوران پهلوی است که مستقیماً به دستور شاه از پیگیری و تعقیب جانیان و حتی انتشار آن در مطبوعات ممانعت به

۱. کریستیان دلانوا، *ساواک*، ترجمه عبدالحسین نیک‌گهر، تهران، طرح نو، ۱۳۷۱، ص ۲۴۹-۲۴۸.



عمل آمد و تا آستانه پیروزی انقلاب اسلامی کسی جرأت انعکاس این جنایت را نداشت. راوی این روایت استاد سید حمید روحانی تاریخ‌نگار انقلاب اسلامی است. اخیراً در خاطرات بعضی از کارگزاران حکومت پهلوی نیز به این جنایت اشاره شده است. امیدواریم یادآوری این جنایات که سلطنت‌طلبان و ضدانقلابیون حقیر در داخل و خارج تلاش می‌کنند آنها را از حافظه تاریخی ملت ایران پاک نمایند و با تطهیر رژیم حقیر و جنایتکار پهلوی، جوانان این مملکت را بازپچه منافع خود و اربابان خود سازند، کمک کند تا درک دقیق‌تر و عمیق‌تری از تاریخ این دوران و پیش‌زمینه‌های انقلاب اسلامی به دست آید.

فصلنامه پانزده خرداد

جنایت زن پرویز ثابتی در مغازه کفش فروشی شارل ژوردن تهران به روایت حجت الاسلام والمسلمین استاد سید حمید روحانی

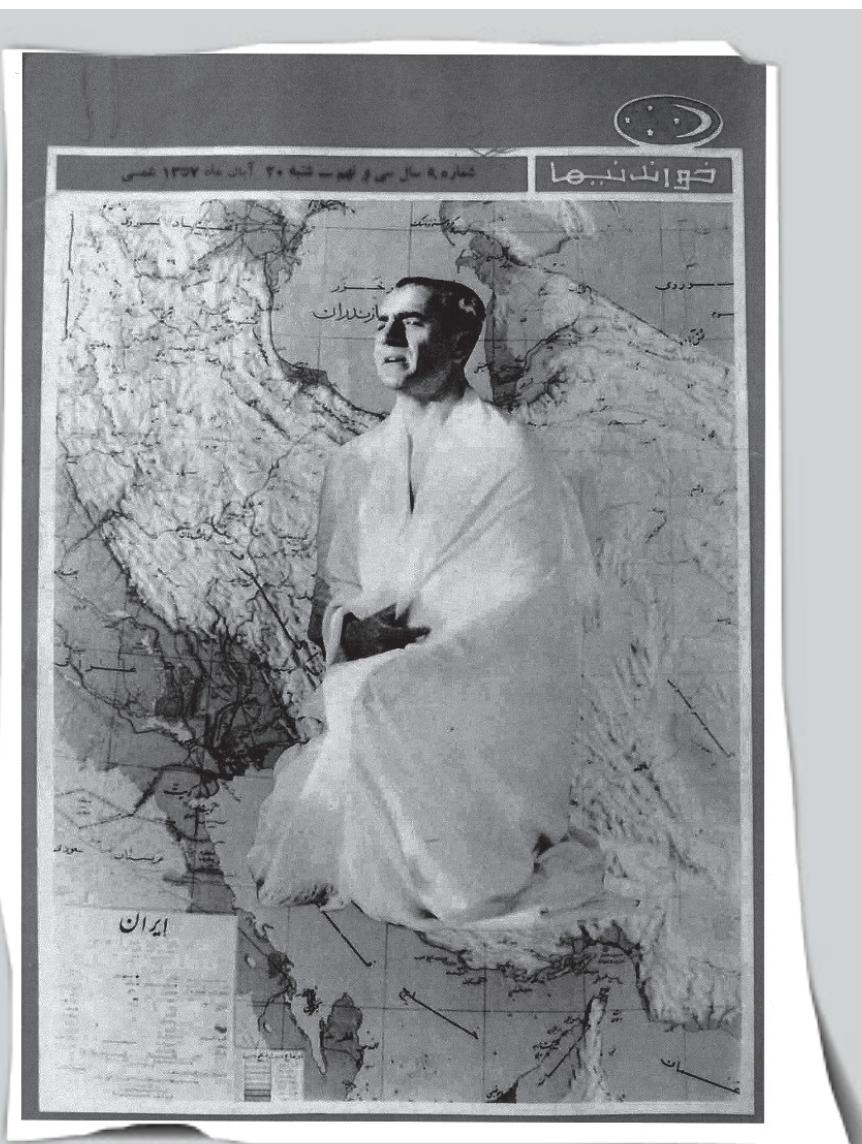
در دورانی که در نجف اشرف به سر می بردم گاه و بی گاه خبرهای تلخ و شیرینی که از ایران به امام خمینی (سلام خدا بر او) می رسید، توسط علامه شهید شادروان حاج سید مصطفی خمینی دریافت می کردم. به یاد دارم، روزی از آن شهید شنیدم که بنابر گزارشی که به امام رسیده است برادرزاده شاه ضدعموی خود (شاه) قیام کرده، به کوه زده و چند نفر کشته شده اند. دریافت این خبر سبب شد از روزی که در آستانه پیروزی انقلاب اسلامی به ایران آمدم، سال ها در این باره تحقیق و تفحص و از دست اندر کاران مبارزه و سیاست، پیرامون قیام و یا شورش برادرزاده شاه پرس و جو کنم. هر چه بیشتر پیگیری کردم کمتر پاسخی به دست آوردم. هیچ کس از چنین رویدادی خبر نداشت تا سرانجام در لابه لای اسناد ساواک به یادداشتی برخورد کردم که در آن آمده بود: «محتوای جیب علی پهلوی فرزند شاهپور فقید علیرضا پهلوی هنگام ورود به زندان...» این یادداشت سرنخی شد که به قیام بهمن حجت کاشانی، کاترین عدل و علی اسلامی (پهلوی) پی ببرم که جریان آن در کتاب نهضت امام خمینی (دفتر چهارم) مفصل آمده و به صورت مستقل نیز با عنوان *جوانان درباری و آرمانشهر*^۱ چاپ شده است.

خبر دیگری که در آن دوران از سید مصطفی خمینی دریافت کردم، جریان آدم کشی نگهبان همسر پرویز ثابتی (جلاد ساواک) در یک کفش فروشی بود. شهید سید مصطفی خمینی روایت کرد که طبق نامه ای که از ایران به امام رسیده است همسر پرویز ثابتی با نگهبان و گماشته و ملازم خود به یک کفش فروشی برای خرید کفش ورود می کند و پس از انتخاب کفش، هنگام پرداخت وجه متوجه می شود کیف پول را همراه ندارد. بی درنگ دستور می دهد کرکره فروشگاه را پایین بکشند و هیچ کس را نگذارند از فروشگاه بیرون رود و همگی را بازرسی بدنی کنند و از طرف دیگر یکی از گماشته ها را به منزل می فرستد که شاید کیف پول را در خانه جا گذاشته باشد. دیری نمی کشد که از منزل تماس می گیرند و اطلاع می دهند که کیف پول در منزل جا مانده است. عروس و دامادی که برای خرید کفش به فروشگاه آمده و از بازرسی بدنی سخت آزرده شده و به غرورشان برخورد کرده بود به خانم ثابتی می گویند به خاطر این اهانتی که به ما کردید باید عذرخواهی کنید. آن خانم با کمال وقاحت خطاب به آقای داماد می گوید من از «تو آشغال» عذرخواهی کنم؟ آقای داماد پاسخ می دهد «خودتی» نگهبان خانم نیز بی درنگ با شلیک یک تیر جوان را در جا به قتل می رساند.

۱. سید حمید روحانی، *جوانان درباری و آرمانشهر*، تهران، بنیاد تاریخ پژوهی و دانشنامه انقلاب اسلامی، ۱۳۹۷.



پس از پیروزی انقلاب اسلامی و بازگشت به ایران درباره این جنایت، گزارشی در مجله خواندنی‌ها به تاریخ چاپ شنبه، ۲۰ آبان ۱۳۵۷ خواندم:



این قبیل کارها مردم را عاصی کرد

در يك مصاحبه مطبوعاتی كه درباشگاه دانشكده ایران دوجمهوریتدانیان سیاسی رادشده و مدای از خانواده عیسی زسدانیان سیاسی ، استادان دانشكاه و ولای دواكستری تشكيل شده برادر یکی از زندانیان سیاسی نام «جلیل ظروفجیان» علیه برور قاضی مقام امنیتی، از طریق جمعیت حقوقدانان ایران اعلام جرم كرد و گفت:

روز ۱۸ اسفند ماه سروس و دامادی بسطور حربه غریبی وارد عماره كفش شالز زوردر واقع در خیابان ساه ساس شده ، اتفاق آن روز حالت قاضی (مقام امنیتی) هم برای خریدنه آن فروشگاه مده بود در همین موقع خانم قاضی اظهار كرد كه كيف پولی كم شده است و دستور داد كه كرد مغازه را پائین آوردند و كلیه افرادی را كه در داخل فروشگاه بودند بازرسی بدنی كند برادرم به هسمر مقام امنیتی اعتراضی كرد و گفت ما كه درد نداریم اما بلافاصله با امانت و برخاستن هسمر قاضی مواجه گردید .

بعد از چند دقیقه از منزل مقام امنیتی به آن فروشگاه نشی اصلاح دادند كه كيف پول هسمر قاضی درمزشان پیدا شده است و برادرم كه سخت به غروش طعنه وارد شده بود بچشم قاضی گفت حالا كه كيف ولتان پیدا شده است باید از ما عذرخواهی كنید . هسمر قاضی مجدداً برادرم پرخاش كرد و بعد گماشته برور قاضی با شلیك گلوله برادرم را در داخل فروشگاه بقتل رساند . اکنون گماشته مقام امنیتی بعد از كشتن از بكشان زندانی آزاد شده است .

«و سناحیر»

غلامعلی سیف باسریب سروس بقاضی دكتر فریدون علاء - فرید استادیاری احمد كاشفی - موسوی سل .
ضمنا ستاتور محمد علی علامه وحیدی ست آجودان كنشوری شهبانو و امیر هوشنگ دو . و ست آجودان مخصوص ملوكانه و سرهنگ احمد اویسی نیز ست آجودان مخصوص ولیمهد را داشته .

اسمی روماء تشریفات كه برخی از این عده ست های آنان حذف شده به این شرح میباشد :

سروس فرزانه - ادیب هویدا - حسین دانشور - منوچهر مانی - عبدالامیر خورساجبرچ مشر - سرهنگ فیض الله وزیر فریدون سرشته داری اسمعیل اكبر - ملكانه ظفر بختیار - داود امیر قاسمی - سهراب محوی - بانو ماتیادانیا میر - علی نصرتیان - مجید امینیان - نوشیزه فرشته لاشانی .
قائم مقام و معاونین رئیس كل تشریفات این اشخاص بودند :
رستم امیر بختیار ، قائم مقام - امیر فرهنگ ممتاز و هدایت الله ذوالفقاری ، معاونین رئیس كل تشریفات .
«نبا»

خروج سرشناس ها ممنوع شد

● پدیده ناآرامی های دو سه ماهه اخیر و بالا گرفتن موج مبارزه با فاسدازمان خود را برای روبروشدن با عناصری كه با وابستگی هائی دست به چالاول بیت المال زدند . میا می سازد . مقامات قضائی به وزیر دادگستری توصیه کرده اند كه باید بیش از پیش سازمان دیوان كیفر برای مبارزه بی امان یا مسئول امور دولتی كه در گذشته نت به بقاگری هائی رده بودند تقویت شود تا بتوان جوابگوی خواست های مردم بود . گفته میشود تا این

تاریخ لیست ۲۲۰ نفر از مقامات بلند پایه مملكتی برای بازداشت آماده شده است و بازپرسان دیوان كیفر در آستانه صدور قرار بازداشت برای این عده هستند كه در میان آنان چهاره های سرشناس ۱۴ سال گذشته - ۵ تن از وزراء - ۲۰ نفر از معاونان وزراء و يك تن معاون وزیر مشاور و جمعی از مقامات سیاسی دیده میشود - اساسی این عده به قست گذرنامه فرودگاه برای جلوگیری از خروج آنها اطلاع داده شده است .

«مرد مبارزه»

نامه ای از حمید موسویان بهرانی

● حمید موسویان ، معاون اسبق وزرات راه كه بهمناسبت معاملات گوناگون ، از جمله خرید بیس ارجند هزار كامیون وايت مورد تعقیب فساد گرفته و مدتی است در خارج از ایران زندگانی میکند و قرار است وسیله پلیس بی المللی احضار گردد . این روزها نامه های بهرانی فرستاده است . موسویان در نامه خود توضیحات مشروح و دقیقی در مورد معامه ایس كامیونها و همچنین خرید باشكار

این قبیل کارها مردم را عاصی کرد

در یک مصاحبه مطبوعاتی که در باشگاه دانشگاه تهران در حضور زندانیان سیاسی آزاد شده و عده‌ای از خانواده‌های زندانیان سیاسی، استادان دانشگاه و وکلای دادگستری تشکیل شد برادر یکی از زندانیان سیاسی به نام «جلیل ظرو فچیان» علیه پرویز ثابتی «مقام امنیتی» از طریق جمعیت حقوق دانان ایران اعلام جرم کرد و گفت:

روز ۱۸ اسفند ماه عروس و دامادی به منظور خرید عروسی وارد مغازه کفش شارل ژوردن واقع در خیابان شاه عباسی شدند، اتفاقاً آن روز خانم ثابتی (مقام امنیتی) هم برای خرید به آن فروشگاه آمده بود. در همین موقع خانم ثابتی اظهار کرد که کیف پولش گم شده است و دستور داد کر کره مغازه را پایین آورند و کلیه افرادی را که در داخل فروشگاه بودند بازرسی بدنی کنند. برادرم به همسر مقام امنیتی اعتراض کرد و گفت ما که دزد نیستیم اما بلافاصله با اهانت و پر خاش همسر ثابتی مواجه گردید.

بعد از چند دقیقه از منزل مقام امنیتی به آن فروشگاه تلفنی اطلاع دادند که کیف پول همسر ثابتی در منزلشان پیدا شده است و برادرم که سخت به غرورش لطمه وارد شده بود به خانم ثابتی گفت حالا که کیف پولتان پیدا شده است باید از ما عذر خواهی کنید. همسر ثابتی مجدداً به برادرم پر خاش کرد و بعد گماشته پرویز ثابتی با شلیک گلوله برادرم را در داخل فروشگاه به قتل رساند. اکنون گماشته مقام امنیتی بعد از کمتر از یکسال زندانی آزاد شده است.

«رستاخیز»



پس از گذشت نزدیک پنجاه سال از آن روزگار سیاه خفقان‌بار، پرویز ثابتی جلا بدنام و خونخوار ساواک که ده‌ها سال از بیم انتقام ملت داغ‌دیده ایران در سوله‌های تنگ و تاریک صهیونیست‌ها و یانکی‌ها پنهان شده بود، اکنون با پندار اینکه حافظه ملت ایران ضعیف است و لابد شکنجه‌های وحشیانه و آدم‌کشی‌های بی‌رحمانه او را از یاد برده است، سر از سوراخ درآورده و بر آن است پیشینه سیاه خود را در گنداب ساواک پاک کند و خود را در جرگه انسان‌ها جا بزند!! و از خود چهره‌ای دموکرات‌مآب بنمایاند!! از این رو، نوشته سرپا دروغی به عنوان خاطرات بیرون داده و طبق روال همه ساواکی‌ها و بهایی‌های زائیده انگلیس، فریب ملت‌ها را در دستور کار خود قرار داده و کوشیده است ننگ را با رنگ بشوید. او در این دروغ‌نامه خود پیرامون جنایت خونین همسر و نگهبان خود در کفش‌فروشی شارل ژوردن خیابان شاه‌عباس تهران به تحریف واقعیت پرداخته است. و در پاسخ پرسش خودساخته که: «...هر از گاهی در مطبوعات ایران خوانده‌ام که جوانی در خیابان جردن در فروشگاه‌ی کشته شده که خانم شما هم آنجا بوده!! و خرید داشته، حالا اگر خودتان این واقعه را روایت بفرمایید! ممنون می‌شوم»، این گونه دروغ‌نامه‌ای را به نمایش گذاشته است:



ببینید! این واقعه دردناک در سال ۱۳۵۴ اتفاق افتاد. در نزدیکی ایام عید، همسر من با مادرش به کفافی شارل ژوردن رفته بودند که کفش بخرند. چون شب عید هم بود مغازه شلوغ بوده خانم من کفشی را انتخاب می‌کند و می‌خرد و بعد هم موقع پول دادن می‌بیند که کیف پولش نیست و می‌گوید که «کیف پولم کجاست؟! و... صاحب مغازه هم می‌آید و می‌گوید که خانم! چه شده؟ و همسر من در پاسخ می‌گوید که کیف پولم دستم بود اما الان نیست و گم شده. صاحب مغازه می‌گوید که خوب افرادی که در داخل مغازه هستند کسی



خارج نشود تا این خانم کیف پولش را پیدا کند. آنجا هم یک خانمی بوده، خانم اوستا که شوهرش قاضی دادگستری بوده شروع می کند به داد و بیداد که آقا یعنی چه؟ این حرف ها چیست که می زنید، چرا همه را دزد می کنید. برادر این خانم هم در بیرون از مغازه داخل ماشین نشسته بوده، این خانم که با نامزد برادرش به آنجا آمده بودند که خرید بکنند با جنجال می رود که برادرش را بیاورد داخل، برادرش هم داخل مغازه می آید. من به خانم گفته بودم که هر جا می روید تنها نباید بروید. راننده ای داشتیم که استوار ارتش بود و در آن لحظه، راننده ما هم در ماشین بود او هم می بیند که داخل مغازه سر و صدا است، داخل مغازه می آید. آن خانم همچنان سر و صدا می کند. این راننده می گوید که خانم سر و صدا نکنید و آن پسر، برادر آن خانم یک چک می خواباند در گوش راننده و راننده هم دیوانه می شود و یکهو اسلحه اش را می کشد که مثلاً تیر هوایی شلیک کند و بغتاً تیر به این پسر اصابت می کند. این کل داستان و ماجرای داخل مغازه است!!

می دانستند که همسر شما است؟

نه! بعداً فهمیدند!! که ایشان همسر من بوده است. در آنجا تلفن می زنند به شهربانی و راننده را دستگیر می کنند... ساعت ۷-۸ بود و من هنوز سر کار بودم^۱ که رفتم آنجا [کجا؟!]^۲ و خانم و مادر خانم را آوردم خانه، مأمورین شهربانی راننده را برده بودند. من هم فردا صبح، گزارش را دادم به نصیری که به عرض اعلیحضرت برساند. شاه گفته بود که موضوع را تعقیب کنند و ببینند که قانون چه می گوید و... نتیجتاً راننده رفت زندان قتل عمدی که نبود و این جوانی که تیر خورده بود بلافاصله نمرود و تا دو هفته زنده بود و من هم تمام هزینه های کلینیک تهران را که در حدود ۴۵۰۰۰ تومان بود دادم ولی متأسفانه مرد. راننده ما هم در دادرسی ارتش در مرحله بدوی دادگاه به ده سال زندان محکوم شد و در دفاع از خودش گفته بود که من وظیفه حفاظت داشته ام^۳ و...

پیرامون این بافته های جناب ثابتی چند پرسش مطرح است: نخست اینکه چرا توضیح نداده که همسر او وقتی دریافت که کیف پولش نیست چه واکنشی از خود نشان داد که «صاحب مغازه» به سراغ او آمد و پرسید که «خانم چه شده؟! آیا گریه و شیون کرد؟ جیغ و داد راه انداخت؟ و به سر خود زد؟ یا به علت اینکه نان نجس ساواکی ها را خورده بود طبعاً دستور بگیر و ببند داد و به قاعده «کافر همه را به کیش خود پندارد» مشتریان آن کفاشی را دزد شمرد و دستور داد کر که فروشگاه را پایین کشیدند و مشتریان را بازرسی بدنی کردند؟!

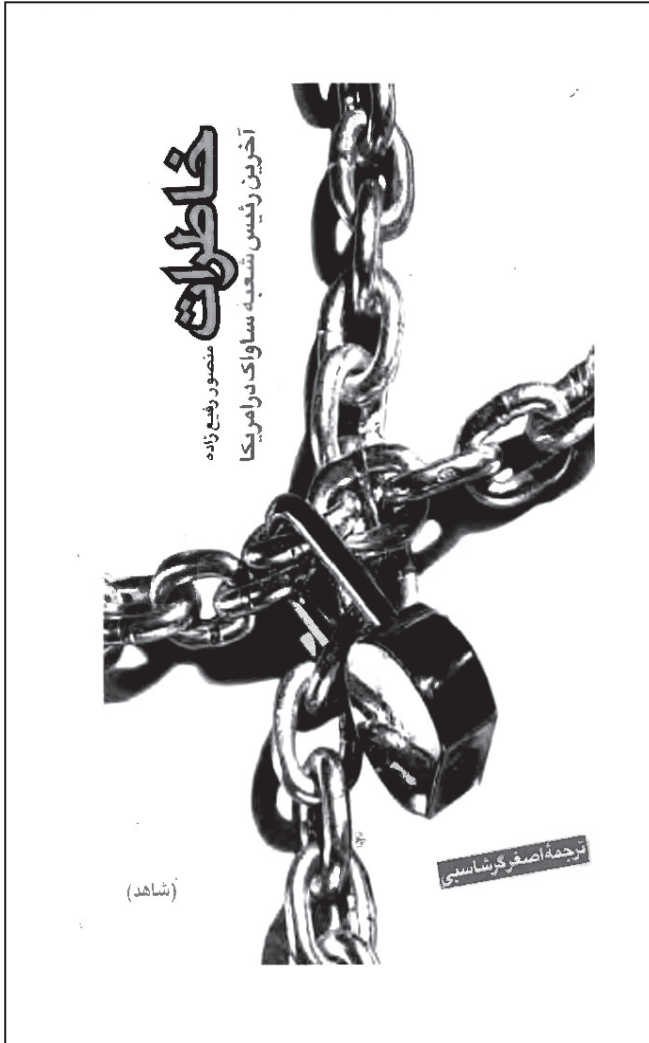
۱. لابد تا آن وقت شب، سرگرم شکنجه و حشویه به یک متهم و گرفتن اعترافات دروغ از او بوده است!

۲. عرفان قانعی راد، درد/مگه حادثه، گفت و گویی با پرویز ثابتی مدیر امنیت داخلی ساواک، لس آنجلس امریکا، شرکت کتاب، ۱۳۹۰، ص ۶۳۴-۶۳۲.

دوم اینکه بنا به ادعای بی پایه و اساس او «صاحب مغازه می گوید افرادی که در داخل مغازه هستند کسی خارج نشود تا این خانم کیف پولش را پیدا کند»!! آیا اگر «صاحب آن مغازه»! یک چنین دستور بی خردانه را می داد، مشتری ها می پذیرفتند و تحمل می کردند؟ یا به او درسی می دادند که دیگر بار به خود جرأت ندهد چنین دستور بی ادبانه ای را بر زبان آورد؟ آیا اصولاً جز سرنیزه ساواکی های خون آشام کسی را جرأت و توان این بود که چنین فرمانی را صادر کند؟! سوم اگر «صاحب مغازه» قدغن کرده بود! که کسی خارج نشود چگونه یک خانم می رود بیرون و برادرش را می آورد داخل؟! و سرکار خانم ثابتی! رخصت بیرون رفتن به او می دهد و فکر نمی کند که شاید کیف پول را خارج کند؟ چهارم و الا مقام ثابتی که مقام امنیتی را یک می کشید، می گوید: «من به خانمم گفته بودم هر جا می رود تنها نیاید بیرون»، چگونه او بدون نگهبان و گماشته به داخل فروشگاه رفته و نگهبان او که یک استوار ارتش بوده در ماشین آرمیده است و پس از جار و جنجال در فروشگاه داخل می شود؟ منظور از این دروغ که راننده یا سرکار استوار ارتش در ماشین بوده چیست؟ پنجم این ادعا که خانم او در آغاز این جریان ناشناس بوده و «بعد فهمیدند که ایشان همسر من بوده است» دور از واقعیت است. اگر او ناشناخته بود نه کسی به حرف او گوش می داد و نه بنا به ادعای دروغ او صاحب مغازه مشتریان خود را به خاطر کیف پول او به گروگان می گرفت. ششم این دروغ پردازی مسخره آمیز که آن جوان «یک چک می خواباند در گوش راننده و راننده هم دیوانه می شود و یکهو اسلحه را می کشد که مثلاً تیر هوایی شلیک کند و بغتاً تیر به این پسر اصابت می کند» از آن قصه های کودکانه ای است که تنها برای خواب کردن کودکان، مادر بزرگ ها می بافند. حتماً نه جان او نیز قصه ای مانند این در دوران کودکی برای او گفته و به او یاد داده بوده!! او نوشته: «این کل داستان و ماجرای داخل مغازه است»! در صورتی که ماجرا ناتمام مانده است. کیف پول سرکار خانم ثابتی چه سرنوشتی یافت و از جیب کدام یک از مشتریان مظلوم بیرون آمد؟ یا اصولاً پیدا نشد و خانم مقام امنیتی بی کفش و کیف از فروشگاه بیرون آمد. این دروغ بافی های بی شرمانه از پرویز ثابتی شگفت آور نیست زیرا او از آبخوار دروغ سازی و دروغ پروری صهیونیست ها، بهایی ها و ساواکی ها سیراب شده و خود از آسمندان روزگار است و جز نیرنگ بازی، دروغ پردازی و پشت هم اندازی هنری ندارد. از کوزه همان برون تراود که در اوست.



روایت این جنایت از زبان منصور رفیع زاده آخرین رئیس ساواک در امریکا^۱



۱. خاطرات منصور رفیع زاده (آخرین رئیس شعبه ساواک در امریکا)، ترجمه اصغر گرشاسبی، تهران، اهل قلم، ۱۳۷۶، ص ۲۸۵-۲۸۲.

فصل بیست و یکم

از کنترل خارج شدن ساواک

در سال ۱۹۷۶ همسر رئیس امنیت داخلی، که دومین فرد قدرتمند ساواک محسوب می‌شد در حال خرید در فروشگاه جُردن تهران بود و طبق معمول چند محافظ ساواک وی را همراهی می‌کردند. او در حالی که مشغول تماشای قسمت کفش‌های فروشگاه بود متوجه شد که کیفش گم شده. کیف حاوی پول زیادی بود و او تصور می‌کرد که آن را دزدیده‌اند. او فوراً از محافظان تقاضای کمک کرد. یکی از آنها دنبال مدیر رفت و دیگران به مأمورین حراست فروشگاه دستور دادند در ورودی فروشگاه را قفل کنند و اجازه ورود و خروج به کسی ندهند. سپس محافظین ساواک



جلوی در مستقر شدند و مدیر، که از این واقعه وحشت زده شده بود، به رئیس امنیت داخلی در ستاد ساواک تلفن کرد.

در همان حال، یک مهندس جوان و عرومش که خرید خود را تمام کرده بودند به سمت خروجی حرکت کردند. اما در آنجا محافظین ساواک با متوقف نمودن آنها توضیح دادند که چه اتفاقی افتاده است. مهندس جوان به اعتراض گفت: «اما ما که دزد نیستیم. خیلی عجله داریم. اگر به ما ظنن هستید ما را بازرسی کنید و اجازه بدهید برویم.»

اما نگهبان‌ها توجهی به وی نکردند.

همسر او نجوا کرد که: «چیزی نگو بابا. ما هم مثل بقیه منتظر می‌مانیم.»

اما مرد جوان تکرار کرد: «ما که چیزی ندزدیده‌ایم. چرا باید صبر کنیم؟»

«لطفاً آرام باش. آنها خیلی جدی هستند.»

«آنها حق ندارند ما را اینجا نگه دارند. این کار دلیلی ندارد.»

در این لحظه یکی از محافظین گفت: «دهانت را ببند.»

در این اثنا مدیر فروشگاه با عجله نزد محافظان آمد و گفت: «رئیس امنیت چند لحظه پیش به وی تلفن کرد و گفت در تماس با منزل، مستخدمه به وی گفته که خانم کیفش را روی میز جا گذاشته است.» مدیر فروشگاه درخواست کرد در فروشگاه باز شود تا کار ادامه پیدا کند. مهندس جوان و همسرش نیز حرف‌های مدیر را شنیدند. جوان گفت: «واقعاً که عالی است. این همه جار و جنجال به خاطر فراموش‌کاری یک زن به پا شده.»

اما محافظ ساواک درخواست مدیر فروشگاه را رد کرد: «ما باید این حرف را از زبان همسر رئیس امنیت بشنویم.» با این حرف مدیر فروشگاه



را که می خواست دنبال زن پرود به کناری پس راند.
مهندس جوان گفت: «واقعاً نمی شود باور کرد. تا کی می خواهید به
این کار ادامه دهید؟»

همسرش با التماس گفت: «آرام باش. مسئله تمام شده، همین الان
می رویم.»

در هر حال جر و بحث آنها بالا گرفت. نگهبان با تهدید گفت: «دارم به
تو هشدار می دهم. دست از اهانت کردن به ما بردار.»

- «اگر این کار را نکنم چه می شود؟ مهم نیست.»

در این لحظه نگهبان اسلحه خود را بیرون کشید و چندین گلوله به سر
و سینه مرد جوان شلیک کرد. جوان در جاکشسته شد. همسرش در حالی که
جیغ می کشید بیهوش بر روی زمین افتاد. همسر رئیس امنیت، بدون آنکه
نگاهی به پایین بیندازد از کنار زن و مرد بر زمین افتاده گذشت و از
فروشگاه چارلز جردن خارج شد. چند هفته بعد که در منزل تیمسار
نصیری میهمان بودم، همسر تیمسار این موضوع را پیش کشید: «می دانی
منصور، خیلی از مردم فکر می کنند من در آن روز خرید می کردم نه زن
رئیس امنیت داخلی. آنها تنها شنیده اند که همسر رئیس ساواک در آن
فروشگاه خرید می کرده، به همین خاطر مرا به خاطر مرگ آن مرد ملامت
می کنند.»

نصیری گفت: «به تو گفته ام که در این رابطه کاری از دست ما
بر نمی آید.»

زن تیمسار با اعتراض پاسخ داد: «اما آبرو و احترام من نزد این مردم از
دست رفته باید کاری بکنیم.»

- «هیچ کاری نمی شود کرد.»

- «من که سر در نمی آورم. کاش به رسانه ها اجازه می دادی خبر این

حادثه را پخش می‌کردند.»

تیمسار به ناگاه برخاست: «می‌بینی منصور این مردم چه زندگی در اینجا برای من درست کرده‌اند؟» سپس با دست به من اشاره کرد تا دنبالش بروم.

هنگامی که بیرون رفتیم رو کردم به تیمسار و گفتم: «خانم شما حق دارد. حتی در نیویورک می‌گفتند زن شما در آن حادثه بوده. چرا کاری نمی‌کنید؟ مطمئناً شما می‌توانید جریان را با توضیحی به خاطر تأخیر درج مطلب در روزنامه‌ها به چاپ برسانید و همسرتان را تبرئه نمایید.»

تیمسار جواب داد: «غیرممکن است. تو در جریان همه جزئیات نیستی. بعد از کشته شدن آن مرد، من مایه را دقیقاً به اعلی‌حضرت گزارش کردم. او قبلاً از کانال‌های دیگر در جریان قرار گرفته بود. اعلی‌حضرت به من فرمودند: "نباید چنین اتفاقی می‌افتاد. اما حال که افتاده صدایش را در نیاور. به هیچ روزنامه‌ای اجازه درج آن را نده. یک مدتی محافظ مربوطه را در زندان نگاه دار، اما محاکمه‌ای در کار نباشد. محاکمه و مجازات او روحیه سایر نیروهای ساواک را تضعیف می‌نماید." خوب، منصور با این دستورات از ناحیه اعلی‌حضرت من چگونه می‌توانم گزارش این حادثه را در روزنامه‌ها منتشر نمایم؟»

- «پس قاتل به خاطر ارتکاب این جرم محاکمه و مجازات نمی‌شود؟»

- «البته که نه! شوخی می‌کنی؟ دستورات اعلی‌حضرت کاملاً روشن

هستند.»

البته شاه در «پاسخ به تاریخ» موضع متفاوتی اتخاذ می‌نماید:

«نخست وزیر ما مستقیماً مسؤول عملیات روزانه ساواک بود. به عنوان رئیس حکومت، من تنها به درخواست وزیر دادگستری برای اعمال حق عفو و بخشودگی محکومین می‌توانستم دخالت کنم. من نمی‌توانم از



روایت این جنایت از زبان مینو صمیمی منشی مخصوص فرح پهلوی در امور
بین‌المللی در کتاب پشت پرده تخت طاووس^۱



۱. مینو صمیمی، پشت پرده تخت طاووس، ترجمه حسین ابوترابیان، تهران، اطلاعات، ص ۲۰۳.



عادی کشور در حالی نومید از همه جا دست و پا می‌زدند که واقعاً نمی‌دانستند چگونه می‌توانند خود را از آن وضع در هم ریخته نجات دهند.

در این میان ساواک بی‌اعتناء به هرج و مرج حاکم بر سازمانهای دولتی، راه خود را می‌رفت و با قدرت فراوان شرایط اختناق آمیز را اعمال می‌کرد. اما دفعتهاً حادثه‌ای اتفاق افتاد که چهره واقعی ساواک را از پرده بیرون انداخت، و همه فهمیدند که ساواک نیز دستکمی از بقیه سازمانهای دولتی ندارد... این حادثه که ابتدا از يك مسأله جزئی شروع شد ولی فاجعه‌ای دردناک به دنبال آورد، در مغازه کفش فروشی «شارل ژوردن» رخ داد.

در آن مغازه مردی داشت به همسرش برای انتخاب کفش کمک می‌کرد، که زنی وارد شد و به فروشنده دستور داد فوراً آنچه را می‌خواهد برایش آماده کند. فروشنده هم فوراً اطاعت کرد و علی‌رغم اعتراض مشتری اول به اجرای دستور زن تازه وارد پرداخت. بعد از آنکه زن کفش مورد نیاز خود را خرید و آماده خروج از مغازه بود، مدعی شد کفش به سرقت رفته و مردی را که به او اعتراض کرده بود متهم به دزدیدن کیف کرد. مرد در مقام دفاع از خود برآمد و بینشان سخنان تندی رد و بدل شد. در این هنگام مأمور محافظ زن که جلوی در مغازه ایستاده بود، خیلی خونسرد جلو آمد و با شلیک طهانیچه مرد معترض را در جا کشت.

چون زن مزبور همسریکی از مقامات بلندپایه ساواک بود،^۱ برای بازداشت و محاکمه عامل این جنایت هیچ اقدامی صورت نگرفت. زیرا اصولاً نمی‌شد ساواک را که منبع اصلی بسط عدالت در کشور تلقی می‌شد! متهم به آدمکشی کرد.

اوایل سال ۱۹۷۵ موقعی که شاه پی برد برنامه‌های سیاسی طراحی شده‌اش به مشکلات عدیده‌ای برخورد، با انحلال دو حزب موجود، حزب جدیدی تحت عنوان «رستاخیز» بوجود آورد؛ و با اعلام استقرار نظام تک حزبی در کشور، به همه ایرانیان اخطار کرد: هرکس به نظام شاهنشاهی و انقلاب سفید اعتقاد دارد باید عضو

۱. نابتی، مرد شماره ۲ ساواک - م.



بسمه تعالی

برگه درخواست اشتراک فصلنامه پانزده خرداد

خواننده گرامی

شما می‌توانید برای دریافت اشتراک این فصلنامه، برگه درخواست اشتراک را تکمیل و به همراه اصل حواله بانکی به مبلغ ۱۶۰۰۰ تومان برای اشتراک چهار مجلد (واریزی به حساب جاری شماره ۰۱۰۰۷۹۶۰۰۴۰۰۴ در بانک صادرات شعبه جماران - کد ۱۵۴۸ به نام فصلنامه پانزده خرداد)، به نشانی: تهران، خیابان دیباجی جنوبی، خیابان شهید تسلیمی، کوچه زاور، کوچه گل (دست راست)، کوچه دادآفرین، کوچه صدر، پلاک ۶، صندوق پستی ۷۳۸۵-۱۹۳۹۵ ارسال نمایید.

نام و نام خانوادگی:	نام مؤسسه:
میزان تحصیلات:	رشته تحصیلی:
نشانی:	
آدرس الکترونیک:	
تلفن:	شماره و تاریخ حواله بانکی:
شماره اشتراک قبلی:	

اساتید و دانشجویان محترم می‌توانند با ارسال مدارک خود از ۵۰٪ تخفیف حق اشتراک فصلنامه بهره‌مند شوند.

نکات ضروری

۱. کپی حواله بانکی را تا قطعی شدن اشتراک نزد خود نگه دارید.
۲. از ارسال وجه نقد خودداری فرمایید.
۳. در صورت تغییر نشانی، امور مشترکین را از نشانی جدید مطلع فرمایید.

امور مشترکین

بنیاد تاریخ پژوهی و دانشنامه انقلاب اسلامی

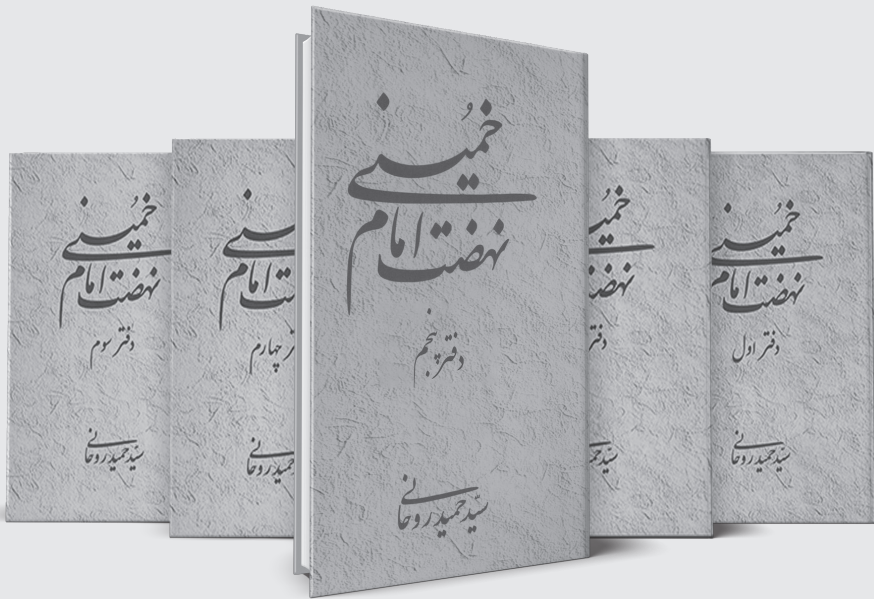
منتشر کرده است:

علاقه‌مندان به تهیه کتب انتشار یافته بنیاد، می‌توانند به فروشگاه کتاب انتشارات کیهان (به آدرس: تهران، خیابان انقلاب اسلامی، بین خیابان فخر رازی و خیابان دانشگاه، پلاک ۱۲۱۰) مراجعه نمایند.

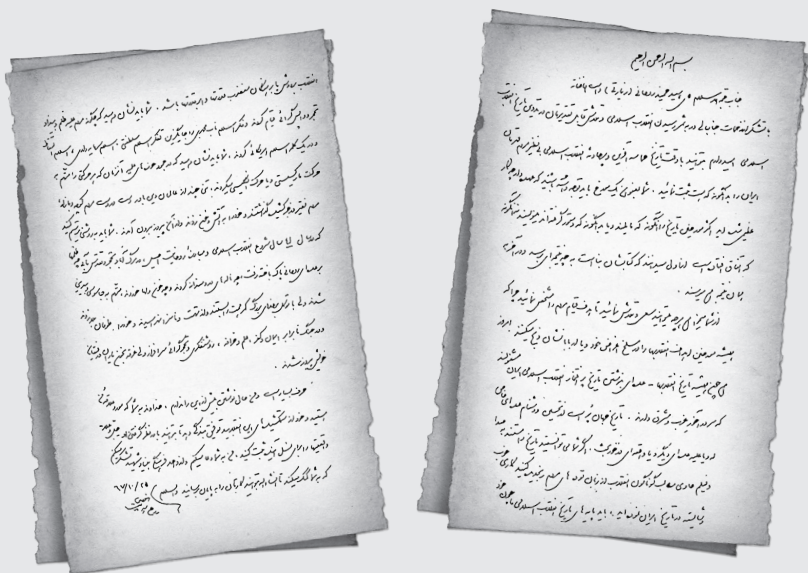


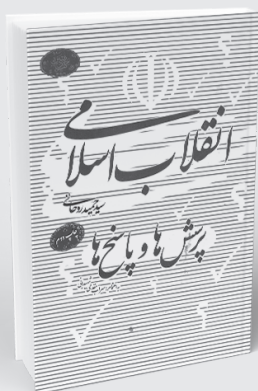
بنیاد
تاریخ پژوهی
و دانشنامه‌ی
انقلاب اسلامی

دفتر پنجم نهضت امام خمینی منتشر شد



نامه‌ای که مانند آن ظرف چهل سال گذشته نوشته نشد...





منتشر شد:

انقلاب اسلامی **پرسش‌ها و پاسخ‌ها**

نویسنده: سید حمید روحانی

قطع: وزیری / قیمت: ۷۵۰۰۰ تومان / تعداد صفحات: ۳۲۶

در دورانی به سری بریم که تهاجم دشمن علیه انقلاب اسلامی وارد مرحله جدیدی شد و این بار اذهان مردم ایران و همه حامیان انقلاب در اقصی نقاط جهان را مورد هجوم قرار داده است. نظریه بازتکرار مستمر برخی شبهات، شایعات و تحریفات تاریخی، نوشتار حاضری تواند گره‌گشا باشد.



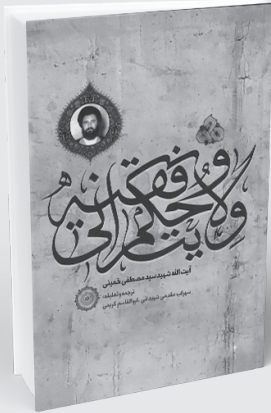
منتشر شد:

قیام پانزده خرداد **طلیحه نهضت امام خمینی**

نویسنده: دکتر مظفر نامدار

قطع: وزیری / قیمت: ۶۵۰۰۰ تومان / تعداد صفحات: ۳۳۶

این اثر شامل مجموعه مقالات خواندنی است که اغلب در فصلنامه پانزده خرداد انتشار یافته و اکنون برای نخستین بار در مجموعه‌ای مجزا و در قالب کتاب منتشر شده است.



منتشر شد:

ولایت و حکمرانی فقیه

نویسنده: آیت الله شهید سید مصطفی خمینی
ترجمه و تعلیقه: سهراب مقدمی شهیدانی و ابوالقاسم کریمی
قطع: وزیری / قیمت: ۶۵۰۰۰ تومان / تعداد صفحات: ۲۴۱

این نوشتار نخستین ترجمه از رساله ولایت فقیه آیت الله سید مصطفی خمینی است.

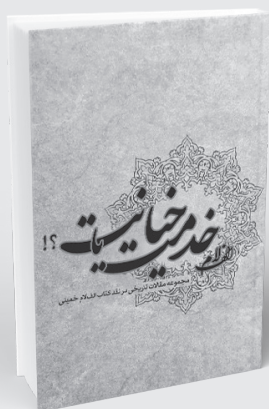


منتشر شد:

عمار انقلاب

نویسنده: سهراب مقدمی شهیدانی

حیات نامه فکری و سیاسی علامه محمد تقی مصباح یزدی از تولد
تا پیروزی انقلاب اسلامی

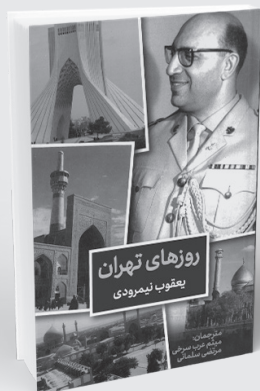


به زودی منتشر خواهد شد...

الف لام خدمت یا خیانت

به کوشش: سهراب مقدی شهیدانی

مجموعه مقالات تاریخی در نقد کتاب الف لام خمینی



به زودی منتشر خواهد شد...

روزهای تهران

یعقوب نیمرودی

مترجمان: میثم عرب سرخی / مرتضی سلمانی

بسیاری از محققان و علاقه‌مندان حوزه تاریخ روابط رژیم صهیونیستی و رژیم پهلوی برای دریافت عمق روابط باید به عمل کرد یعقوب نیمرودی در ایران توجه کنند. این کتاب اولین اثر او در این رابطه است. در انتظار کتاب‌های بعدی او از همین ناشر باشید.